

پرونده: پیام فیلی

نگاهی کوتاه به فرآیند پناهجویی در ترکیه

نگاهی نزدیک به مرد ایرانی

وضعیت حقوقی همجنس‌گرایان در قوانین ایران

تاریخچه‌ی مطالعات روان‌شناسی در مورد همجنس‌گرایی

مِت بازی

نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایران
سال هفتم-شماره‌ی ۷۱-بهمن ۱۳۹۱



فهرست مطالب:

۴	سرمقاله / «چراغ» فورشیدی کوپک / مهدی سزاوار
۷	سرآغاز / نیما نیمایی
۱۰	نگاهی نزدیک به مرد ایرانی / جری زریب / حمید پرنیان
۱۴	وضعیت حقوقی همجنس‌گرایان در قوانین ایران / مهدی سزاوار
۱۸	تاریخچه‌ی مطالعات روانشناسی درباره‌ی همجنس‌گرایی / صدرا اعتمادی
۲۲	ناگفته‌ها: مت بازی، یا همجنس‌گرایی در زنان داخل زندان‌های ایران / مرسا
۲۷	ایده‌هایی برای دیده شدن / قسمت دوم / زیگبوی
۳۲	ساتریکون / امسان
۳۶	دلفواسته‌ها: داستان من، اینترنت و وبلاگ / رسول
۳۸	پاتوق: انتظار خواننده از «چراغ» / سپهر
۴۰	دیداری متفاوت با یک هم‌امساس / ماهان راد
۴۲	ترانه‌ی بعد از تو / سیدمهدی موسوی
۴۵	در معرفی پیام فیلی و کتاب‌هایش
۴۶	انتشار کتاب خارج از مرزهای سانسور / عباس معروفی
۴۸	نمونه‌ی متن / دفتر فاک
۴۹	پیام فیلی و ادبیاتش / مسن زرهی
۵۰	همجنس‌گرایی از دید یک همجنس‌گرا / شهرنوش پارس‌پور
۵۲	متی کلاغ قصه‌ها نیامد / نهال نوریان
۵۳	باغ، رو ما چادر مخمل کنید / مهرناز صمیمی
۵۵	اطلاعاتی مختصر در مورد پناهندگی در ترکیه

ماهنامه‌ی دگرباشان جنسی ایران
 سال هفتم، شماره‌ی ۷۱، بهمن ماه ۱۳۹۱
 صاحب امتیاز: سازمان IRQO
 مدیرمسئول: ساقی قهرمان
 سردبیر: رامتین شهرزاد
 طرح جلد: شروین پاشایی
 طراحی و حروف‌چینی: پرهام
 طراح و برنامه‌نویس سایت: امیر پدرام
 هماهنگی‌های سایت: رامین
 مدیریت صفحه‌ی فیس‌بوک مجله: سپهر
 آدرس وبسایت: www.cheragh.org
 آدرس وبلاگ: www.blog.irqo.org
 ایمیل مجله: cheragh@cheragh.org



- چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است.
 - مسئولیت معنوی مطالب، با نویسندگان مطلب است. نویسندگان در بیان عقاید خود آزاد هستند و الزاماً دیدگاه‌های چراغ، PGLO یا IRQO را منتقل نمی‌کنند.
 - چراغ هفتم هر ماه به تقویم شمسی مطالب شماره‌ی بعد خود را می‌بندد.
 - چراغ هفته‌ی اول هر ماه به تقویم شمسی منتشر می‌شود.
 - برای آرایه‌ی مطلب خود در مجله با سردبیر مجله هماهنگ باشید.
 - چراغ به زبان‌های فارسی و انگلیسی منتشر می‌شود.
 - مطالب مجله علاوه در وبسایت، می‌توانند به صورت فایل‌های صوتی یا تصویری نیز منتشر بشوند.

این مرتبه ما گرداگرد هم زیر یک چراغ، صفحه‌های گفتمان خود را ورق می‌زنیم تا به تمامی مشعل‌هایی که در گوشه و کنار این جامعه سوسو می‌کند، عمر دوباره بخشیم. دیگر زمان دست روی دست گذاشتن در مقابل تکرار حادثه‌های مشابهی زندگی ما برای نسل دیگر نیست. فصل آن است که آینده را آماده‌ی حضور و پذیرش خود با تلاشی روزانه و هدفمند برای موجودیت و فردیت تا رسیدن به اجتماعی بالغ کنیم. این تلاشی است فداکارانه که نسل ما متحمل می‌شود تا نسلی دیگر وارد تالارهای درونی درگیری‌ها فکری عذاب‌وجدان تصمیم نادرست تا گفتار بیرونی همراه با انکار و ترس و دشنام وارد نشود تا بتواند به دور از هر آسیب فردی و اجتماعی خود را به ساحل آرام زندگی در شأن خود نزدیک کند. من از جانب خویش مدتها است که می‌بینم آرام آرام جامعه‌ی اقلیت جنسی در ایران از اتاق نمناک و تاریک رخت خود را بسته و با تمام سختی‌های این راه و کبودی‌های تن و چهره خود دست را در دست چراغ گذاشته است. چراغ خود این بار نوید می‌دهد که مقدمه‌ی خورشید است. خورشیدی که هرچقدر ابرهای تیره‌ی پر بغض و کینه بر چشمانش را ببندند یا بر دستانش دستبند زنند، آن‌ها را کنار خواهد زد و رنگین‌کمان را به جامعه خود هدیه می‌دهد. به امید اتحاد ما.

باشیم که در مقابل امواج نه تنها به اعماق تاریکی نرود، بلکه فانوس‌های دریایی را هم متوجه خود کند. زمان آن رسیده که در بهار اکنون عمر بشر که اکثریت آن، معنای اقلیت تفاوت احترام متقابل درک کرده و یا به سمت آن قدم برمی‌دارد، جامعه‌ی گوناگون اقلیت جنسی در ایران با فکر به سهم خود از اتاق فکر جهانی حق خویش را در پوشش درک تکثر در آراء و انواع ما از طرف خود بدون انتظار و واگذاری به غیر نمایندگی کند. ادبیات اول شخص مفرد «من» دیگر اندازه قامت بلند جامعه‌ی اقلیت جنسی ایرانی نیست و بیش از هر زمان دیگری، ما احتیاج به گفتمان با جمع همه من‌های منفرد و مسکوت به سمت تشکیل یک «ما»ی بزرگ به اندازه‌ی میهنی چون ایران است. اقلیت جنسی در ایران احتیاج به ادیب، جامع‌شناس، حقوق‌دان، روان‌شناس، تئورسین و طراح از درون با درک و تسلط از جنس خویش دارد که با معرفی زوایای تاریک و ناآشکار هویت خود، به سمت احقاق حق خود قدم بردارد و این کاری است که باید از چراغ بخواهیم. ما به روشن کردن ذهن‌هایی از جنس ما و غیر از ما احتیاج داریم، اندیشه‌هایی که برای پذیرش و دفاع در سطح جامعه بارور است، ولی به دلیل رویارویی با فردگرایی و من‌هایی پراکنده در جامعه‌ی دگرباش ایرانی سردرگم می‌شود و درنهایت ایشان اقلیت جنسی ایران را نابالغ برای حضور و ابراز می‌دانند، چه برسد به بسترسازی دفاع از حق آن‌ها.

نام «چراغ» خود الهام‌بخش هر راهی است که در آن تاریکی، چشم را از دیدن ناتوان کرده باشد. ذات چراغ سخاوت در روشنائی چهره‌هایی است که ناشناختگی بر آن چیره است. این ناشناختگی و نرسیدن نور، به خطوط صورت زندگی اقلیت‌های جنسی بیشتر احساس می‌شود. اقلیتی که از زمان جسارت حضور او در صحنه‌های اجتماعی، در مقایسه با دیگر مسائل انسانی، مدت زیادی نمی‌گذرد. حال اگر چراغ را به برگ‌های تقویم ایران نزدیک کنیم، می‌بینیم که چراغ به عنوان مجله‌ای برای اقلیت‌های جنسی در ایران، مدتی روشن بود، گاهی سوسو می‌کرد و مدتی خاموش و متورم از سخاوت بخشش نور خود به اغما رفته بود. بزرگ‌ترین حادثه‌ای که باعث تپیدن نبض دوباره بر این پیکره شد، شک حوادث پر التهاب ایران در چند سال اخیر و سکوت پر فریاد اقلیت جنسی ایرانی که بیش از هر زمان دیگر سعی در ابراز خود در مقابل انکارها داشت و دارد بود. انکارهایی که عده‌ای از ما را خاموش کرد، عده‌ای را خانه‌نشین یا دستگیر یا دسته‌ای دیگر که چمدان‌هایمان دستان‌مان را گرفت و دل را به جاده‌ها، راه‌آهن و پرواز سپردیم و سایه‌نشین مهاجرت شدیم؛ با این وجود، اکنون همه با هم دست خود را در دستان چراغ گذاشتیم. چراغی که تلاش می‌کند من را تبدیل به ما کند و راه، گروه، هدف فردی یا جمعی را روشن سازد. در نتیجه بیشتر از گذشته، امروز ما به دنبال یک چهره‌ی متشکل و محکم باید

سرآغاز نوشتن این روزها نوشته‌ی نیما نیمایی

چراغ/نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۱/بهمن ۱۳۹۱

همیشه سنگ اول را عزیزترین آدم‌ها در زندگی‌م به من پرتاب می‌کنند و من کم کم داشتم به این شرایط عادت می‌کردم شرایطی که بر بلندپروازی‌ها و آرمان‌های من خط باطل می‌کشید

کسی که امیالش حق وجود داشتن ندارد هنرش هم کم کم می‌میرد کسی که قرار است بنا به عرف بر خلاف قلبش رفتار کند نمی‌تواند صداقتش را در شعر و یا نقاشی‌هایش حفظ کند من پر از دنیا‌های روشنی بودم که تنها خودم متوجه آن‌ها می‌شدم

روزهای من پر از ترس بود پر از وحشت از همین نزدیکیان و کسانی که دیوانه‌وار دوستشان داشتم هیچ‌وقت فکرش را هم نمی‌کردم که کارم به این سوی مرزها بکشد همیشه فکر می‌کردم که سفرم به بازگشت ختم می‌شود و همیشه راهی مرا به خانه بر می‌گرداند خانه مهم است خانه کالبد روح زندگی است نه از بعد مادی بلکه خانه‌ای از جنس ریشه‌ها و زندگی‌تنگ مثلاً حالا عجیب دلم برای خانه‌ام در اصفهان تنگ می‌شود دلم برای آن پله‌های قدیمی طاقت‌فرسا برای آن در چوبی و صدای زنگ آشنایش دلم برای بوی تند رنگ که همیشه در خانه‌ام می‌پیچید و آن کاناپه‌های فکسنی که رویشان می‌نشستم می‌خواندم لمس می‌شدم لمس می‌کردم و غرق در لذت می‌شدم تنگ است قاب تکراری آن پنجره که همیشه از پشت آن انتظار کسانی را می‌کشیدم که همیشه دیر می‌آمدند و یا اصلاً نمی‌آمدند حتا دلم برای ظرف‌های نشسته و تلنبار شده‌ای که به خاطر نمی‌آید عاقبت شستمشان یا نه تنگ شده این‌ها همه اشیای حیات من بودند من در آن‌ها و آن‌ها در من به شکل متقابلی زندگی می‌کردیم به دور از نگاه‌های کشنده‌ی اطرافم راجع به آن روزهای حرف می‌زنم که ایام هفته برایم معنی داشت و می‌شد برای پنج‌شنبه‌هایش برنامه ریخت اما دوری، همه‌چیز را جور دیگری می‌کند

عرصه برایم تنگ شده بود دیگر تاب این همه جنگ و تهدید و سلاح‌های نامرئی و کشنده‌ای که ما آدم‌ها همیشه با خودمان حمل می‌کنیم را نداشتم باید خودم را با همه‌ی وجود بر می‌داشتم و جای دیگری می‌گذاشتم قرار شد برای مدتی بروم در یک کشور جدید تجربه‌ای جدید داشته باشم و آدم‌های جدیدی ببینم تا شاید دریچه‌ی تازه‌ای در زندگی‌م باز شود

یادم می‌آید روز آخر حیاط خانه‌ی ما مثل همیشه معطر بود امنیت تو خالیش را آفتاب صبح زود روشن کرده بود همه‌چیز بوی غربت و جدایی می‌داد لحظات آخر وجود من در آن خانه نبود

توضیح چراغ: نیما پناهنده‌ی همجنس‌گرای ایرانی، چند هفته‌ای است وارد امریکای شمالی شده است. این یادداشت‌ها، بخشی از خاطرات وی در روزهای پناهجویی در ترکیه است. در فرآیند پناهجویی، پناهجو را تا حد یک شماره پایین می‌آورند و تبدیل به یک فرآیند اداری می‌کنند اما هیچ‌وقت، هیچ‌وقت نباید فراموش کنیم پناهجوها انسان‌هایی هستند که زندگی را همراه با احساس می‌گذارند ولی در این فرآیند، احساس‌های یک انسان کجا جای گرفته است؟

* * *

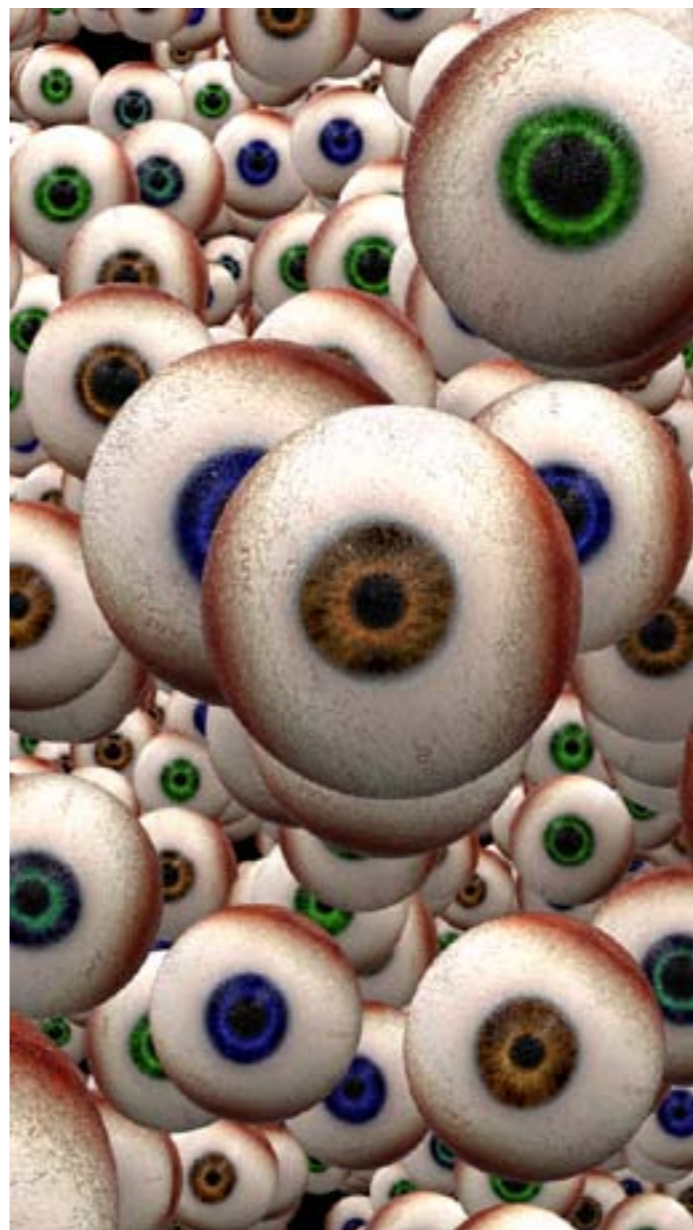
نوشتن گوشه گوشه‌های زندگی همیشه بر پشیمانی‌ها زخم‌ها و دردهایمان مسکن است. لذت جست‌وجوی روزهای سپری شده در متن و رهایی در کلماتی که تنها می‌توان با پهنای کاغذ در میان گذاشت. روزهای آخر من در ایران پر از دقیقه‌هایی بود که احساس می‌کنم تأثیری بر من می‌گذاشت که تا آخر عمر آن‌ها را به خاطر خواهم سپرد تمام وابستگی‌های من به آدم‌های کوچک و بزرگی که دوستشان داشتم انگار پیش از اینکه من از ایران خارج شوم از زندگی آن‌ها خارج شده بودم همیشه لحظه‌ای که می‌خواهم درباره‌ی خودم چیزی بنویسم اولین حرفی که مرا وادار به گفتن می‌کند حقیقتی است که در پس خنده‌ها و اندام‌های گوشتی ما آدم‌ها وجود دارد. حقیقتی از جنس تمام رازهایی که قرار است خارج از میل ما و بخاطر صلاح یا مصلحت یا هر کوفت دیگری همیشه پنهان بماند اما من همیشه شغف بر ملا کردن را در خودم احساس می‌کنم. همیشه دوست دارم وحشی‌ترین لایه‌های وجودیم را به دنیا معرفی کنم مثل انسان‌های بومی قبیل‌های پیش از تمدن که لخت و عریان به دور آتش می‌رقصند

یادم به آخرین مجموعه‌ی نقاشی‌م در ایران افتاد خیلی دوستشان داشتم عنوان آن‌ها پنهان بود و دور از این صحبت‌ها نبود

در تمام دوران‌های زندگی‌م چیزی قوی‌تر و کشنده‌تر از محدودیت‌ها و مرزهایی که ما انسان‌ها برای هم درست می‌کنیم نبود گاهی زندگی ما را در شرایط مشابه‌ای قرار می‌دهد تا بهتر به همدیگر نگاه کنیم تا دنیا را از یک جهت و دریچه ببینیم من می‌خواستم صدای بلند وجود خودم باشم می‌خواستم بدون آنکه پنهان باشم بدون آنکه مرد یا زن باشم عشق‌هایم را زندگی‌م و حقی را برای خودم فراهم کنم که دیگران از من دریغش کرده بودند دیگران همیشه از نزدیک‌ترین‌ها به آدم آغاز می‌شوند

پیشه اندازه

صبح بیداری می شوی بعد از آنکه پاهایت را روی زمین گذاشتی بعد از آنکه مطمئن شدی هنوز زمین سفت زیر پایت ایستاده است در خانه را باز می کنی و با زندگی مثل همیشه شهر روبه رو می شوی حالا یک عالمه چشم روبه رویم پلک می زنند تا فقط من را خود من را با تمام وجوه نگاه کنند آدم هایی که برای برانداز کردن پچ پچ می کنند آدامس می جونند و تخمه می شکنند شهر یک عالمه دهان دارد برای به چالش کشیدن و برای هرچیز غیر ضروری تمام روز ادامه می دهد تنها با این همه چشم با این همه دهان متاسفانه تنها هوا سردتر شده و من سیگار دیگری روشن می کنم



فرودگاه مثل همیشه برایم دلهره آور بود و تلخ و پراز خداحافظی من که قرار بود ۲ یا ۳ هفته بعد بازگردم با شناسنامه‌ام از دروازه‌های گیت فرودگاه رد شدم هواپیما از روی باند فرودگاه بلند شد انگار چیزی در من کنده شد و در آن خاک جا ماند من به طور واضح این حس را داشتم اما دلیلش را نمی فهمیدم خب گاهی اوقات احساس سریع تر و موجه تر از دلیلشان به سراغ آدم می آیند به ترکیه رسیدیم آنکارا پراز آدم های عجیبی بود که من نمی شناختمشان صدای بلند موسیقی تابلوهای بزرگ و روشن تبلیغاتی خیابان های شلوغ و پر رفت و آمد و هوای دم کرده ی اوایل شهریور اولین چیزهایی است که از ورودم به ترکیه در خاطرمان مانده است شهر کوچکی در انتظار من بود شهری در شش ساعتی آنکارا و پسری لاغر با پوستی تیره و موهایی مجعد که چشم های داشت که در آن کودک بود تحقیر بود درد بود مدت ها بود انتظار دوباره دیدنش را داشتم رسیدم و سلام کردیم و سیگار کشیدیم

زمان زیادی طول کشید تا موقعیتم را اینجا بشناسم هنوز بعد از گذشت تقریباً ۴ ماه از اقامتم در ترکیه صبح ها که از خواب بیدار می شوم زمان زیادی طول می کشد تا خودم را و محیط اطرافم را به یاد بیاورم همیشه لحظه ی بیداری از خواب بدترین لحظه ی عمرم است من اینجا توی خودم پنهانم و بدون اینکه کسی متوجه درون پر تلاطمم باشد جوری رفتار می کنم که انگار همه چیز طبیعی است در صورتی که هیچ چیز آن گونه نیست که من به آن تظاهر می کنم مهاجرت شکاف خیلی بزرگی در زندگی آدم است و این روزها حوادث خودش را دارد گاهی وقت ها خودم هم فراموش می کنم که چه لحظه هایی را زندگی کرده ام اینجا هیچ کس از وجود من باخبر نیست حتی تو هر وقت به تو رسیده ام باید می رفتی همیشه دست هایمان حرف هایمان نیمه کاره رها شد و تو باید می رفتی پسری که در چشم هایش کودکی چند ساله را خوابانده است هر وقت به او رسیده ام می رود باید تا چند هفته دیگر به آمریکا برود و ما دوباره خداحافظ می گوئیم انسان همیشه احتیاج به تشریح شدن دارد او از تمام دنیای زیر پوست من بی خبر مانده است اما با وجود تمام این ها باز میتوانم جریان زندگی را در او ببینم اصلاً چقدر خوب است که هیچ کس از دنیای درون تو با خبر نباشد و میان صحبت ها و نگاهایت متوجه هیچ چیز نشوند شاید فعلاً زندگی اینگونه است گاهی وقت ها باید از صفر شروع کرد

اما چه فایده وقتی که تو نمی خندی مدت ها است که نمی خندی و دلیلی هم برای نخندیدن پیدا نمی کنی زندگی خیلی زود جدی شد آن هم وقتی که فکرش را نمی کردیم اما من هنوز به بازی بودن کل زندگی ایمان دارم تو هم اگر این بازی جدی را به بازی نکشی می بازی

گاهی وقت ها تمام می شوی برای خودت برای اتاق خوابت برای پس اندازهایت برای دیگران

مرگ هر چه که باشد یک دفعه سر و کلاهش پیدا نمی شود مرگ یک رشد نا محسوس است که از ابتدای زندگی زیر پوستت رشد می کند و گاهی وقت ها تشدید می شود تا اینکه تمام وجودت را پر کند

مرگ اولین بار در یک پاکت نامه به خانه ما فرستاده شد در جدال همین گاهی وقت ها یک روز عصر از شدت دل ضعفه از خواب بیدار می شوی و می بینی که بالشتت و حتا هوای دم کرده ی زیر پتو بوی مرگ می دهد هوا دارد تاریک می شود سرباهدار ساختمان زنگ لعنتی را می زند تکان نمی خوری چراغ ها را روشن نمی کنی زیرا برای پول شارژ ساختمان هم تمام شدی

وقتی که زیر پایت زمین نرم می شود و آنقدر که احساس می کنی هر کجا که قدم بگذاری فرو می روی فرو رفتن وحشتناک است و امنیت را می گیرد امنیت به معنای آن نیست که کسی اسلحه ای را روی شقیقه ات بگذارد امنیت نداشتن تحلیل رفتن خودت روی یک کاغذ است وقتی که داری برای خودت از تمام شدت حرف می زنی امنیت نداشتن احساس مرگ آوری ست

اولین بار که امنیت نداشتیم در پاکت نامه باز شده بود و نامه به سطرهای آخر رسیده بود و من هنوز سیگار نمی کشیدم مرگ همیشه روی تخت بیدار نشسته است و روزهای باقی مانده را به یادم می آورد

برای تو سیب فقط یک سیب است آن هم زمانی که عکس می اندازیم من اما هنوز همان آدمم همان آدمی که عقلش به شاخه های بلند سیب قد نمی دهد

مردانگی و دگرجنسگرایی‌شان خدشه‌دار نمی‌شود. اگر قبلاً نمی‌دانستید حالا اما شاید بتوانید حدس بزنید که این مردان ایرانی «دگرجنسگرا» دوست دارند توی رخت‌خواب (و توی کوچه‌ها، پارک‌ها، سالن نمایش‌خانه‌ها، خودروهای در حال حرکت و پارک‌شده، ساختمان‌های نیمه‌کاره و ...) عمدتاً چه کاری انجام دهند: سوداگری می‌کنند، یعنی هم از نظر مقعدی و هم از نظر دهانی، نقش مردانه اختیار می‌کنند، و کردن فعالیت مرجح آن‌هاست.

«کونی» یکی از واژه‌های فارسی است که اهمیت این نقش [مردانه] را افشا می‌سازد. «کونی» کسی است که کون می‌دهد. واژه‌ها بازتاب‌دهنده‌ی نگرش‌ها هستند، و از این رو کسی که [کون یا کونی را] می‌کند ترسی ندارد که کونی محسوب شود. مفعول (یا کرده‌شده) که کارش را در خفا انجام می‌دهد یا آن را با طلب‌کردن پول عقلانی و کار جلوه می‌دهد یا کسی مثل من خارجی است.

دغدغه‌ی ذهنی ایرانی‌ها با سکس چیزی شبیه و سواس ذهنی بود. جوک‌ها و توهین‌ها فراوان بودند، و میل یک مرد به بیان کردن علاقه‌اش به شلوار دوست‌اش یکی از شوخی‌های باحال به شمار می‌رفت. زبان فارسی برای واژه‌ی انگلیسی pimp دو برابر نهاده دارد؛ «کس‌کش» و «کون‌کش».

به‌ویژه پسران جوان بازارشان گرم بود. صحنه‌ای که جیمز میشر در کتاب «کاروان» [۱] بازگو می‌کند زیاد هم عاری از حقیقت نیست؛ دو مرد بر سر پسر رقاصی دعوی‌شان می‌شود و یکی دیگری را می‌کشد. تجاوز به کودکان مرسوم بود. خیلی اتفاق می‌افتاد که کودکان، هم پسر و هم دختر، ناپدید شوند، و رسانه‌ها این واقعت را نمی‌گفتند که بسیاری از آن کودکان آمریکایی و اروپایی بودند.

میزان پذیرش سکس مقعدی بین مردان (البته به این شکل که یکی‌شان نقش مردانه را به عهده بگیرد) گویا به طبقه‌ی اجتماعی و اعتقادات مذهبی بستگی دارد. بسیاری از ایرانیان، به‌ویژه در میان اعضای طبقه‌ی پایین جامعه، گویا انجام‌دادن آن را تا قبل از ازدواج، چیزی طبیعی می‌دانستند. بسیاری از مردان دفعه‌ی دوم وقتی پیش من می‌آمدند یک یا چند دوست دیگر را هم می‌آوردند و از این‌که [من را] به شراکت بگذارند لذت می‌بردند؛ برای من آشکار بود که انگار این دوستان «دگرجنسگرا» مجذوب هم‌دیگر هستند و فقط از طریق شخص سوم [کونی] می‌توانند آن علاقه را نشان دهند.

اعضای طبقه‌های تحصیل‌کرده و ثروتمندتر نیز این کار را انجام می‌دهند اما ریاکاری به خرج می‌دهند. مردم جامعه وانمود می‌کنند که لواط در ایران وجود ندارد و همواره گفته می‌شود که کار بدی است. ای. ام. فورستر در «گذری به هند» [۲] می‌نویسد

مقدمه‌ی مترجم: ترجمه‌ی این یادداشت منتشر می‌شود تا بخش دیگری از مستندات «شرق‌شناسی» همجنسگرایانه‌ی غربی‌ها از ما ایرانیان و جامعه‌ی ایرانی در دسترس فارسی‌زبانان و پژوهش‌گران حوزه‌های اجتماعی و به‌ویژه امورجنسی و جنسیت قرار گیرد. خودپیدا است که هدف از ترجمه‌ی این متون، تایید و تصدیق گزاره‌ها و فرضیات آشکار و پوشیده در این متون نیست؛ این‌ها بخشی از تاریخ مکتوب امورجنسی و همجنسگرایی ایران است که می‌تواند نگاه غربی‌ها به مساله‌ی امورجنسی و همجنسگرایی ایران را افشا سازد. این نوشتار در کتاب «Sexuality and Eroticism Among Male in Moslem Societies» آمده که به ویرایش آرنو اشمیت و جئوهلدا سافر منتشر شده است.

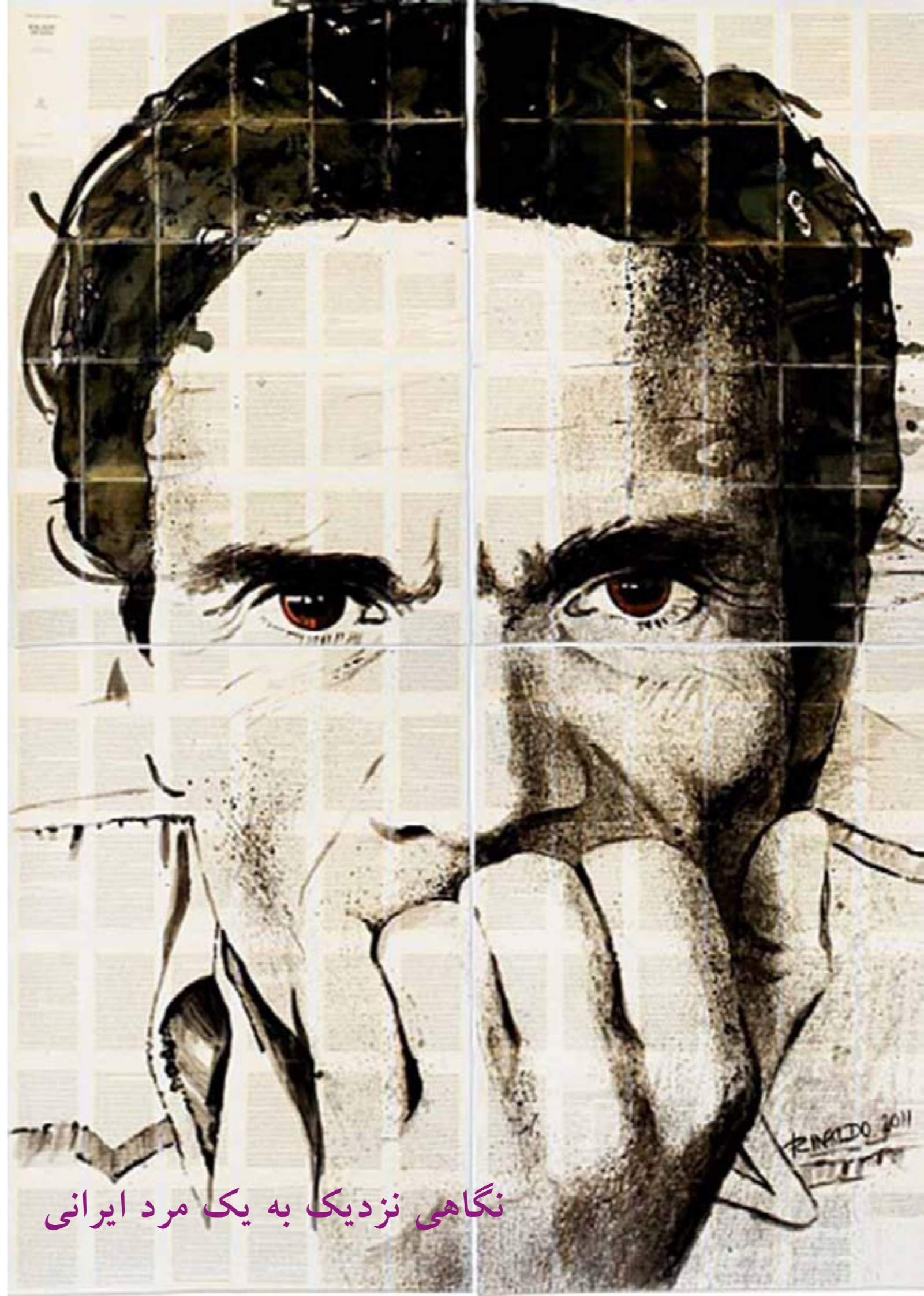
وقتی به آن چهار سالی فکر می‌کنم که در تهران زندگی کرده‌ام این پرسش برای‌ام مطرح می‌شود که ایرانی‌ها بدون ما خارجی‌ها چه کار می‌کنند؟ حالا که شاه از ایران بیرون رفته و آیت‌الله [خمينی] آمده، این پرسش بیش از پیش برای‌ام جدی شده است.

وقتی به ایران پیش از انقلاب (که حالا از بین رفته) نگاه می‌کنم، همان ایرانی که می‌شناختم و عاشق‌اش بودم و ازش نفرت داشتم، می‌توانم روابط پیچیده و دوجانبه‌ی خارجی همجنسگرا و مرد ایرانی را ببینم و ببینم که این رابطه بخشی از تصادم کلان‌تر بین شرق و غرب بوده.

ایران، برای من و امثال من، یک بهشت جنسی بود. هم از نظر کمی و هم کیفی، ایران هیجان‌انگیزترین تجربه‌ی زندگی من بوده است. حالا اما به‌جز یک یا دو استثنا، هیچ ایرانی‌ای را در ایران ندیده‌ام که همجنسگرایی خویش را کاملاً تصدیق کند.

مفاهیم فرهنگی از یک جامعه به جامعه‌ی دیگر متفاوت است، و رفتار جنسی در ایران (مانند دیگر رفتارها) محصول شرایط فرهنگی‌ای است که بسیار متفاوت از شرایط ماست. نقش‌ها و نگرش‌های جنسی و حتی زبانی که برای بیان امورجنسی استفاده می‌شود، متفاوت است. تقریباً همه‌ی مردانی که من باشان سکس داشتم، دقیقاً دوجنسگرا بودند تا همجنسگرا.

با این وجود اما در مقایسه با همقطارهای غربی‌شان یا گشودگی و پرخاشگری شگفت‌انگیزی که این مردان ایرانی نشان می‌دهند و از روی همین می‌توانی قصدشان را بفهمی، «دوجنسگرا» اصطلاح مناسبی برای توصیف این مردان ایرانی نیست. اگر این مردان ایرانی را با اغواگران (hustler) غربی مقایسه کنیم شاید به حقیقت نزدیک‌تر شویم؛ گرچه پول بی‌شک همیشه بخشی از این بازی [اغواگری غربی] است اما اغواگر و مرد ایرانی هر دو می‌دانند که اگر با مردان دیگر رابطه‌ی جنسی برقرار می‌کنند،



نگاهی نزدیک به یک مرد ایرانی

که رفتارها در شرق نه بر اساس اصول اخلاقی درونی شده که بر اساس مطالبه‌ی اجتماع مشخص می‌شوند، یعنی فرد می‌تواند کار بدی را انجام دهد و سرزنش یا مجازات نشود. جوامع ما [غربی‌ها] هر چه قدر هم که بر ظاهر تاکید کند اما در مقایسه با ایرانی‌ها صادق و آشکار است.

در ایران می‌توانی هر چه قدر دل‌ت بخواهد پسر بیاوری خانه، اما وقتی دختر بیاوردی دچار مشکل می‌شوی؛ از طرف همسایه‌ها، صاحب‌خانه، فامیل دختر، پلیس، همه. عدم دسترسی به دختر معمولاً دلیل عمده‌ی انحراف همجنسگرایی در کشورهایی مانند ایران به شمار می‌رود. برای یک دختر نیز خیلی مهم است که در شب ازدواج‌اش باکره باشد، گرچه فقط در روستاهای دورافتاده است که اگر دختر ازدواج‌نکرده‌ای در حال زنا دیده شود، در خطر مرگ قرار می‌گیرد.

زمانی که در ایران بودم ملاقات‌های جنسی (dating) رواج داشت اما مردانی که شانس سکس کردن با دوست‌دخترهایشان را داشتند به من گفتند که معمولاً همان سکسی را با آن‌ها داشتند که با من [همجنسگرا] داشتند. هم‌چنین به من گفته شده که بسیاری از مردان متاهل ترجیح می‌دهند سکس مقعدی داشته باشند.

کیرخوری (cocksucking) ناپسندتر از کون‌دادن است، گرچه لذت‌اش تقریباً یکی است. بسیاری از ایرانیان هیچ میانه‌ای با کیرخوری ندارند چون درست بعد از این‌که رابطه‌ی جنسی را شروع می‌کنند زودی پایان می‌پذیرد. آن‌ها سکس دهانی را انحرافی می‌دانند که از غرب آمده.

فاحشه‌خانه‌هایی در محله‌ی «شهر نو» وجود داشت اما به دلایل اقتصادی یا بهداشتی بود یا دیگر دلایل که فاحشه‌ها از پس ارضاکردن نیاز همه‌ی مردان شهری با جمعیت پنج میلیونی برنمی‌آمدند، شهری که تماس‌های محرمانه سریع و ساده مهیا می‌شد.

دین تاکید بر باکره‌گی دارد و فاحشه‌گی را قبول نمی‌کند، اما برای جلوگیری از همجنسگرایی می‌توان از فاحشه‌ها استفاده کرد. نیروی دین در زندگی ایرانیان (همان دینی که مایه‌ی شعله‌ور شدن انقلاب شد) مرا بسیار مجذوب خود کرد و البته زهر خودش را در زندگی من، زندگی جنسی من وارد کرد.

[زمانی که در ایران بودم] با پسری ملاقات می‌کردم که به خاطر وسواس مذهبی‌اش، با هیچ‌کسی (مرد یا زن) هیچ‌کاری نمی‌کرد. یک‌بار هم وقتی از کسی خواستم که بیاید خانه‌ی من و مشروب بنوشیم، گفت نوشیدن و عشق‌بازی در آن شب حرام است چون از ایام مذهبی است. پسر دیگری هم و غم‌اش این بود که چون اولین سکس‌اش را در ماه رمضان داشته، خداوند چه بلایی سرش خواهد آورد. دیگری اصرار داشت قالی‌ای که

روی دیوار نصب کرده‌ام و نام الله روی‌اش هست را برگردانم تا وقتی برهنه روی تخت دراز کشیده‌ام روبه‌روی ما نباشد.

محرومیت در ایران هم جنبه‌ی اقتصادی دارد و هم جنبه‌ی جنسی. کشرفتن و اغواگری بخشی از رابطه‌ی جنسی محسوب می‌شد، گرچه حتماً نیاز نبود که مهمان‌تان شریک جنسی‌تان باشد تا وقتی روی‌تان را آن‌ور می‌کنید چیزی کِش نرود. کشرفتن چنان در همه‌ی طبقات شایع بود که گویی یک اختلال پاتولوژیک است، گویی دلیلی عمیق‌تر از نیاز اقتصادی پشت این قضیه بود. محرومیت سیاسی را هم اضافه کنید؛ حالا تصویر کلی اندک‌اندک پدیدار می‌شود. می‌خواهم تجربیات مشابه و فراوانی را در این‌جا ذکر کنم که کمک می‌کند تا آن تصویر روشن‌تر شود:

یک‌بار سربازی به نام ناصر را بلند کردم و بردم خانه، کلی شراب نوشیدیم و کلی حرف زدیم، و کلی هم سکس کردیم. ناصر به من گفت که شاعر است و به خاطر نوشتن یک شعری که وی شخصی می‌دانسته اما دولت سیاسی، یک سال در زندان بوده. از دورانی گفت که پیش استاد می‌رفته و ازش درخواست کرده تا تعلیم‌اش دهد. اما چون فقیر بوده و پول نداشته، استاد هم قبول نکرده. ناصر، مانند بسیاری از جوانان ایرانی، می‌خواست ایران را ترک کند و اگر شود به آمریکا برود. از رضا براهنی شاعر به‌اش گفتم، گفتم که در مجله‌ی «تایم» شعری ازش خوانده‌ام. براهنی پس از این‌که به اتهام خرابکاری زندانی و شکنجه شده بود، به آمریکا رفت و در آن‌جا «ظل‌الله؛ اشعار زندان» را ترجمه و منتشر کرد.

ناصر هم‌چنین از یک دوست امریکایی گفت که در تصادفی کشته شده بود. تنها یک عکس از او برای ناصر باقی مانده بود. ناصر ادامه داد و گفت و گفت؛ از فقر و زیستن در جامعه‌ای که هیچ فرصت و امیدی برای فقرا فراهم نمی‌کند.

وقتی اولین‌بار وارد ایران شدم نمی‌توانستم بفهمم رمان «بوف کور» صادق هدایت با آن سیلان سورئالیستی محرومیت و ناامیدی و آن دنیاستیزی و انزواطلبی شیذوفرنیک چه‌طور می‌تواند نماینده‌ی ذهنیت ایرانی باشد. اما وقتی چهار سال در ایران زندگی کردم، یواش‌یواش فهمیدم که می‌تواند باشد.

زمانی که در ایران بودم، این کشور شدیداً داشت ارزش‌های سنتی‌اش را از دست می‌داد. به جای آن‌ها این ارزش‌ها آمد: طبقه‌ی سرمایه‌گذار و حریص، زنان دانشگاه‌رفته، شلوار جین، موسیقی رولین استونز، راننده‌های کله‌شوق، ترافیک سنگین، آلودگی هوا، و رفتاری ناشایست. فن‌آوری غربی داشت با ملزومات فرهنگی‌اش روانه‌ی ایران می‌شد.

ایران روبه‌رشد، همان‌طور که با فن‌آوری غربی مواجه شدند، بامردان همجنسگرای غربی نیز روبه‌رو شدند. تعداد زیادی امریکایی و اروپایی در ایران حضور یافتند و هزاران دانشجویی

ایرانی برای تحصیل روانه‌ی غرب شد، و ایرانیان یاد گرفتند که در زندگی روزمره چه می‌خواهند و (به استثنای آن اندک مواهی که دارند) چه ندارند؛ بهبود اقتصادی، فرصت آموزشی، حقوق سیاسی، و آزادی جنسی. آن‌ها سده‌ها در محرومیت زندگی کردند، اما حالا از این محرومیت‌شان آگاه شده بودند.

غربی‌ها برای ایرانیان جذبه‌ی توامان جنسی و اقتصادی و سیاسی داشتند. چون همجنسگرایان غربی هم از امتیاز رازداری (خارجی‌ای که زبان فارسی نمی‌داند و نمی‌تواند به دوستان و خانواده رازگویی کند) و هم در دسترس بودن (بالاخره باید یکی نقش زنانه را [در این رابطه‌ی مردانه/زنانه] به عهده می‌گرفت) دارا بودند، با آن [موقعیت جنسی ایران] جور درمی‌آمدند. اگر مو و پوست روشنی هم داشته باشی چه بهتر؛ این آدم‌ها را روی هوا می‌زدند.

ایران نیز برای ما جذبه داشت. هرچه ما در خیالات‌مان (پلیس‌ها، راننده‌ی کامیون‌ها، دانشجویها، ورزشکاران، قایق‌ران‌ها، کسبه‌ها، گروه خلاف‌کارها با آن رفتارهای مردانه‌شان) داشتیم، ایران می‌توانست با آن پسرها و مردان بسیار زیبا، جامه‌ی عمل‌بدان خیالات بپوشاند.

منظورم این نیست که همه‌ی رابطه‌ای که با مردان ایرانی داشتم صرفاً جنسی بود، گرچه خیلی‌های‌اش [فقط جنسی] بود. من با برخی از آن‌ها دوستی و ارتباط عاطفی برقرار کردم. فکر می‌کنم این انزواطلب‌ها و ناجورها بودند که از ما خارجی‌ها انتظاری جز سکس نداشتند. یک زن معمولاً این کار را نمی‌کند، چرا که ایرانیان نمی‌توانند به زنان به‌عنوان دوست نگاه کنند. بدبختانه، جدایی جنستی که تاریخ درازی در ایران دارد، دشمنی و بی‌اعتمادی دوجانبه را بین زنان و مردان نهادینه کرده است.

قسمت اعظم ارضای جسمی، جنسی نیست؛ در ایران و در بین دوستان، بوسیدن و دست در دست گرفتن رفتاری بهنجار محسوب می‌شود. دوستی در ایران ارزش و صمیمیت به‌مراتب بیش‌تری در مقایسه با غرب دارد.

واضح است که نگرش ایرانی‌ها به همجنسگرایان خارجی، و کلاً خارجی‌ها و به‌ویژه امریکایی‌ها، کج‌دار و مریض بوده؛ حسادت و ملی‌گرایی و تقبیح اخلاقی از یک سو، و شیفتگی آشکار ایرانیان به ایالات متحده از سوی دیگر. جهان شاهد بود که ایران با چه حدت و حرارتی به رابطه‌ی عاشقانه‌اش با آمریکا و امریکایی‌ها پایان داد، حدت و حرارتی که در روابط عشق-نفرت چندان شگفتی‌آور نیست.

حالا مانده‌ام که این پسرهای زیبای شب‌گیسو بدون ما چه‌طور سر می‌کنند؟

پانوش‌ها:

۱. رمان کاروان نوشته‌ی جیمز ا. میشر در سال ۱۹۶۳ منتشر شد. داستان در افغانستان و درست بعد از جنگ جهانی دوم روی می‌دهد. مارک میلر (قهرمان داستان) در سفارت امریکا در کابل مستقر می‌شود و مسوول جستجو برای پیداکردن زن جوانی می‌شود به نام الن جاسپر که امریکایی است و بعد از ازدواج با یک افغان ناپدید شده است.

میلر در طول سفرش در سراسر افغانستان به درک عمیق‌تری از پیچیدگی‌های زندگی افغان‌ها می‌رسد. مسافرت وی هم‌چنین شباهت‌های ماهیت انسانی را فراتر از مرزهای فرهنگی و اجتماعی افشا می‌سازد.

۲. گذری به هند (۱۹۲۴) رمانی است نوشته‌ی نویسنده‌ی انگلیسی‌ای. م. فورستر و به ماجراهای پشت‌پرده‌ی استعمار هند و جنبش استقلال هند در دهه‌ی ۱۹۲۰ می‌پردازد.



حقوق و هویت جنسی - قسمت نخست وضعیت حقوقی همجنس‌گرایان در قوانین ایران مهدی سزاوار

چراغ/نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۱/بهمین ۱۳۹۱

پیش‌درآمد

این روزها کسی نیست که با هر انگیزه و دغدغه، به یکی از رسانه‌های جمعی دنیا مراجعه کند و اسم ایران را با تیتراژ درشت در صدر اخبار بخش جهان ببیند. یکی از مسائلی که به وجود چنین تصویرهایی در رسانه‌های جهان شکل می‌دهد، موضوع حقوق بشر و نقض آن در ایران است، هنگامی که این نقض مربوط به حقوق همجنس‌گرایان باشد، ماجرا رنگ دیگری به خود می‌گیرد. این موضوع همیشه با سکوت و عدم انعکاس رسانه‌های داخلی و جنجال رسانه‌های خارجی مواجه است. حال مهم‌ترین سوال این است، به‌عنوان یک همجنس‌گرا، وضعیت حقوقی امروز او که همراه با نقض آشکار و پنهان مقامات سیاسی و حقوقی ایران روبه‌رو است چگونه است؟ دوم، تا چه اندازه آگاهی حقوقی برای فرد همجنس‌گرا لازم است که با تضییع‌های بعدی حق خود مواجه نشود. سعی ما در این مقالات، ظاهر کردن تصاویر مات این موضوع در تاریخ‌خانه‌ی قوانین ایران است.

تعریف حقوق و رابطه‌ی آن با فرد همجنس‌گرا

مسئله‌ی حقوق همجنس‌گرایان در زندگی روزمره‌ی آنان، به‌صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، ذهن همجنس‌گرایان را به خود مشغول کرده است ولی به دلیل تعاریف پیچیده و زبان سخت متون حقوقی برای غیرمتخصصین این رشته، آن‌ها را وارد دالان‌های پیچ در پیچ تئوری‌ها و اصطلاح‌های حقوقی می‌کند که درنهایت موجب سردرگمی و انصراف آن‌ها نسبت به دنبال کردن این موضوع می‌شود، درنتیجه تفکر غالبی در این زمینه به‌وجود آمده است که پایمال شدن حق خود را حاصل یک فرآیند سیاسی می‌دانند ولی لازم به‌ذکر این نکته است که علاوه بر نقش مسائل سیاسی، ریشه‌یابی اکثر این مشکلات جست‌وجو و کنکاش در علم دیگری به نام «حقوق» است. در اینجا نیاز به تعریف معنای حقوق به زبانی ساده برای فهم بهتر مطالب داریم.

حقوق در لغت جمع حق است به‌معنای درست، ثابت، سزاوار، عدل و یکی از نام‌های خداوند. حقوق در کاربرد:

- ۱ - علم حقوق که به تحلیل قواعد حقوقی و سیر تحول آن‌ها در زندگی می‌پردازد که در دانشکده‌ی حقوق به‌عنوان یک رشته‌ی تحصیلی بررسی می‌شود و انواع مختلف آن حقوق مدنی، حقوق جزا، حقوق بین‌الملل و... هستند.
- ۲ - حقوق برای حفظ نظم در اجتماع است و براساس این تعریف حقوق برای هرکس امتیاز خاصی در نظر می‌گیرد و توان خاصی می‌بخشد که این امتیاز و توانایی را حق می‌نامند. مانند مقوله‌ی حقوق بشر.

۳ - به‌معنای دستمزد - مانند حقوق کارمندان دولت.

۴ - درنهایت مهم‌ترین تعریفی که از حقوق در دست ما است، مجموعه قواعدی که بر اشخاص از این جهت که در اجتماع هستند، حکومت می‌کند.

با بررسی تاریخ قانون‌گذاری در ایران از تدوین قانون به شکل یک کتابچه که یک شهروند عادی می‌تواند به آن دسترسی داشته باشد، صد سالی بیشتر نمی‌گذرد. آن هم مربوط به دوران نهضت مشروطه است.

قوانین ایران در این دوران به حقوق همجنس‌گرایان، نگاه مذهبی، سنتی و ثابت است که ریشه در فقه و مذهب شیعه دارد که از همجنس‌گرایی مردان تحت عنوان «لواط» و از همجنس‌گرایی زنان تحت عنوان «مساحقه» با کیفیات و شرایط خاص خود نام برده است. چنین دیدگاهی همراه با دیدی سخت‌گیرانه، خشن، غیرقابل‌بخشش است که تا حد شلاق و اعدام هم پیش می‌رود. در طی تمام این سال‌ها تا به امروز، هیچ نرمش و نوع‌آوری در قوانین نمی‌بینیم، به‌خصوص که هر تغییر را در این زمینه مترادف با تغییر در فقه شیعه می‌دانند که با وضعیت کنونی اجتماعی و سیاسی ایران غیرقابل‌تصور است.

اکنون اگر با یک تقسیم‌بندی دقیق‌تر، حقوق ایران را در یک نمودار زمانی به قبل از انقلاب و بعد از آن تقسیم کنید، تغییر خاصی در زندگی یک همجنس‌گرا از دیدگاه حقوقی نخواهید دید، هرچند که در دوران پهلوی، نمونه‌هایی از تحمل در برخورد از سوی مقامات سیاسی و قضایی دیده می‌شد که این در مقایسه با سهم از دست رفته‌ی حق آن‌ها، بسیار ناچیز بود. هرچند در بعد از انقلاب با توجه به سیر تحولات انقلاب و تاسیس حکومت بر پایه‌ی مذهب و وضعیت وخیم حقوق همجنس‌گرایان را نه تنها در دستگاه قضایی با توجه به رای‌های صادره از دادگاه‌ها که به شلاق و اعدام منتهی می‌شد می‌تواند دید، بلکه در رفتار و گفتار مقامات سیاسی (مانند رئیس‌جمهور) که با انکار و سکوت، نگاه غیر علمی و سردرگمی همراه است، قابل مشاهده است.

قوانین مربوط به همجنس‌گرایی در «قانون مجازات اسلامی» در ایران قوانین مربوط به همجنس‌گرایی هر چه هست در «قانون مجازات اسلامی» می‌باشد که در قسمت «حدود»، از ماده‌ی ۱۰۸ به بعد توضیح داده شده است. لازم به ذکر این مطلب است؛ قانون مجازات اسلامی که هم‌اکنون در حال اجراست، به‌زودی تغییر یافته و لایحه‌ی جدید قانون مجازات اسلامی جایگزین آن می‌شود، ولی از آنجا که رویکرد قانون‌نویسی در ایران تحت موازین فقهی و شرعی شیعه است تغییر چندانی در آن نمی‌بینیم و در مواردی هم که تغییر یافته باشد، به آن اشاره خواهد شد.

وضعیت حقوقی همجنس‌گرایان در قوانین ایران

۱ - لواط: همجنس‌گرایی مردان

«لواط» از «لوط» بر وزن «لفظ» به معنای چادر، رداء، دو چیز به هم چسبیده، همچنین نام یکی از پیامبران خدا است. در قانون مجازات اسلامی از ماده‌ی ۱۰۸ تا ۱۲۶ به مسأله‌ی لواط پرداخته است که به مهم‌ترین این مواد قانونی، اشاره می‌شود:

- ماده‌ی ۱۰۸: لواط وطی [جماع یا ارتباط جنسی] انسان مذکر است چه به صورت دخول باشد یا تفخیز [هم‌زانی شدن، در ران کردن چیزی].

- ماده‌ی ۱۰۹: فاعل و مفعول لواط هر دو محکوم به حد خواهند شد.

- ماده‌ی ۱۱۰: حد لواط در صورت دخول قتل است و کیفیت نوع آن در اختیار حاکم شرع است.

- ماده‌ی ۱۱۱: لواط در صورتی موجب قتل است که فاعل و مفعول بالغ، عاقل و مختار باشد.

- ماده‌ی ۱۱۲: هرگاه مرد بالغ و عاقل با نابالغی [براساس بلوغ در قوانین که برای پسران ۱۵ سال است] لواط کند، فاعل کشته می‌شود و مفعول اگر مکره [وادار کردن کسی به کاری که ناپسند می‌داند] نباشد تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر [مجازات کمتر از حد] می‌شود.

- ماده‌ی ۱۱۳: هرگاه نابالغی، نابالغ وطی کند تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر می‌شود.

- ماده‌ی ۱۲۱: حد تفخیز و نظایر آن بین دو مرد بدون دخواست برای هر یک صد تازیانه است. تبصره: در صورتی که فاعل غیرمسلمان و مفعول مسلمان باشد حد فاعل قتل است.

- ماده‌ی ۱۲۲: اگر تفخیز و نظایر آن سه بار تکرار شود و بعد از هر بار حد جاری شود در مرتبه‌ی چهارم حد آن قتل است.

- ماده‌ی ۱۲۳: هرگاه دو مرد که با هم خویشاوندی نسبی نداشته باشند بدون ضرورت در زیر یک پوشش به طور برهنه قرار گیرند هر دو تا ۹۹ ضربه شلاق تعزیر می‌شوند.

- ماده‌ی ۱۲۴: هرگاه کسی دیگری را از روی شهوت بپوسد تا ۶۰ ضربه شلاق تعزیر می‌شود.

۲ - مساحقه: همجنس‌گرایی زنان

قبل از اشاره به مواد قانونی مربوط به همجنس‌گرایی زنان لازم به ذکر نکاتی در این خصوص است. همجنس‌گرایی زنان در حقوق ایران با وضعیت پیچیده‌تری مواجه است و این تا حدی مربوط می‌شود به شرایط اجتماعی، فرهنگی، نگاه سنتی به زن و بافت مردسالار جامعه‌ی ایران که سایه‌ی آن تا زندگی یک زن همجنس‌گرا گسترش می‌یابد. این مسأله تا حد زیادی نیز به بحث کلی‌تری به نام «حقوق زنان» مرتبط می‌شود که

از بحث‌های مطرح جامعه‌ی جهانی و ایران است. ضرورت کشف و دقت در پرونده‌های قضایی زنان همجنس‌گرا در این مقطع زمانی بیشتر حس می‌شود، به این دلیل که آشفتگی دستگاه قضایی از یک سو و پرونده‌های بین‌المللی نقض حقوق زندانیان - زندانیان سیاسی و غیرسیاسی زن و مرد - و همچنین شکنجه و تجاوز در زندان‌های ایران، شک سوءاستفاده جنسی را در روند قضایی پرونده‌های این چنینی از زمان دستگیری و بازداشت تا ختم رسیدگی زیر سایه‌ی هویت جنسی متفاوت این زنان را به ذهن می‌آورد.

معنای لغوی مساحقه: از «سحق» بر وزن «سنگ» به معنای مالیدن و کوبیدن.

در قانون مجازات اسلامی از ماده‌ی ۱۲۷ تا ۱۳۴ مربوط به همجنس‌گرایی زنان است که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

- ماده‌ی ۱۲۷: مساحقه همجنس‌بازی زنان با اندام تناسلی - ماده‌ی ۱۲۸: راه‌های ثبوت مساحقه در دادگاه همانند راه‌های ثبوت لواط است.

- ماده‌ی ۱۲۹: حد مساحقه برای هر یک از طرفین ۱۰۰ تازیانه است.

- ماده‌ی ۱۳۰: حد مساحقه درباره‌ی کسی ثابت می‌شود که بالغ و عاقل و مختار و دارای قصد باشد. تبصره: در حد مساحقه فرقی بین فاعل و مفعول و همچنین فرقی بین مسلمان و غیرمسلمان نیست.

- ماده‌ی ۱۳۱: هرگاه مساحقه سه بار تکرار شود و بعد از هر بار، حد جاری گردد در مرتبه‌ی چهارم حد آن قتل است.

- ماده‌ی ۱۳۴: هرگاه دو زن که با هم خویشاوندی نسبی نداشته باشند بدون ضرورت برهنه زیر یک پوشش قرار گیرند به کمتر از ۱۰۰ تازیانه تعزیر می‌شوند و در صورت تکرار این عمل و تکرار تعزیر در مرتبه‌ی سوم به هر یک ۱۰۰ تازیانه زده می‌شود.

همجنس‌گرایی در سایه‌ی لایحه‌ی جدید قانون مجازات اسلامی

موارد شباهت و تفاوت قانون مجازات اسلامی قبلی با لایحه‌ی جدید قانون مجازات اسلامی خود بحثی مفصل است که خارج از موضوع این مقاله است، ولی تا آنجا که بدین مقاله مربوط می‌شود به نکاتی چند باید اشاره کرد.

۱ - با جمع‌آوری قوانین مربوط به همجنس‌گرایی در کنار سخنان مقامات سیاسی در ایران به این نکته می‌رسیم که به‌نوعی بی‌دقتی، سردرگمی و حتی تناقض در مواجهه با این مسأله روبه‌رو هستیم. زمانی زنگ خطر این ماجرا به اوج خود می‌رسد که این سردرگمی‌ها به احکام قضایی هم سرایت کند

که این بدترین اتفاق برای نظام قضایی یک کشور است.

ما از زبان رئیس‌جمهور در مجامع بین‌المللی انکار وجود همجنس‌گرایی را در ایران می‌شنویم و از طرفی دیگر معافیت از خدمت نظام وظیفه‌ی عمومی را با توجه به گرایش جنسی می‌بینیم. البته ماده‌ی ۳۸ مربوط به خدمت نظام وظیفه، همراه با نوعی تحقیر و بیمار تلقی کردن فرد همجنس‌گرا و عدم تمایز بین اقلیت‌های جنسی است که در نهایت این فرد را از لحاظ عصبی و روانی مختلل المشاعر معرفی می‌کند.

۲ - تلاش‌های همجنس‌گرایان در داخل و خارج در سطح بین‌المللی و یافته‌های پزشکی و شنیده شدن تفسیرهای نرم‌تری در مواضع دینی از محافل مذهبی تا حدی حکومت ایران را متوجه تفاوت «همجنس‌باز» و «همجنس‌گرا» کرده است تا آنجا که در لایحه‌ی جدید قانون مجازات اسلامی در ماده‌ی ۲۳۵ از لفظ «همجنس‌گرایی» نام برده شده که به این ترتیب است: «همجنس‌گرایی انسان مذکر در غیر از لواط و تفخیز از قبیل تقبیل [بوسه] و ملامسه [لمس] از روی شهوت موجب ۳۱ تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیری درجه شش است». تبصره: حکم این ماده در مورد انسان مونث نیز جاری است. تبصره‌ی دو: حکم این ماده شامل مواردی که شرعاً مستوجب حد است نمی‌گردد. این ماده را می‌توان در دو نگاه خوش‌بینانه و بدبینانه تفسیر کرد. نگاه خوش‌بینانه اینکه برای اولین بار لفظ «همجنس‌گرا» جدا از لفظ «لواط و مساحقه» در قانون ایران آمده است که این خود یک گام به پیش محسوب می‌شود.

نگاه بدبینانه و تا حدی سازکار با روح قانون‌گذاری در ایران: این قانون نه تنها ضعف‌های قانون قبلی را در رابطه با هویت همجنس‌گرایی (زنان و مردان) جبران نکرده بلکه با تعریف همجنس‌گرایی در ماده‌ای جداگانه، جدای از لواط و مساحقه، مجازات آن را هم تشدید کرده است، در صورتی که ابهام‌ها، سکوت و سردرگمی در رابطه با نوع برخورد با پرونده‌های قضایی همجنس‌گرایی در ایران به جای خود پا برجا است.

نتیجه‌گیری

با ذکر تمام این موارد وقت آن رسیده که جامعه‌ی همجنس‌گرای ایرانی حق در شأن خود را با معرفی دقیق و علمی در حقوق ایران پیدا کند و به این وحشت سالیانه و روزافزون ناشی از رفتار دستگاه قضایی و مقامات سیاسی پایان دهد.

۱۲ خلاصه شدن زندگی یک همجنس‌گرا در ایران به قبل و بعد از دستگیری در داگاه اجحافی است که قبل از آن با فشارهای اجتماعی و پنهان‌کاری و مشقت‌های خاص خود همراه است و بعد از آن کمترین حد آن شلاق و بیشترین اش قتل می‌باشد و این چیزی نیست که هر انسان حامی شأن و کرامت را به تفکر

فرو نبرد.

آیا وقت آن نرسیده که بی‌پروا با وجدان خود به مذاکره بنشینیم و در برخورد این حقیقت، فکر چاره‌ای برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، زیر سایه‌ی عدالت و آزادی باشیم؟

آیا با این همه شک و شبهه در یافته‌های پزشکی و اختلاف نظر در محافل دینی، جامعه‌ی حقوقی را بر آن نداشته که از قاعده‌ی مشهور فقه شیعه به نام «درأی» [«ادرتو الحدود بالشبهات»، یعنی در مواردی که وقوع جرم یا انتساب آن به متهم یا مسئولیت کیفری و استحقاق مجازات وی به جهاتی مورد تردید و مشکوک باشد، به موجب این قاعده جرم و مجازات را باید منتفی دانست] پیروی کند؟

این‌ها همه چالش‌هایی است که هر یک از ما به‌عنوان عضوی از جامعه‌ی جهانی که به دنبال حق زیستن به گونه‌ای که در خور شأن و احترام مفهوم انسان در هزاره‌ی سوم است را شامل می‌شود و این مستلزم کشیدن خطِ بطلان به تمام اسلوب‌های قرون وسطایی در رفتار با انسان‌ها است که این همت تمام آزاداندیشان و نواندیشان در تمام رشته‌ها، اعم از جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، حقوق، فقه و غیره را می‌طلبد.

در پایان ذکر این نکته برای جامعه‌ی همجنس‌گرا خالی از لطف نیست که زمانی همجنس‌گرایان توان ایستادگی در برابر تمام این ناملایمات را دارند که با تکمیل موجودیت و فردیت خود به‌عنوان فردی از افراد خانواده‌ی جهانی همگام با سایر آحاد بشر به سمت استیفای حقوق خود گام بردارند.

در کلامی کوتاه، هر جامعه‌ای که حقوق همجنس‌گرایان در آن تضمین شد، حقوق تمام زنان، مردان و کودکان در هر اکثریت و اقلیتی محفوظ و قابل توجه است. این چیزی است که در کارنامه‌های حقوق بشری تمام کشورها قابل مشاهده است.

منابع

- ۱ - مقدمه‌ی علم حقوق، ناصر کاتوزیان
- ۲ - ترمینولوژی حقوق، محمد جعفر جعفری لنگرودی
- ۳ - محشای قانون مجازات اسلامی، ایرج گلدوزیان
- ۴ - لمعه دمشقیه، شهید اول، ترجمه‌ی علی شیروانی
- ۵ - لغت‌نامه‌ی دهخدا
- ۶ - لایحه‌ی جدید قانون مجازات اسلامی
- ۷ - مستدرک‌الوسائل از محدث نوری

مقدمه

در این نوشتار قصد دارم تاریخچه‌ی کوتاهی را در مورد دیدگاه‌های تاثیرگذار درباره‌ی همجنس‌گرایی بررسی کنم. در ابتدا به‌عنوان یک روانشناس لازم می‌دانم در جهت آگاهی جامعه، نکته‌ای بسیار مهم را یادآور شوم. متأسفانه بارها شنیده‌ام که دیدگاه‌های غلط و افسانه‌های نادرستی پیرامون فروید و دیدگاهش درباره‌ی گرایش جنسی، مخصوصاً در میان اقلیت‌های جنسی وجود دارد. فروید مشهورترین چهره در روانشناسی و یکی از چهار شخصیت تاثیرگذار عصر جدید است. دیدگاه‌های وی، پایه‌ی روانشناسی مدرن محسوب می‌شود. بدیهی است که مانند بسیاری از افراد بزرگ، پیرامون نظریات وی هاله‌ای از شایعات، باورها و تفاسیر نادرست وجود داشته باشد. برخی از همجنس‌گرایان بر این باورند که دیدگاه فروید در ارتباط با همجنس‌گرایان از موضع آسیب‌شناسانه و توأم با برچسب و اتهام بوده است. حال آنکه در این نوشتار در کمال شگفتی درخواهید یافت که دیدگاه‌های این روانشناس بزرگ، آن هم در حدود صد سال قبل - یعنی در زمانیکه درمان‌هایی مانند جراحی‌های مختلف مغز، شوک الکتریکی و شکنجه‌هایی از این قبیل با هدف درمان همجنس‌گرایی رایج بود- تا چه حد روشنگرانه و در نوع خود کم‌نظیر بوده است. فروید در تبیین نوعی از همجنس‌گرایی بر نقش تجارب کودکی تاکید می‌کند و همین نکته است که مورد سوءتعبیر و بدفهمی‌های بسیاری قرار گرفته است. این در حالی است که تاکید بر دوره‌ی کودکی، یکی از پایه‌های اساسی نظریه‌ی فروید برای تبیین هر پدیده‌ی روانی است. هرچند کلیت دیدگاه وی درباره‌ی گرایش جنسی بسیار علمی و فاقد هر نوع غرض‌ورزی است. به مرور این دیدگاه‌ها را بررسی خواهیم کرد.

دیدگاه‌ها

به‌طورکلی نظریه‌های روانشناسی در مورد سبب‌شناسی همجنس‌گرایی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

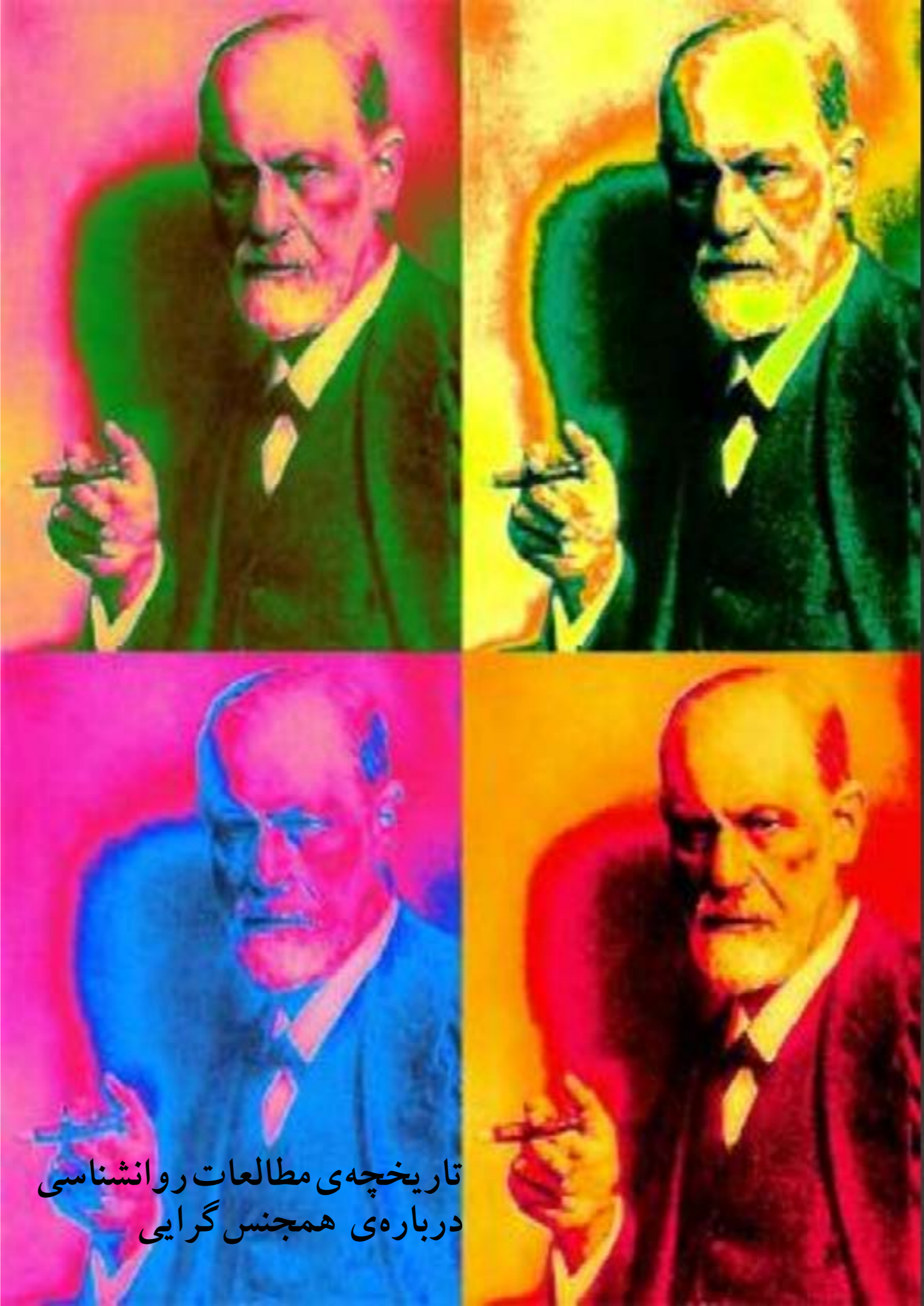
یک: نظریه‌های آسیب‌شناسانه که همجنس‌گرایی در بزرگسالی را نوعی بیماری و انحراف از «هنجار» تحول دگرجنس‌گرایانه در نظر می‌گیرند. رفتارها یا احساسات نامرتبط با جنس (مثل عروسک‌بازی یا میل به خودآرایی در پسرچپه‌ها) نشانه‌هایی از بیماری به حساب می‌آیند و لازم است متخصصان بهداشت روان این نشانه‌ها را مورد توجه قرار دهند. این نظریه‌ها، برخی نقایص داخلی یا خارجی را عامل بیماری‌زای، باعث همجنس‌گرایی به حساب می‌آورند و می‌گویند این عوامل می‌توانند پیش از تولد (مانند هورمون‌های درون رحمی) یا پس از تولد (مانند مادری کردن افراطی، پدری کردن ناکافی یا خصمانه، سوءاستفاده

جنسی) رخ داده باشند. نظریه‌های آسیب‌شناسی تمایل به دیدن همجنس‌گرایی به‌عنوان یک پدیده‌ی بد و یا نشانه‌ای از نقص دارند. برخی از این نظریه‌پردازان، در مورد اعتقاد خود به اینکه همجنس‌گرایی، «شریرانه» و «فاسد» است، کاملاً صریح هستند. روانپزشک آلمانی ریچارد فون کرافت ایننگ (۱۹۶۵)، نظریه‌ای آسیب‌شناسی از همجنس‌گرایی ارائه داده و آن را به‌عنوان یک اختلال تحلیل برنده معرفی کرده است. وی که متأثر از نظریه‌ی داروین بود، تمامی رفتارهای جنسی که به تولید مثل نمی‌انجامند را نوعی آسیب روانی به حساب می‌آورد. در همین زمان بود که نظریه‌ی «متولدشدن با همجنس‌گرایی^۱» مطرح شد و واکنش کرافت ایننگ در برابر این دیدگاه جدید چنین بود: «ممکن است افراد، مستعد به همجنس‌گرایی به دنیا بیایند ولی با این وجود، باید چنین تمایلاتی را به‌عنوان نوعی نقص مادرزادی به حساب آورد» (به نقل از درشر، ۲۰۱۰).

کرافت ایننگ، روانپزشک با نفوذی بود که سبب انتشار اصطلاح همجنس‌گرا در کنار دیدگاه خود درباره‌ی همجنس‌گرایی - به‌عنوان یک اختلال روانی - در محافل پزشکی و علمی شد. بسیاری از مفروضات در مورد تمایلات جنسی بشر که در کتابچه‌های تشخیصی انعکاس یافته است، مرهون نظریات او است.

دو: نظریه‌هایی که رفتار همجنس‌گرایی را نوعی از تنوع بهنجار رفتار جنسی و به‌عنوان پدیده‌ای که به‌طور طبیعی رخ می‌دهد، در نظر می‌گیرند. چنین نظریه‌هایی به‌طور معمول بر این باورند که افراد همجنس‌گرا، متفاوت به دنیا می‌آیند اما این تفاوت، طبیعی و مانند چپ‌دستی است. باور معاصر فرهنگی مردم که «برخی افراد، همجنس‌گرا به دنیا می‌آیند»، یک نظریه‌ی تنوع بهنجار است. همان‌طور که پیداست این نظریه‌ها «هنجار» را با «طبیعی» یکسان فرض می‌کنند. آن‌ها همجنس‌گرایی را به‌عنوان خوب (و یا اساساً خنثی) در نظر می‌گیرند و اعتقاد دارند این پدیده، جایی در کتابچه‌ی راهنمای تشخیصی روانپزشکی ندارد. هاولوک الیس (۱۹۰۵)، سکسولوژیست بریتانیایی، همجنس‌گرایی را تنوع بهنجار ابراز جنسی در نظر می‌گرفت. دیدگاه بهنجار، همچنین، موضع رهبر جنبش مدافعان حقوق همجنس‌گرایان در آلمان، پزشک و محقق آلمانی امور جنسی، هیرشفیلد (۱۹۲۴) نیز بود. وی در زمان خود بزرگترین پرچمدار نظریه‌های جنس سوم که بعدها اولریش (۱۹۹۴) به آن پرداخت، به حساب می‌آمد (درشر، ۲۰۱۰).

سه: نظریه‌های ناپختگی: این نظریه‌ها معتقدند احساسات یا رفتار همجنس‌گرایانه در سنین نوجوانی به‌عنوان یک مرحله طبیعی به‌سوی دگرجنس‌گرایی بزرگسالانه است. در حالت ایده‌آل، همجنس‌گرایی دوره‌ای گذرا از رشد است. با این حال،



تاریخچه‌ی مطالعات روانشناسی درباره‌ی همجنس‌گرایی

همجنس‌گرایی بزرگسالان نوعی «بازداری تحولی» و «توقف رشدی» محسوب می‌شود.

صاحبان این نظریه‌ها که مشهورترین آن‌ها فروید، پدر علم روانکاوی است، تمایل دارند این ناپختگی را به‌صورت نسبتاً خوش‌خیم - و یا حداقل نه به‌عنوان «بد»، درقیاس با نظریه‌پردازان آسیب‌شناسی که تمایل به تأکید بالقوه بدخیم آن دارند - در نظر بگیرند (درشر، ۲۰۱۰).

دیدگاه فروید

همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، در برابر نظریه تنوع طبیعی هیرشفیلد و نظریه‌ی آسیب‌شناسی کرافت ایننگ، فروید روایت سومی بنا نهاد: نظریه‌ی ناپختگی که راه به تخیل عموم پیدا کرد. به زعم فروید، تمامی انسان‌ها دوجنس‌گرا به دنیا می‌آیند. ابراز همجنس‌گرایی می‌تواند مرحله‌ای بهنجار به‌سوی تحول دگرجنس‌گرایانه باشد. دیدگاه دوجنس‌گرایی بنیادی فروید، دیدگاه جنس سوم هیرشفیلد را به چالش می‌کشد: «روان تحلیل‌گری قطعاً مخالف با هرگونه تلاش برای جدا کردن همجنس‌گرایان از مردم عادی به‌عنوان افرادی با ویژگی‌های خاص است.» (فروید، ص: ۱۴۵).

فروید همچنین شرایط تحلیل برنده‌ای را که کرافت ایننگ به آن اشاره کرده بود، مردود خواند و اظهار داشت همجنس‌گرایان به غیر از بازداری رشد روانی - جنسی خود، هیچ‌گونه آسیب جدی در عملکرد خود نداشته و اغلب فرهنگ اخلاقی بالایی دارند (به‌نقل از درشر، ۲۰۱۰). در حمایت از این ادعا، او مقالاتی نوشت و همجنس‌گرایی بیماران و چهره‌های تاریخی را به پویایی خانواده ارتباط داد. برای مثال، در مقاله‌ی لئوناردو داوینچی و حافظه‌ی دوران کودکی او (فروید، ۱۹۱۰)، فروید همجنس‌گرایی این هنرمند را به مادری طولانی‌مدت و عدم حضور پدر نسبت داده است. مشهور است فروید یکی از چهره‌های برجسته‌ای بود که طومار مشهور سال ۱۹۳۰ برای جرم‌زدایی از همجنس‌گرایی در آلمان و اتریش را امضا کرد (درشر، ۲۰۱۰). با این حال، در اوایل قرن بیستم، روانپزشکان، همجنس‌گرایی را بیشتر آسیب‌شناسی در نظر می‌گرفتند (همان منبع).

فروید، همجنس‌گرایی را وقفه در رشد روانی - جنسی تلقی می‌کرد و به ترس‌های اختگی و ترس از تسلط مادر در مرحله‌ی پیش - اودیپی رشد روانی - جنسی اشاره می‌کرد. وی در گزارش موردی خود در سال ۱۹۲۰ درباره‌ی یک مورد همجنس‌گرایی در یک دختر ۱۸ ساله، به نکات قابل تأملی اشاره کرده است. وی بر خلاف آنچه از مطالعات همه‌گیرشناسی درباره‌ی شیوع همجنس‌گرایی برمی‌آید، معتقد است شیوع همجنس‌گرایی در

زنان کمتر از مردان نیست اما معمولاً پنهان می‌شود (به نقل از شجاع شفتی، ۱۳۸۵). فروید در خلال گزارش موردی مذکور، دو نوع همجنس‌گرایی را از هم منفک می‌کند: همجنس‌گرایی مادرزادی و همجنس‌گرایی اکتسابی دیررس. به نظر وی، نوع اول، معمولاً پس از بلوغ جا می‌افتد و به صورت خصیصه‌ای بروز می‌کند.

فروید، همچنین معتقد است که به هنگام بحث درباره‌ی همجنس‌گرایی، باید سه خصوصیت زیر را از یکدیگر مستقل فرض کرد:

الف - خصوصیات جنسی جسمانی

ب - خصوصیات جنسی روانی

ج - نوع مفعول‌گزینی

مقصود فروید آن است که خصوصیات جنسی - روانی و گزینش مفعول، لزوماً برهم منطبق نیستند. مثلاً نباید تصور کرد اگر مردی از نظر جسمانی دارای اندام ظریف است یا از نظر روانی خصوصیات قالبی «زنانه» دارد، لزوماً مردی دیگر را به‌عنوان هدف جنسی خود برگزیند. اگرچه عوام غالباً خصوصیات جسمانی و گاه روانی را با نوع مفعول‌گزینی مرتبط می‌دانند اما این یک تفکر قالبی غیرعلمی است و معمای همجنس‌گرایی بسیار پیچیده‌تر از آن است که در تفکر عوامانه ترسیم شده است. فروید در این گزارش، روانکاوی را راه‌حل درمان همجنس‌گرایی می‌داند. گرچه خود نیز اعتراف می‌کند که تعداد موارد موفق درمان روانکاوی، درباره‌ی انواع همجنس‌گرایی چندان چشمگیر نیست (همان منبع). تا جاییکه وی از دادن قول بهبودی به والدین مراجع همجنس‌گرای خویش، اجتناب می‌کند و تنها متعهد می‌شود فرزند آن‌ها را برای مدتی مورد بررسی قرار دهد. در نهایت نیز، فروید درمان دخترک مراجع را به‌طور کامل قطع نمود. زیرا معتقد بود وی نوعی خصومت نسبت به مردان دارد.

زیگموند فروید در مورد امکان تغییر گرایش جنسی افراد از همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا به دگرجنس‌گرا تردید داشت. وی در ابتدا اظهار داشت در برخی موارد ممکن است بتوان از طریق هیپنوتیزم، همجنس‌گرایی را حذف نمود اما سپس تحت تأثیر کار «استیناچ» غددشناس وینی قرار گرفت. این فرد در یکی از مطالعات خود کوشیده بود با پیوند غدد بیضه‌ی یک مرد دگرجنس‌گرا به یک مرد همجنس‌گرا، گرایش جنسی وی را تغییر دهد. این تحقیق، نقش قدرتمند تعیین‌کننده‌های ارگانیکی را در تمایلات جنسی آشکار می‌کرد. اگرچه فروید هشدار داد که عملیات استیناچ لزوماً نمی‌تواند به‌عنوان درمانی کاربردی تلقی شود و به‌طور کلی به کار رود، چرا که حتی اگر این روش پیوند موثر باشد، در تغییر همجنس‌گرایی در مردان، آن هم

تنها در مواردی که به‌شدت با خصوصیات فیزیکی همراه است، موثر بوده و احتمالاً هیچ درمان مشابهی نمی‌تواند در مورد زنان همجنس‌گرا به کار رود. روش استیناچ، محکوم به شکست بود، چون سیستم ایمنی بدن، پیوند غدد بیضه را پس زده و در نهایت ناکارآمد و مضر تشخیص داده شد (لوی، ۱۹۹۶).

به نظر فروید، در درمان همجنس‌گرایی، ایجاد احساسات دگرجنس‌خواهانه ممکن است. اما حذف احساسات همجنس‌خواهانه دشوار است. فروید اظهار می‌دارد که افراد همجنس‌گرا اغلب تمایلی برای تغییر گرایش خود ندارند و انگیزه‌های آن‌هایی که مایل به تغییر هستند نیز ناکافی و اغلب سطحی است: مانند ترس از نارضایتی اجتماعی. فروید در گزارش «روان تحلیل‌گری یک مورد همجنس‌گرایی در یک زن» (۱۹۲۰) نیز به این موضوع پرداخته است (شجاع شفتی، ۱۳۸۵). فروید اعتقاد داشت درمان این افراد، اغلب شکست می‌خورد و آنان دوباره به همجنس‌گرایی روی می‌آورند. البته در برخی موارد، ممکن است این تغییر [درگرایش جنسی] حاصل شود. هرچند در اکثر موارد، چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. این مسئله، بستگی به کیفیت همجنس‌گرایی و سن فرد دارد. نتیجه درمان را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. فروید اظهار می‌دارد که تغییر گرایش جنسی یک همجنس‌گرا، همان اندازه موفقیت به دنبال دارد که بخواهیم عکس آن را انجام دهیم و یک فرد دگرجنس‌گرا را به همجنس‌گرا تبدیل کنیم. گرچه کسی به مورد اخیر مبادرت نمی‌ورزد. فروید همچنین یادآوری می‌کند تا زمانیکه گرایش جنسی فرد موجب نارضایتی خود وی نباشد، نمی‌توان در درمان موفقیتی حاصل نمود (همان منبع).

فروید معتقد بود همجنس‌گرایی در زنان، به دلیل حل نشدن رشک احلیل^۲ و تعارضات اودیپی^۲ حل نشده به‌وجود می‌آید. فروید، همجنس‌گرایی را یک بیماری روانی تلقی نمی‌کرد. وی در «سه رساله درباره‌ی جنسیت» نوشته است: «همجنس‌گرایی در افرادی مشاهده می‌شود که انحراف جدی دیگری از بهنجاری ندارند. کارایی آن‌ها مختل نشده است و در واقع رشد هوشی و فرهنگ اخلاقی بالایی دارند.» وی همچنین در «نامه‌ای به یک مادر امریکایی» نوشته است: «مطمئناً همجنس‌گرایی مزیتی ندارد اما نمی‌توان آن را بیماری شمرد. ما آن را نوعی از اعمال جنسی تلقی می‌کنیم که در اثر وقفه خاصی در رشد جنسی ایجاد شده است.» (کاپلان و سادوک، ۲۰۰۳).

نظریات سایر روانکاوان

به‌طور اجمالی بر طبق سایر نظریات روانکاوی، موقعیت‌های اوایل زندگی که ممکن است سبب رفتار همجنس‌گرایانه در مردان شوند عبارتند از: وابستگی عاطفی شدید به مادر، فقدان نقش پدری موثر، مهار رشد مردانگی از سوی والدین، تثبیت

یا پسرفت در مرحله‌ی خودشیفتگی رشد و باخت در رقابت با برادران و خواهران (کاپلان و سادوک، ۲۰۰۳). اغلب این نظریات، همجنس‌گرایی زنان را نادیده گرفته و فرمول‌بندی‌هایشان صرفاً در مورد بروز این پدیده در مردان بوده است.

منابع:
فروید. ز. (۱۳۸۵) مهم‌ترین گزارش‌های آموزشی تاریخ روانکاوی. گردآوری و ترجمه: سعید شجاع شفتی. تهران. نشر ققنوس. چاپ سوم، ۱۳۸۵.

Drescher, j. (2010) Queer Diagnoses: Parallels and Contrasts in the History of Homosexuality, Gender Variance, and the Diagnostic and Statistical Manual. Arch Sex Behav. 39: 472-

Born Gay Theory^۱

۲ رشک احلیل (Penis Envy) اصطلاحی روانکاوانه است و اشاره به این باور روانکاوی دارد که دختران پس از آگاهی از نداشتن آلت مردانه به پسران حسادت می‌ورزند و در تمام عمر غبطه‌ی داشتن آلت را در دل دارند. اگرچه به مرور زمان از طریق همانندسازی با مادر بر این عقده غلبه می‌کنند. اما در شرایطی ممکن است این همانندسازی صورت نگیرد و این عقده حل نشود. فروید لزبینیسم را پیامد حل نشدن رشک احلیل می‌دانست.

۳ تعارضات اودیپی به تعارضاتی اشاره دارد که طبق باور روانکاوی هر کودکی آن را با میل به والد غیرهمجنس و رقابت با والد همجنس تجربه می‌کند. طبق فرمول‌بندی روانکاوی، عقده‌ی اودیپ ممکن است به دلایلی در همجنس‌گرایان به‌طور معکوس رخ داده باشد.

ناگفته: مت‌بازی یا همجنس‌گرایی در زنان داخل زندان‌های ایران نوشته‌ی مرسا

چراغ/نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۱/بهمین ۱۳۹۱

رابطه‌ی پایاپای می‌پردازند و هردو در روابط جنسی، شریک هم هستند.

در این گونه روابط که بیشتر بین دو حبس‌سنگین به وجود می‌آید، شرایط کمی متفاوت است. البته تیپ پسرانه و دخترانه در آن سر جای خود است و یکی نقش زن را بازی می‌کند و دیگری نقش مرد را. اما به علت این‌که دو زندانی مدت طولانی با هم زندگی می‌کنند و تقریباً از شرایط یکسان برخوردار هستند، روابطشان صمیمی‌تر است و شما زیاد رفتار خشونت‌آمیز در بین آن‌ها نمی‌بینید. البته باز هم در اینجا کسی که نقش مرد را بازی می‌کند به اصطلاح بر روی مت خود، غیرت نشان می‌دهد. بعضی از زنان به حدی در نقش مرد بودن خود فرو می‌روند که در نگاه اول، تشخیص دادن این‌که زن هستند یا مرد، کار دشواری است. در زندان به علت محدودیت در روابط جنسی، گروهی از افراد جهت برآورده شدن غرایز جنسی به‌طور موقت رو به همجنس‌گرایی می‌آورند و این افراد که ذاتاً تمایلی به هم جنس ندارند، معمولاً جذب این‌گونه اشخاص می‌شوند، اشخاصی که کاملاً شبیه به یک مرد هستند.

در زندان کسانی که حبس‌شان سنگین است بین دیگر افراد از احترام برخوردارند. اما این یکی از مواردی است که باعث قدرت کسی در زندان می‌شود و مسائل مختلفی مثل داشتن پول یا زیبایی یا قدرت بدنی و یا اینکه چقدر خلایقان سنگین باشد و یا چقدر نفوذ داشته باشید، می‌تواند در مورد توجه قرار گرفتن موثر باشد. برای همین افرادی که از نظر مالی مشکل دارند و یا ضعیف‌تر هستند، مجبور می‌شوند تا دور یکی از افراد قدرتمند جمع شوند و تحت حمایت او قرار بگیرند.

بین زندانیان مطلبی رایج است که می‌گویند یا باید «ادعا کن» باشی یا بروی زیر «ادعا».

در بعضی از موارد، روابط همجنس‌گرایی در زندان بعد از آزادی افراد هم ادامه می‌یابد اما چون روش و اطلاعات افراد غلط است و شروع این رابطه معمولاً به علت در دسترس نبودن جنس مخالف و یا به اجبار و از روی ترس است، خیلی زود هم به پایان می‌رسد.

در مواردی هم که طرفین واقعاً به هم علاقه داشته باشند نیز در اکثر مواقع مجبور به ترک دوست می‌باشند، چون از طرف اطرافیان و خانواده با این رفتار برخورد می‌شود و کم‌کم افراد تحت جنگ روانی و اعتقادی قرار می‌گیرند که جامعه، حکومت، دین و مذهب برای‌شان رقم زده است و در نتیجه یا به این روابط خاتمه می‌دهند یا دست به کارهایی می‌زنند که در بیشتر موارد، راه‌های درستی برای فرار از شرایط پیش آمده نیست.

مسئله‌ی مت‌بازی در زندان «رجایی شهر کرج» در سال‌های گذشته چندین قربانی به جا گذاشت که صرفاً به خاطر این بود که یکی به دیگری خیانت می‌کرد و مورد ضرب و شتم قرار

توضیح: این یادداشت براساس تجربه‌های شخصی نوشته شده است، هرچند مستندات این یادداشت تجربی و شفاهی هستند اما ماجرا واقعی است.

همجنس‌گرایی در بین زندانیان مسئله جدیدی نیست اما مطلبی که می‌خواهم برایتان بنویسم، شاید کمی با شنیده‌های قبلی ما تفاوت داشته باشد.

همجنس‌گرایی بین زندانیان زن به «مت‌بازی» معروف است و در غالب موارد به صورتی است که یکی از طرفین نقش مرد را بازی می‌کند و کاملاً ادای یک مرد را در می‌آورد، مثل یک مرد لباس می‌پوشد، موهایش را به اصطلاح پسرانه می‌زند و از همه جالب‌تر این‌که حتی سعی می‌کند بم و خش‌دار صحبت کند که صدایش هم مردانه به نظر برسد.

در اصطلاح زندانیان به این شخص «ادعا کن» گفته می‌شود. معمولاً این‌گونه افراد رفتارهای عموماً خشن از خود بروز می‌دهند و دیگران هم به شدت از آن‌ها حساب می‌برند اما طرف دیگر قضیه که تحت ادعای این آقای زن قرار دارد، کسی است که نقش زن را برای او بازی می‌کند و در رابطه‌ی جنسی مفعول زن مردنما قرار می‌گیرد.

معمولاً این‌گونه روابط در بین زندانیان حبس‌سنگین و افرادی که امید چندانی به آزادی ندارند و زندانیان جدید ورود که مدت حبس‌شان کم است وجود دارد. زنی که مفعول واقع می‌شود، صرفاً جهت لذت بردن فاعل است و به شدت از فاعل حساب می‌برد. این زن در روابط خود با دیگران حتی در حد صحبت کردن هم باید اجازه‌ی زن مردنما را داشته باشد و هر کاری که او می‌گوید یا می‌خواهد را انجام دهد، در غیر این صورت مورد آزار و اذیت وی قرار خواهد گرفت. کسی که نقش زن را بازی می‌کند، اجازه ندارد اعضای جنسی طرف مقابل را لمس کند و این کار، برای کسی که نقش مرد را بازی می‌کند، افت دارد.

در واقع این‌گونه همجنس‌گرایی که به مت‌بازی در بین زندانیان معروف است یک نمایش است که شخصیت‌های نمایش آن مردان مستبد و زورگو و زن‌های ضعیف و مطیع هستند، فقط در این نمایش نقش زن و مرد را زنان خود بازی می‌کنند. باز هم کسی زور می‌گوید و حرف، حرف اوست و همه چیز باید طبق میل و خواسته‌ی او باشد و دیگری هم اطاعت می‌کند و اگر غیر این باشد، مورد تنبیه قرار می‌گیرد.

این سناریو با آزادی نقش زن موقتاً به پایان می‌رسد تا جایگزین جدیدی از طرف نقش مرد انتخاب گردد.

معمولاً وقتی یک جدید ورود وارد زندان می‌شود، افراد صاحب قدرت بر سر به دست آوردن او با همدیگر رقابت دارند و برای داشتن او از راه‌های مختلفی وارد می‌شوند. البته این موضوع درباره‌ی همه صدق نمی‌کند؛ گروهی از افراد هم هستند که به

مت‌بازی یا همجنس‌گرایی در زنان داخل زندان‌های ایران

می گرفت. در این بین چند قتل و خودکشی نیز رخ داد که در سال‌های ۸۴ تا ۸۶ شمسی به مرگ‌های زنجیره‌ای زندان رجایی شهر معروف شد و مسئولین برای اینکه وجود این‌گونه روابط را انکار کنند، صورت مسئله را پاک کرده و آن را طور دیگری جلوه دادند و هیچ‌گونه سعی و تلاشی جهت آموزش و اصلاح زندانیان در جهت داشتن یک رابطه‌ی انسانی سالم به عمل نیاوردند، چون نظر آن‌ها بر پایه‌ی اعتقادات مذهبی استوار است و در این دیدگاه، یک رابطه‌ی همجنس‌گرایی در هیچ شرایطی نمی‌تواند یک رابطه‌ی درست باشد، بلکه مستوجب عذاب و مجازات نیز خواهد بود.

البته باز هم متذکر می‌شوم که در تمامی موارد، روابط این‌گونه سرانجامی نمی‌یابد و در این بین هستند کسانی که به یک رابطه‌ی انسانی والا می‌رسند و در کمال احترام به حقوق همدیگر باترس و وحشت از افراد جامعه و حکومت سعی می‌کنند راه به یک زندگی نرمال داشته باشند که متأسفانه با شرایط کنونی اجتماعی و حکومتی در کشور ما راهی بس سخت و دشوار در پیش دارند.

متأسفانه هرچه بر سر ما می‌آید، از نداشتن علم و آگاهی است. اکثر زنانی که به بهانه‌های مختلف در زندان‌های کشور ما به سر می‌برند، افراد آسیب‌دیده‌ی اجتماع هستند و به خوبی که جست‌وجو کنیم، می‌بینیم که همین انسان‌ها کسانی هستند که در اکثر موارد خود به‌شدت مورد سوءاستفاده و شکنجه‌ی مردها قرار گرفته‌اند و از حق و حقوق خود آگاهی هم ندارند و این امر باعث می‌شود تا برای به نمایش کشیدن قدرت خود، ادای مردهایی را درآورند که زندگی‌شان را تباه کرده‌اند و طبق عقاید جاافتاده در فرهنگ ما، چون مرد بودن نشانه‌ی قدرت و صلابت است و مرد همیشه حاکم است، این زنان لباس حقارت زنانه را از تن در می‌آورند و لباس صلابت مردانه به تن می‌کنند.

طبق قانون جنگل که متأسفانه در بیشتر جاها در جامعه‌ی ما علی‌رغم انکار خیلی‌ها جاری‌ست یا باید بخورند و یا باید خورده شوند و به اصطلاح زندانیان یا باید ادعا کنند یا زیر ادعا بروند. راه سوم برای ما ناشناخته و ترسناک باقی مانده است و شاید هم فکر می‌کنیم چنین راهی در کل وجود خارجی ندارد. شاید اگر کسی به آن‌ها بگوید صرفاً لازم نیست در یک رابطه یک مرد و یک زن وجود داشته باشند و شما اگر هر دو همجنس همدیگر هم باشید باز هم می‌توانید زندگی سالمی داشته باشید و لازم به نقش بازی کردن نیست. همچنین بلاهایی که در گذشته مردان بر سر زنان می‌آوردند طبیعی، حق و نشانه‌ی قدرت آن‌ها و ضعف زنان نیست و زن بودن حقارت به‌همراه ندارد و در یک رابطه، هر دو طرف حق لذت بردن و شریک بودن در تمام مسایل را دارند. خیلی از مسائل باید حل بشود تا ما کمتر شاهد سوءاستفاده‌ها و مسائل مشابه باشیم.

پوشش
ایده‌هایی برای دیده شدن!
(قسمت دوم)
نوشته‌ی زیگبوی

چراغ/نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۱/بهمن ۱۳۹۱

آنچه در این صفحه می‌خوانید، در ادامه‌ی مطلبی با همین عنوان است که در شماره‌ی قبلی «چراغ» منتشر شده بود، نوشته شده است. بهتر است قبل از مطالعه‌ی این مطلب، قطعاً قسمت پیشین را خوانده باشید. اگر بخواهید چاپ روی تی‌شرت را امتحان کنید، یکی از مسائلی که احتمالاً با آن روبرو خواهید بود مناسب نبودن منابع‌تان برای چاپ است. مثلاً عکسی را در یک سایت می‌بینید، از آن خوش‌تان می‌آید، آن را می‌دهید روی تی‌شرت برای‌تان چاپ کنند اما متأسفانه نتیجه رضایت‌بخش نیست. همان‌طور که قبلاً گفتم هر عکسی که بر روی مونیتور خوب و با کیفیت به نظر می‌رسد، برای چاپ مناسب نیست. راهی وجود دارد که می‌توانید از نتیجه‌ی کار همیشه مطمئن باشید. این راه استفاده از تصاویر «وکتور» (Vector) است. حالا این وکتور چیست؟

تصاویر وکتور فورتمتی از تصاویر هستند که - برخلاف تصاویر معمول که از پیکسل (Pixel) درست شده‌اند - از خط‌ها و جهت‌ها ساخته شده‌اند. به دلیل اینکه این تصاویر با بردارها تعریف می‌شوند، می‌توانید آن‌ها را با هر اندازه‌ای چاپ کنید، بدون اینکه کیفیت آن‌ها تغییر کند. باید توجه کنید که این تصاویر نرم‌افزار ویرایش مخصوص به خود را دارند؛ مانند ایلوستریتور (Adobe Illustrator) که در واقع خواهر فوتوشاپ (Photo Shop) است. فوتوشاپ با پیکسل‌ها سروکار دارد و ایلوستریتور با وکتورها. البته کار کردن با ایلوستریتور کمی سخت‌تر از فوتوشاپ است. اما برای استفاده از وکتورها کافی است ایلوستریتور را داشته باشید و وارد کردن وکتورها به سند فوتوشاپ را بلد باشید. هنرمندان بسیاری هستند که وکتورهایشان را به صورت رایگان روی نت قرار می‌دهند. می‌توانید با این وکتورها طرح‌های حرفه‌ای بسازید.

اگر می‌خواهید تی‌شرت‌تان حسابی به چشم بیاید، چاپ، روی جلو و پشت آن را امتحان کنید. بدین ترتیب جای بیشتری برای ارائه ایده‌هایتان دارید. به این نمونه‌ها نگاه کنید:

یک پیشنهاد اول یادتان هست؟ این بار، همان عکس جلویی را بردارید سیاه سفید کنید، کمی به آن رنگ بپاشید و یا رنگ‌های آن را دستکاری کنید تا کهنه به نظر بیاید و بعد آن را پشت تی‌شرت چاپ کنید.



جلوی تی‌شرت



پشت تی‌شرت



رنگارنگ

دو و نیم: وبلاگ می‌نویسید؟ چه تبلیغی بهتر از طرح تی‌شرت خودتان! آدرس وبلاگ را جلوی تی‌شرت و عنوان آن را پشت‌اش چاپ کنید.



جلوی تی‌شرت



پشت تی‌شرت

دو: یک معما طرح کنید یا چیزی منحصر به فرد را تعریف کنید. این تی‌شرت را ببینید. برای طرح جلویی از کلمه‌ی گی در حالی استفاده شده است که به جای حرف آ‌ی یک علامت سوال صورتی قرار داده‌ام. برای طرح پشتی از حرف ای صورتی استفاده کرده‌ام. حالا تصور کنید کسی شما را با این تی‌شرت، ابتدا از جلو می‌بیند و بعد از پشت!



جلوی تی‌شرت



پشت تی‌شرت

سه: از المان‌های متضاد استفاده کنید. به این نمونه نگاه کنید؛ از دانه‌ی برف و شعله‌ی آتش برای پشت و جلو استفاده شده است. طرح‌های روی تی‌شرت، وکتورهای بسیار ساده‌ای هستند.



جلوی تیشرت



پشت تیشرت

در ادامه، تعدادی از وبسایت‌هایی که برای طراحی خیلی به دردتان خواهد خورد را برای‌تان لیست می‌کنم. این وبسایت‌ها شامل مقالات آموزشی و منابع طراحی هستند. اگرچه هدف این مطلب آموزش نرم‌افزارها نیست اما به‌نظم خوب است بدانید از کجا می‌توانید کمک بگیرید.

PersianGFX - پرشین جی اف ایکس

این وبسایت، فوق‌العاده است. اینجا تقریباً هر چیزی که احتیاج دارید را می‌توانید پیدا کنید. مقالات آموزشی، منابع گرافیکی و فیلم‌های آموزشی با موضوعات متنوع.

Dafont.com

اینجا خانه‌ی فونت‌های رایگان است. این وبسایت را ببینید و فونت‌های مورد علاقه‌تان را دانلود کنید و در کارهایتان استفاده کنید.

vectorfree.com

همان‌طور که از اسمش پیداست، می‌توانید از اینجا وکتورهای رایگان دریافت کنید. اینجا بهترین جایی است که برای این منظور می‌شناسم.

Picuu.com

این یک وبسایت ایرانی برای چاپ ایده‌هایتان بر روی تی‌شرت، لیوان، کوسن و... است. همه‌ی کارها را هم اینترنتی انجام می‌دهد. طرح‌تان را می‌دهید، محصول را از طریق پست تحویل می‌گیرید. یکی از امکانات جذابی که اینجا دارد این است که می‌توانید برای کارهایتان فروشگاه بسازید و محصولات‌تان را بفروشید!

خب، باید یک پاراگراف پایانی بنویسم چون این مطلب تمام شده است و نباید کات شده ره‌ایش کنم به امان خدا! دوستان عزیز، امیدوارم سرگرم شده باشید و چیزهایی که گفته شد به دردتان بخورد.





شناسنامه

کارگردان: فدریکو فلینی
بازیگران: مارتین پاتر (انکولپیوس)، هیرام کلا (آسکیتوس)، مکس بورن (گیتون) و سالوو راندونه (ائومولپو)
فیلم‌نامه‌نویس: فلینی، برناردینو زاپونی، برونلو روندی، اقتباسی از کتاب ساتیریکون اثر پترونیوس تهیه‌کننده: آلبرتو گرمالدی
موسیقی: نینو روتا، ایلهان معماراوغلو
تاریخ انتشار: ۳ سپتامبر ۱۹۶۹ (م)، ۱۸ سپتامبر ۱۹۶۹ (ایتالیا)، ۱۱ مارس ۱۹۷۰ (امریکا)
زمان: ۱۲۹ دقیقه

سرآغاز

واژه‌ی ساتیریکون، لغت لاتینیزه Satyr است که از همراهان دیونیزوس محسوب می‌شده و صفت بارز خودش و منتصبانش شهوترانی بوده است و اگر همین Satyr را به صورت Satiric بنویسیم، معنایش اثر هجوآلود و انتقادی خواهد بود و ساتیریکون فلینی واجد این هر دو معناست.

ساتیریکون فلینی «Fellini Satyricon» اقتباسی است کمتر وفادارانه از داستان ساتیریکون، تنها اثر باقی‌مانده از تیتوس پترونیوس آربیترا «Titus Petronius Arbitr» متعلق به قرن اول میلادی که از درباریان دوران حکومت نرون در رم بود و کتابش قرن‌ها گم شده بود و بعدها در تکه‌پاره‌های از هم جدایی بازیافته شد. به‌نظر می‌رسد این کتاب فاقد هرگونه اصالت اخلاقی باشد و بنابراین نمی‌تواند نمایی واقعی از چهره‌ی اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی آن روز را به تصویر بکشد. درحقیقت این کتاب به غیر از جنبه‌های زیبایی‌شناسی، تصویر درستی از ماهیت اجتماعی و یا سیاسی آن روز را نشان ما نمی‌دهد، بلکه تنها متنی کم‌دی است که بدون فیلترهای اخلاقی، فقط به ارائه‌ی رفتارهای غیراخلاقی و نامناسب اکتفا می‌کند. این مسئله موجب می‌شود تا فلاسفه‌ی بسیاری و در راس همه سنکا، این کتاب را مورد انتقادات شدیدی قرار دهند.

ساتیریکون را با وجود عدم پیوستگی داستانش به‌عنوان رمان طبقه‌بندی می‌کنند. بخش‌هایی

که از کتاب باقی‌مانده روایتگر ماجراهایی است که بر راوی آن انکولپیوس «Encolpius» و معشوقش، پسری ۱۶ ساله و زیبارو به نام گیتون «Giton» گذشته است. در طول داستان، انکولپیوس برای وفادار نگاه داشتن معشوقش که مداوماً تحت‌تاثیر اغوای اطرافیان است با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شود که بخش اعظم آن‌ها مربوط به دوست قدیمش آسکیتوس «Ascyltus» می‌باشد، یکی از شخصیت‌های اصلی داستان که به‌نظر می‌رسد معشوق پیشین انکولپیوس بوده است. پاره‌هایی از کتاب در گذر زمان از بین رفته است و روایت فلینی نیز مانند خوانش کتابی این چنین است که اینجا و آنجا صفحاتی از آن کنده شده باشد. فلینی کار را تا جایی پیش برده است که حتی گاهی در میانه‌ی یک جمله هم صحنه کات می‌خورد. فلینی چندان به وفادار نبوده است و البته از فیلمی که در عنوان خود نام کارگردان را یدک می‌کشد، توقع زیادی است که کاملاً وفادار به متن کتاب اقتباسش بماند.

خلاصه‌ی داستان

داستان تقریباً در ۹ پرده‌ی جدا از هم اما در امتداد هم روایت می‌شود. در قرن اول میلادی روم، امپراطوری‌ای که هنوز وامدار فرهنگ یونانی‌اش است و اساطیر و خرافات در میان مردم زنده‌اند. انکولپیوس دانشجوی روایتگری است که سفری ادیسه‌وار را آغاز می‌کند و در این راه همراهانی چون هم‌شاگردیش آسکیتوس (آشیلتوس)، معشوق نوجوان و بی‌وفایش گیتون (جیتونه) و ائومولپوی شاعر دارد. در آغاز متوجه می‌شویم که آسکیتوس، گیتون را که جزء مایملک هردوی‌شان است و معشوق انکولپیوس از او ربوده و پس از گذراندن شبی چند با او، پسرک را به ورنایچیو، صاحب تئاتر می‌فروشد. بازیگر نفرت‌انگیزی که قطع عضو برده‌هایش هم جزئی از نمایشش محسوب می‌شود اما گیتون از رفتار او ناراحت نمی‌شود و از توجهی که به‌سمتش مبذول شده لذت هم می‌برد. انکولپیوس در طلب او می‌رود و با مداخله‌ی یکی از صاحب‌منصبان می‌تواند گیتون را بازپس گیرد. به‌خانه‌ی مشترکش با آسکیتوس می‌رود و شبی را با گیتون می‌گذراند اما همان شب دوباره آسکیتوس از راه می‌رسد و انکولپیوس از او می‌خواهد اموالشان را

تقسیم‌کرده از هم جدا شوند. وقتی کار به تقسیم گیتون می‌کشد، انتخاب را بر عهده‌ی خودش می‌گذارند و گیتون آسکیتوس را انتخاب می‌کند. انتخابی که انکولپیوس را از حد یاس به‌فکر خودکشی می‌اندازد اما زلزله مانع آن می‌شود. انکولپیوس به گالری هنری‌ای می‌رود و آنجا با ائومولپوی شاعر آشنا می‌شود. ائومولپو او را با خود به میهمانی تریمالچیوی متمول و همسرش فورچوناتا می‌برد. پیرمردی که خود را شاعر می‌پندارد و احترام مردم را با میهمانی‌های بزرگ و هدیه می‌خرد و پسرهای کم سن و سال را به همسرش ترجیح می‌دهد.

انکولپیوس بعدها اسیر شده، به‌کشتی صید عجایب سزار منتقل می‌شود و با مردی میان‌سال ازدواج می‌کند. به همراه آسکیتو درخانه‌ی یک زوج اشراف‌زاده که به‌تازگی در هراس از سزار جدید خودکشی کرده‌اند ساکن می‌شوند و از غذا و کنیزشان بهره می‌برند. آسکیتو در بیابان نیاز یک زن نیمفومانیاک را در حضور همسرش برآورده می‌کند و انکولپیوس از طریق برده‌ی آن زن متوجه می‌شود که آن‌ها عازم معبد اوراکل برای شفا هستند. هرمافرودیت را می‌رایند اما در راه از زور تشنگی جان می‌دهد. انکولپیوس از آنجا به نبرد با مینوتور گاو‌سر می‌رود و گرچه شکست می‌خورد اما با سخنوری از چنگش می‌گریزد و گرچه تزه نیست اما به وصال آریانا در می‌آید. لکن آنجا متوجه می‌شود که به‌خاطر مرگ هرمافرودیت دچار ناتوانی

جنسی شده است و در راه یافتن درمان با ائومولپو راهی باغ لذات می‌شود. درمانی که تنها کوبش نی بر کفلش است، کارگر نمی‌افتد و صاحب باغ لذات به او پیشنهاد می‌کند پیش اینوتیا که زنی به هیبت مادر زمین است برود. به همراه آسکیتوس به آن‌سوی مرداب که محل سکونت اینوتیا است می‌روند، جایی که انکولپیوس در آنجا شفا می‌یابد اما آسکیتوس به نحو دیگری دچار نفرین هرمافرودیت می‌شود. انکولپیوس به کشتی ائومولپو که عازم افریقا است می‌رسد اما ائومولپو درگذشته و وصیت عجیبی کرده است. او وصیت کرده هر که از اموال او ارثی می‌خواهد باید گوشت تنش را بخورد و البته تعداد کسانی که وصیتش را قبول می‌کنند کم نیستند اما انکولپیوس از ادای این آخرین وصیت دوستش سرباز می‌زند. انکولپیوس به‌همراه خدمه‌ی دیگر کشتی ائومولپو به سوی افریقا راهی می‌شود.

فضای فانتزی تیره و روایت گروتسک فلینی

ساتیریکون فلینی فیلمی است جاه‌طلبانه و بسیار محبوب تا حدی که هزاران هزار تماشاچی تنبل امریکایی را وادار به تماشای آن با زیرنویس انگلیسی کرد. دکورهای عظیم، برهنگی، چهره‌پردازی‌های اغراق‌شده و حضور خیل نابازیگرهایی با چهره‌ها و فیگورهای گروتسک از مولفه‌های اصلی فیلم هستند. هر لحظه باید انتظار داشته باشید که بازیگری زبان خود را بیرون آورده و یا به‌سمت دوربین خیره بماند. روایت ابهام‌آمیز





و مقطع فیلم نیز با فضای وهم‌انگیز، فانتاستیک و مایخولیایی آن هم‌خوانی دارد.

ساتیریکون فلینی اشرافیت پوسیده، خرافات و مذهب ریاکارانه‌ی کلیسایی را ریشخند می‌کند و به ذات معصوم انسان ارج می‌نهد. او می‌گوید: «من همه‌چیز را از خودم ساخته‌ام. دوران بچگی، شخصیت، حسرت دوران ازدست‌رفته، رویاها و خاطره‌ها را برای آنکه بتوانم آن‌ها را برای دیگران تعریف کنم.» ساتیریکون به هیچ عنوان داستان مبهمی ندارد؛ آنچه مبهم و پنهان است، هسته‌ی شاعرانه‌اش است که آن را در هوا تنفس می‌کنیم بی‌آنکه خاستگاه دقیقش را بدانیم. هندسه‌ای چنان ژرف و جغرافیایی چنان درندشت، دل‌باز و پرجمعیت دارد که بیننده را سردرگم می‌کند. هر قدر حقیقت پنهان در دل ظلمات و تاللو وجدان مان جادویی و رازآلود است، دنیایی که ساتیریکون پیش‌رویمان می‌گشاید هم سرشار از راز و جادو است. دنیایی به‌ظاهر دور و دست‌نیافتنی است اما طوری در آن گام برمی‌داریم که گویی در راه خانه هستیم. حکایت سیاره‌ی جدیدی است که دعوت شده‌ایم در آن زندگی کنیم، اما تابع قوانینی کاملاً متفاوت با قوانین آشنای ما دارد و ما در کمال بهت و شگفتی اشیاء آشنایمان را می‌بینیم که دست‌هایی از سرگردانی و وحشت به‌سویشان دراز شده‌اند؛ هر لحظه این حس را داریم که دل بستگی‌های روزمره‌مان را لمس می‌کنیم و دمی بعد از دست‌شان می‌دهیم.

در فیلم، روم را از نگاه فلینی می‌بینیم و خودش درباره‌ی دیدگاهش به روم ساتیریکون گفته است: «من روم باستان را چنان نشان داده‌ام که گویی فیلم مستندی است درباره‌ی آداب و سنن مریخی‌ها.» راجر ابرت، منتقد معروف سینما، فیلم را بسیار جاه‌طلبانه‌تر و متهورانه‌تر از اکثر فیلم‌هایی می‌داند که در این روزها شاهد آن هستیم. او می‌گوید: «فیلم‌هایی مثل ساتیریکون یادآور اینند که محصولات این دوران تا چه حد ماشینی و محدود شده‌اند.» اما پائولین کیل، بزرگترین منتقدی که از ساتیریکون نفرت داشت درباره‌ی آن گفته است: «فیلم سراسر مملو از مناظر خیال‌انگیز است و بس. گرچه گاه‌به‌گاه ممکن است بیننده بتواند یک چهره، فضا و یا قسمت از فیلم را در ذهن خود ثبت نماید، اما بیشتر اوقات حس دوربینی را دارد که دنبال

آدم‌هایی افتاده است که تنها در کنار دیوارها قدم می‌زنند.» خب این هم درست است و هم غلط. صحنه‌های کاملی مثل داستان اشرافزاده‌ای که به‌همراه همسرش خودکشی می‌کند، یا افسانه‌ی بیوه‌ی سوگوار و خورده‌شدن تاجر ثروتمند توسط وارثانش همگی کامل روایت شده‌اند اما مسئله این است که فلینی به ابتدا، میان و پایان داشتن داستان اهمیتی قائل نیست و از ما می‌خواهد که نگاهمان به فیلم مانند قدم زدن در یک نمایشگاه هنری باشد که موضوعات متنوعی را دربردارد.

صداها‌ی دورگه، بخارهایی که از دل غارها متصاعد می‌شود، دیوارهای تیره‌وتار، پلکان‌های سیاهی که گاه خلوت‌اند و گاه جمعیتی پالتو خز به تن یا ژنده‌پوش چون مور و ملخ در آن می‌لوند، طنین صداها‌ی اغواگر و شوم، غذاها‌ی منزجرکننده و در عین حال اشتها‌آور میهمانی که از آن‌ها خون می‌چکد و بخار بلند می‌شود، گوشت لخت و شیری تن هرمافرودیت و دهانش که به گل پلاسیده‌ای می‌ماند؛ همه و همه نشانه‌ها و پیام‌های سرنوشتی است که نوع بشر را دنبال می‌کند و در مسیر بی‌توقف هستی به طرف سواحل ناشناس سوق می‌دهد و ما هرگز نخواهیم دانست که آیا این نشانه‌ها و پیام‌ها شوم هستند یا مبارک. چرا که در این دنیا سپیدبختی و تیره‌بختی درهم آمیخته و با شباهتی تفکیک‌ناپذیر عمل می‌کنند. خنده‌های طولانی گوش‌خراشی که شخصیت‌های این دنیا نثار هم می‌کنند، لبخندهای دوپهلوی و گویش‌های درهم‌وبرهم‌گویی اشاره به حقیقتی ناشناخته دارند که جایی بیرون از آن قرار گرفته است و ما نه قرار است مرکز این حقیقت را کشف کنیم و نه قوانین و زمان آن هرگز بر ما آشکار شده یا خواهد شد. تنها پاسخی که انسان‌ها اجازه می‌یابند در سفر پرماجرایی زمینی‌شان بشنوند، چیزی نیست جز پژواکی مضحک که در آن دشت‌های ویران‌گر طنین‌انداز می‌شود: سفری با مقصدی نامعلوم، پاسخی نامدوّن و جادویی، و ماجرای بی‌پایان.

فلینی برای یافتن این همه چهره‌های عجیب و غریبی که وفورشان از همه‌ی فیلم‌های پیشینش بیشتر بوده است و به گفته‌ی خودش سرمنشاءشان رویاهای شخصیش هستند، در رم دفتری دایر کرده و از آدم‌هایی با قیافه‌های مضحک درخواست

کرده تا به آن مراجعه نمایند. او ادعا می‌کند که نرون به آدم‌های عجیب‌الخلقه علاقه‌مند بوده و همیشه دوروبرش را با این جور آدم‌ها پر می‌کرده است. فلینی نیز همین‌گونه بود. شاید از این جهت که آدم‌هایی با چهره‌های عادی می‌توانستند فیلم را زیاده‌تر از مقصود کارگردان نمایند. راجر ابرت معتقد است: «فلینی ساتیریکونش را به‌هیچ‌وجه به‌عنوان هشدار برای بشریت نساخت. او بین خودش و پترونیوس یک رابطه‌ی غریزی یافته بود. دو هنرمند که شیفته‌ی افراط و انحراف بوده‌اند.»

فلینی درباره‌ی این فیلم می‌گوید: «هنرمند باید مطیع قوانین داخلی اثری باشد که می‌خواهد خلق کند. یک اثر هنری از پایه مقتضیات دقیقی دارد. مولف باید به این مقتضیات توجه نشان دهد و با مکاشفه دریابد که چه شکلی باید به رویاها و کابوس‌های خویش ببخشد. هنرمند باید واسطه‌ی امین انتقال آن رویاها و کابوس‌ها باشد. این ادراکی است از هنر بسیار رمانتیک و توجیهی است از روش کار بی‌طرفانه و گسسته‌ی من در فیلم «ساتیریکون» که گروهی آن را سرزنش کردند. ولی من به اختیار خود آن‌را برگزیدم و بعد خود فیلم هم این روش را بر من تحمیل کرد. این‌بار حس کردم قصه‌ای را درخیال پرورانده‌ام که مجبورم می‌کند عادت‌های گذشته‌ی خود را در ابراز گرمی و صمیمیت کنار بگذارم، پرگویی کنم و دوستانه شریک‌جرم شخصیت‌های داستان باشم. فیلم من اسرارآمیز یا نامفهوم نیست، ولی باید بدون اندیشه‌ی دفاع، با آن روبرو شد. هیچ سدی در برابرش ایجاد نکرد. اگر درون خویش آزادگی و صداقت داشته باشیم خواهیم دید که در این فیلم، سخن از قصه‌ای واقعی درباره‌ی انسان و اجتماع ماست.»

اساطیر داستان ساتیریکون

آنچه در بخش پایانی به‌آن خواهیم پرداخت، معرفی اساطیری است که در فیلم به آن‌ها اشاره شده است. این آشنایی می‌تواند به درک بهتر فیلم کمک کند.



ساتیر Satyr

از ارواح جنگلی و دارودسته‌ی دیونیزوس با گوش و دم و یال اسب و نعوذی غیرقابل کنترل. از عوامل باروری در جنگل است.

پریاپوس Priapus

در اساطیر یونانی حامی آلت تناسلی مردانه است. او درکنار «پن» و «ساتیر» از همراهان «دیونیزوس» محسوب می‌شود و رب‌النوع باروری و رشد و البته آلت تناسلی مردانه است. او را به نعوذ دائمی و آلت بسیار بزرگش می‌شناسند. کسی که در کتاب انکولپیوس را دچار ناتوانی جنسی می‌کند پریاپوس است اما در فیلم، مرگ هرمافرودیت را عامل آن می‌دانند.

هرمافرودیت Hermaphrodite

فرزند «هرمس» و «آفرودیت»، نیمه‌خدایی که هم‌زمان اندام‌های جنسی زنانه و مردانه را داراست و رب‌النوع دوجنسگرایی و زن‌صفتی محسوب می‌شده است. در فیلم او را اوراکل معبد سرس و معجزه‌گر و شفادهنده نمایش می‌دهند که شدیداً به آب وابسته است.

اوراکل Oracle

پیشگویان معابد که واسطه‌ی بین خدا و مردم محسوب می‌شدند و معروف‌ترینشان اوراکل معبد «دلفی» است.

سرس Ceres

الهه‌ی زراعت و رستنی‌ها در رم باستان.

مینوتور Minotaur

«مینوتور» یا «آستریون» موجود گاوسری است فرزند حرامزاده‌ی «پاسیفا»، همسر «مینوس» شاه کرت و گاو دریایی معروف به «گاو کرتی». او را در هزارتویی حبس کردند و برای تغذیه‌اش هر سال هفت مرد جوان و هفت دوشیزه‌ی آتنی را به درون هزارتو می‌فرستادند. «تزه» او را کشت و به وصال «آریانا» رسید.

نیمفومانیک nymphomaniac

واژه‌ای در روانشناسی مدرن که از نیمف‌ها، اساطیر یونان باستان برگرفته شده‌است و به زنانی می‌گویند که دچار جنون هم‌خوابگی با مردان هستند. هایپرسکشوالیتی واژه‌ی جایگزینی برای آن است که هم به مردان و هم به زنان اطلاق می‌شود.

خواندن و دانستن و شریک شدن در حس نویسندگان بودم، دوست‌های بسیاری هم پیدا کردم و خودم را در جمعی یافتم که درست مثل خودم هستند و دغدغه‌های یکسانی داریم.

تا اینکه حدود دو سال بعد از آن روزها دوست وبلاگ‌نویسی که هنوز هم با او در ارتباط هستم، شبی به خانه‌مان زنگ زد و گفت: «رسول؛ بیا و تو هم شروع کن و بنویس». اول فکر می‌کردم شوخی می‌کند، با خودم می‌گفتم من کجا و نوشتن کجا!

چند ماهی می‌شد وبلاگی ساخته بودم و مطالبی از کتاب‌های تاریخی در آن کپی می‌کردم اما از اینکه از ذهن و هویت خودم بنویسم جراتی می‌خواست که آن شب و بعد از چندین ساعت تلفنی حرف زدن پیدا کردم. و با هزار بیم و امید، یلدای هشتاد و پنج وبلاگ‌نویسی‌ام با محوریت هویت جنسی‌ام را آغاز کردم. اولین مطلبم در رابطه با یلدا و کویر بود که در اولین آدرس وبلاگم به نام «هم‌آوا» منتشر کردم.

اولین وبلاگم در بلاگفا تمام ساده‌نویسی‌ها و گذار مرا در خود داشت که توسط مسئولین بلاگفا مسدود شد و حدود دو سال دل‌نوشته‌هایم بدون هیچ نسخه‌ی پشتیبانی از بین رفت. با وبلاگ «طعم تازه» سراغ وردپرس رفتم اما طولی نکشید وردپرس پر زرق و برق برای من بلاگفایی، فیلتر شد و با آدرس جدیدی با وبلاگ «مرزتازه» به بلاگاسپات رفتم. باز هم پس از مدتی کوتاه فیلترینگ به سراغم آمد و من به «مرز نو» تغییر آدرس دادم و همچنان با هر فیلتر شدن، وبلاگم آدرس جدیدی پیدا می‌کرد و سپس «اردی بهشت» و آخر سر وبلاگ «گوسان» را ساختم اما با نقل من به آخرین وبلاگم، بلاگ اسپات به کلی فیلتر شد و گوسان به لطف پراکسی و وی‌پی‌ان و فیلترشکن‌ها ماندگار شد.

گوسان واژه‌ای پارتی-اشکانی است که برای نامیدن نوازنده‌ی بدیهه‌سرا و حماسه‌سرایی که گاه از آینده نیز می‌گوید به کار می‌رفته است.

اوایل اتحاد و یک‌رنگی‌ای بین وبلاگ‌نویسان دیده می‌شد که در اختلافات هم سعی داشتند راه واحدی را با هم تجربه کنند، بعدها با زیاد شدن وبلاگ‌نویس‌ها و وبلاگ‌ها، به طبع اختلافاتی هم پدید آمد که گاه نیاز بود و سازنده اما همیشه از اختلافات بیهوده که گاه به بستن وبلاگی می‌انجامید دلگیر بودم، این میان تعدادی وبلاگ‌نویس با استعداد، متأسفانه به خاطر اختلافات بیهوده جامعه‌ی دگرباش را از وجود خودشان بی‌بهره کردند که جای خالی‌شان مدت‌ها طول می‌کشید تا باز پر شود.

همیشه به این تاکید داشتم که پیش از وبلاگ‌ام من پسری سرگردان میان کتاب، چت‌روم، موسیقی، خودارضایی و فراموشی بودم، تنشی بی‌پایان با خودم و زندگی...

روح پر از پرسش‌ها را ارضا کند، دست و پا شکسته و با کمک دیکشنری‌ها، انگلیسی را می‌خواندم اما وقتی به یک متن چند صفحه‌ای و یا مقاله‌ای برمی‌خوردم، عاجزانه و ناامیدانه نگاهی می‌انداختم و صفحه را می‌بستم.

روزی تلویزیون دولتی ایران مستندی به نام «حباب» پخش کرد که به قول خودشان بازماندگان قوم لوط در دنیای مدرن غرب را به تصویر کشیده بود، تمام هوش و حواسم به مستند بود و در دل خدا خدا می‌کردم کسی شبکه را عوض نکند. تمام حرف‌هایش را به یاد دارم به خصوص جایی که مهاجری ایرانی در ایالتی در آمریکا با تاسف سری تکان داد و گفت: «در محله‌ای که فروشگاه من قرار گرفته، سالیانه گی پراید برگزار می‌شود که من آن روز در خانه می‌مانم و سرکار نمی‌آیم... گی به همان قوم لوط می‌گویند که برای خانواده و...» یک واژه جدید پیدا کرده بودم: گی! با اینکه قبل هم شنیده بودم اما معنی‌اش را نمی‌دانستم، در فرهنگ لغت فقط معادلی برابر شاد و شوخ پیدا کرده بودم.

با عجله سراغ کامپیوتر رفتم و یاهو را باز کردم و نوشتم گی! یاهو لینک‌های زیادی نشان می‌داد؛ روزمرگی، خستگی، سازندگی و هزار لغت که به درد من نمی‌خورد اما در انتهای صفحه دوم نوشته بود: «ما پسرهای گی...» چشمانم مثل زاغ جواهر دیده برق زد و لینک وبلاگ را باز کردم، عکس زیبایی از هم‌آغوشی دو پسر روی شن‌های ساحل بود و مهمترین موضوع، متنی ادبی به زبان فارسی در زیر این عکس خودنمایی می‌کرد.

تمام نوشته‌های فارسی که دیده بودم در چت روم‌ها بود با الفاظ بی‌پرده و گاه حتی هوموفوب و تحقیرآمیز که بیشتر موجب گریزانی من از چت‌روم‌ها شده بود.

اولین وبلاگ فارسی همجنسگرای زندگی‌ام را پیدا کردم بودم، باورم نمی‌شد کسی هست که به زبان مادری‌ام این بار از دردهایش برای شنیده شدن گفته است، از حرف‌هایی که سال‌هاست در گلویم مانده و خفه کرده‌ام، بغض کرده بودم و بدنم سرد شده بود و دستم روی ماوس می‌لرزید. هیچ‌وقت حس آن شب را فراموش نخواهم کرد.

بعدها ایمیل نویسنده را پیدا کردم و مدت‌ها با هم چت می‌کردیم و او با حوصله تمام به دریای پرسش‌های و درد دل‌ایم گوش می‌کرد و پاسخ می‌داد و راه‌کار ارائه می‌کرد. پسری که هیچگاه ندیدمش و بعدها ارتباطمان به کلی قطع شد اما همیشه به خاطر راهی که نشانم داد مدیون‌اش هستم. وبلاگ او آینه‌ای بود بی‌حجاب و پرده روبه‌روی تمام وجودم، مرزی تازه که توانستم خودم را در آن کشف کنم.

رفته رفته شدم پای ثابت وبلاگ‌های همجنسگرا، با سرعت بسیار پایین آن زمان همه‌ی وبلاگ‌ها را می‌خواندم، تشنه‌ی



دبستانم را ملاقات کردم، پسر زیبا رو و خوش‌اندامی شده بود، تا مدتی هر شب خواب هم‌آغوشی با او را می‌دیدم... کار به جایی رسید که یک روز با سیگار نیمه روشن پدر، بازویم را داغ زدم تا از شر شیطان و سوسه‌گری که خانواده و معلم‌ها برایم ساخته بودند خلاص شوم، از آن پس هم دیگر نه جواب تلفن‌های دوست قدیمی‌ام را دادم و نه سراغ‌اش رفتم. دوستی که هنوز حسرت مهربانی و دوستی ارزشمندش را دارم.

همه‌ی این ماجراها و صدها اتفاق دیگر همچنان می‌توانست تا امروز با من باقی بماند، همانطور که دیده‌ام و می‌بینم افراد همجنسگرا / تراجنسی‌ای که پس از چند دهه زندگی هنوز با آن دست به گریبان هستند و درست در بحرانی‌ترین نقطه زندگی، من اینترنت و دنیای وبلاگ و وبلاگ‌نویس‌ها را یافتم، دریچه‌ای که راه تازه‌ای را برایم روشن کرد. به لطف خواهر بزرگترم با اینترنت آشنا شدم و فهمیدم وبلاگ و سایت چیست، یاهومسنجر به چه دردی می‌خورد و موتور جستجو چگونه کار می‌کند.

در سایت یاهو هر واژه‌ای که به ذهنم می‌رسید را جست‌وجو می‌کردم، اینترنت آن زمان در شهرمان از نوع مخابراتی و dial up بدون فیلتر بود. گاهی اتفاقی سایت خارجی و عکس پیدا می‌کردم اما عکس‌های پورن بر خلاف جسم نمی‌توانست

قرارمان بر این شد که در این بخش از حرف‌ها و درد دل‌ها و خاطرات وبلاگ‌نویس‌هایمان صحبت کنیم، برای آغاز من سراغ خودم رفتم و او از نقطه‌ای می‌گویم که نوشتن را شروع کردم. پیش از اینکه به دنیای وبلاگ‌های همجنس‌گرایی گام بگذارم؛ اینکه با دیگر دوستان و خانواده و همشاگردی‌هایم متفاوت هستم را خوب فهمیده و تا حدی قبول کرده بودم اما اینکه این حس در واقعیت منجر به رابطه جنسی شود را هنوز تحت تربیت سنتی و تا حدی مذهبی و هوموفوب چندین ساله‌ام نمی‌توانستم به راحتی بپذیرم. برای خودم وضعیت شخص مبتلا به سرطان را تجسم می‌کردم که فقط با سرطان کنار آمده.

یادم می‌آید پس از کلی کلنجار رفتن با خودم بالاخره تصمیم گرفتم با پسرخاله‌ام تابوی سکس را بشکنم، بعد از آن رابطه‌ی ناقص و خنده‌دار هر اتفاقی که برایم می‌افتاد، حتی مرگ ماهی‌های قرمز را غضب خدا از آن رابطه می‌دانستم و خودم را یک طرد شده از مهر خدا می‌دیدم. این تربیتی که همه‌ی ما به گونه‌ای با آن بزرگ می‌شویم و مردسالاری و هوموفوبی‌اش ذره ذره با گوشت و استخوانمان در می‌آمیزد و با ما رشد می‌کند؛ بیشتر از هر کسی زخم‌ها و دردهایی گاه جبران‌ناپذیر بر تن دگرباشان ایرانی به جا می‌گذارد.

پانزده-شانزده ساله بودم که بعد از مدت‌ها دوست دوران

داشتند زمین مسطح است و حتی برای حفظ ارزش‌های دینی کمر به قتل گاليله بستند اما حالا حتی یک کودک ۳ یا ۴ ساله هم می‌داند زمین کروی است. بیان چیزهای ساده و آسان که شاید به نظر هم نیایند لاقلاً برای مدتی هم که شده مردم را به فکر فرو می‌برد که شاید حق با این‌ها باشد و کم کم از حالت تهاجمی‌شان نسبت به ما کم می‌شود و این امر احتیاج به تحقیق و مطالعه و بی‌طرفی دارد. ما خودمان نباید خویشتن را از دیگران جدا کنیم و مدام باید به یادشان بیندازیم که ما عضوی از جامعه‌ی آن‌ها هستیم، نه افرادی بیمار یا خاص. ما فرزند و خواهر و برادر آنها هستیم.»

جواب بسیار مناسبی برای سوال مطرح شده از این دوست خوب‌مان بود و ممنون از ایشان که نوشته‌ای در خور و شایسته برای ما ارسال کردند.

از جمله مسائلی که دیگر دوستان مطرح کردند، مسائلی بود مربوط به مسائل تکنیکی‌تر مجله مثل اطمینان از اینکه مجله با حجم مناسبی بر روی اینترنت قرار گیرد تا دوستان ما در ایران به راحتی بتوانند مجله را دانلود کنند که خود نکته‌ی مهمی می‌باشد هرچند همواره این مسئله نیز برای ما اهمیت داشته تا دوستان بتوانند راحت‌تر به مجله دسترسی پیدا کنند.

در کل نظرات متفاوتی را در زمینه‌های مختلف دوستان برای ما ارسال نمودند که جا دارد که از یکایک این عزیزان کمال تشکر را به جا آوریم. هم به خاطر حمایتی که با نظرهایشان از ما داشتند و هم به خاطر اعتمادی که به مجله و ستون خودشان «پاتوق» دارند. دوستان عزیز می‌توانند در مورد موضوع بعدی که در فیس‌بوک اعلام خواهد شد نظر دهید و در نقدها و بحث‌ها شرکت کنید.

پاتوق، سپهر: موضوع «هویت جنسی و جهت‌گیری جنسی»

دومین موضوعی که برای شماره بعدی مجله و ستون پاتوق در نظر گرفته شده تا با دوستان در مورد آن به بحث و تبادل نظر بپردازیم، بحث «هویت جنسی و جهت‌گیری جنسی» است.

چنانچه بخواهم ساده‌ترین توضیح را در مورد هویت جنسی بدهم این است که هویت جنسی همان جوابی است که هر شخص در مورد پسر بودن و یا دختر بودن خودش به آن می‌دهد و جهت‌گیری جنسی‌ی علاقه درونی اشخاص به هر جنسیتی است.

بحث در مورد این موضوع بسیار گسترده و پر دامنه خواهد بود، بنابراین دوستان عزیزی که خواهان ابراز نظر در مورد این موضوع هستند می‌توانند به ما در صفحه‌ی فیس‌بوک مجله پیوندند.

فیلم خواهد پرداخت.

دوست دیگری خواهان ایجاد محیطی سالم برای گفتگوی بین جامعه اقلیت‌های جنسی و سایر افراد جامعه در جهت از بین رفتن موانع بر سر راه پذیرش آن‌ها به عنوان یک انسان کامل و دارای حق و حقوق برابر با دیگر افراد جامعه و برقراری ارتباطی سالم بین این دو قشر بودند که بسیار نظر خوب و سازنده‌ای است و دقیقاً یکی از اهداف اصلی این دوره‌ی مجله، پرداختن به همین موضوع بوده است تا مجله تنها برای یک قشر خاص و یا یک گروه خاص جنسی نباشد و مجله‌ای باشد برای تمام افراد جامعه، چرا که تنها با آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی صحیح ما قادر خواهیم بود تا اول در جامعه تفکر منطقی و مثبتی راجع به خودمان را رواج دهیم و سپس محیط را برای پذیرش و گفتگو بین هر دو جامعه‌ی دگرجنس‌گرا و همجنس‌گرا آماده کنیم، چرا که همیشه عدم پذیرش هر مسئله‌ای در ابتدا ریشه در عدم اطلاعات فردی افراد جامعه نسبت به آن مسئله دارد و در این دوره‌ی مجله سعی بر این خواهد بود تا مجله از حالت انحصاری برای همجنس‌گرایان درآمده و حالت اطلاع‌رسانی و عمومی‌تری داشته باشد تا جایی که اگر فردی دگرجنس‌گرا و یا والدین همجنس‌گرایان خواهان اطلاعات مناسبی از همجنس‌گرایان و زندگی‌شان بودند، این مجله و مطالب آن بتواند برای سوال‌های آن‌ها مرجع و منبع مناسبی باشد.

البته از این دوست عزیز پرسیدم به نظر او این محیط سالم چه پیش‌شرط‌هایی دارد و چگونه می‌شود از سد بی‌اعتمادی‌ها گذشت تا بتوان با یکدیگر به گفتگو نشست؟

و در جواب این سوال این پاسخ را برای ما ارسال کرد که:

«ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که مردم را به بدترین شکل از این مسائل می‌ترساند و به خورد مردم در طی اعصار و قرن‌ها داده‌اند که حتی اگر شما هم همجنس‌گرا نباشید کافی نیست و اگر دیگری که این‌گونه‌اند را سرکوب نکنید دچار عذاب خواهید شد. پس ما راه سختی در پیش داریم. اما غیرممکن نیست ۱- باید با روشی علمی و عملی با حمایت قدرتمندانه پیش برویم ۲- مغرضانه با دیگر افراد جامعه که ما رانمی‌پذیرند برخورد نکنیم و راجع به آن‌ها سخن نگوئیم ۳- یادمان نرود که خیلی از ما مدت‌ها طول کشید تا خودمان را ببخشیم و این حق را به خودمان بدهیم، پس باید دوستانه و با دلیل و مدرک و بدون توهین به کسی از تجربیات و راه‌های رهایی خودمان استفاده کنیم و این محیط را برای گفتگو و بیان خواسته‌هایمان و برقراری ارتباط با دیگر افراد جامعه فراهم کنیم. یکی از چیزهایی که من خودم اوایل به آن برای رسیدن به یک نتیجه درست استناد می‌کردم، قضیه‌ی گاليله و کروی بودن زمین بود که مردم طبق آموزه‌های پیشینیان و ادیان و کتب الهی عقیده



خودشان اسامی‌شان را اعلام خواهیم کرد و یا نه، صمیمانه کمال تشکر را نمائیم.

از جمله مسائلی که دوستان ابراز نمودند مسئله به موقع انتشار یافتن مجله و خوش قول بودن ما بود که قطعاً این مسئله برای تیم نویسندگان مجله نیز حائز اهمیت است و با برنامه‌ریزی سردبیر مجله انتشار به موقع و در اختیار خوانندگان قرار گرفتن مجله در فواصل زمانی معین شده رخ خواهد داد.

از دیگر نظرات ارسال شده پرداختن به فیلم‌های مرتبط با موضوعات مجله بود که پیشاپیش برای این مسئله و دوستاناران فیلم صفحه‌ای در مجله اختصاص یافته که در هر شماره به یک

در اولین یادداشت ستون پاتوق، از طریق فیس‌بوک، از مخاطبین خود پرسیدیم انتظارشان از مجله‌ی «چراغ»، مجله‌ای که برای هر دو قشر همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا تهیه می‌شود، چیست؟

این موضوع طرح شد و مخاطبین عزیز مجله نیز با توجه به سلیقه و علایق متفاوتی که داشتند، نظرات گوناگون خود را با ما در میان گذاشتند و بار دیگر به ما اثبات نمودند که همواره در کنار ما هستند و ما نیز با گامی مستحکم‌تر در راستای علایق مخاطبان دست به انتشار شماره‌های بعدی مجله خواهیم زد و جا دارد که در همین جا از تمام دوستان عزیز که نظرات خود را در ستون پاتوق فیس‌بوک مجله اعلام نمودند و بسته به تمایل

دیداری متفاوت با یک هم‌احساس

وقت رفتن - قسمت دوم
دیداری متفاوت با یک هم‌احساس
نوشته‌ی ماهان راد

<http://maaahan.blogspot.com>

چراغ/نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۱/بهمین ۱۳۹۱

و امکان‌پذیر است، هانس توی حرف‌هایش روی این موضوع خیلی تاکید دارد که من می‌توانم زندگی‌ام را خودم بسازم و ربطی ندارد به این‌که گی هستم یا استریت. اما در این مرحله، من نکته‌ای را به هانس یادآوری می‌کنم که از آن غافل مانده، این‌که توی ایران به سر نمی‌برد و بابا ننه‌اش و مهم‌تر از همه، قانون هم بالای سرش هستند و ازش محافظت می‌کنند. به‌اش گفتم می‌دانی من همیشه از چه چیزی در زندگی‌ام می‌ترسم؟ این‌که روزی برسد که مطمئن شوم هیچ‌کس در هیچ شرایطی حامی من نیست، آن‌وقت می‌شوم مثل گم‌شده‌ای در بیابانی تاریک که فقط دور خودش می‌چرخد بدون این‌که به جایی برسد، البته او این را نمی‌فهمد. چون اساساً نمی‌تواند درک کند که در یک جامعه‌ی عرف‌زده و مذهب‌زده چه اتفاقی می‌افتد و نمی‌تواند درک کند که چرا مردم چنین جوامعی عادت دارند در خصوصی‌ترین بخش‌های زندگی همدیگر سرک بکشند. هانس متوجه نیست چرا حتی کسی که بهترین برخورد را در مورد گی بودن‌ام داشت، در اولین سوال، از من در مورد پوزیشن‌ام پرسید. آدم‌ها خودشان، سر خودشان بلا می‌آورند.

من یک جمله‌ی طلایی دارم و آن این‌است که آدم تا وقتی نتواند از تنهایی خود لذت ببرد، نمی‌تواند رابطه‌ی مستحکمی با شریک زندگی خود برقرار کند و به نظر من این چیزی است که خیلی از ما متوجه نیستیم. هانس می‌گوید که نمی‌فهمد چرا بعضی‌ها فکر می‌کنند شریک زندگی یعنی کسی که تو را تصاحب کند و تو هم او را.

ابتدا فکر می‌کنم منظورش این است که خواهان روابط آزاد و بی‌قید و بند است، اما کمی بعد شفاف‌سازی می‌کند: پارتنر از اسم‌اش مشخص است که قرار است دو نفر چیزهایی را با هم به اشتراک بگذارند و در شادی‌ها، لذت‌ها، تفریحات و در اتفاقات زندگی شریک هم باشند. اما می‌گوید که حریم خصوصی من همچنان برایم مهم است و نمی‌خواهم تنهایی و خلوت‌ام که بخشی از آرامش‌ام قرارند در آن شکل بگیرند خدشه‌دار شود و البته بعداً برایم اعتراف کرد که به همین دلیل است از وارد شدن به رابطه‌ای جدید می‌ترسد.

صحبت را به این بهانه که می‌خواهد کمی با خانواده باشد تمام می‌کند. شب کریسمس است و من تازه می‌خواهم بروم کلیسای جامع ببینم چه خبر است. می‌گویم نمی‌آیی با هم برویم؟ جواب می‌دهد خبری نیست آنجا، چرا که از زبان لاتین چیزی سر در نمی‌آورد. خداحافظی می‌کند و می‌رود و حرف‌هایش همچنان در گوشم می‌پیچد:

«هیچ‌وقت فراموش نکن که ما داریم چیزهایی که برای نسل قبلی‌مان و برای پدران‌مان ارزش بوده را به زیر سوال می‌بریم تا خودمان را پیدا کنیم، پس باید برای رسیدن به هدف‌مان هزینه بدهیم».

توی اسکایپ، برای هانس داشتم توضیح می‌دادم که «ترش کباب» را چطوری درست می‌کنند. هانس گی است و دانشجوی پزشکی است و خوشگل هم هست اما تا الان موفق نشده‌ام مخ‌اش را بزنم، دلیل‌اش اینجاست که یا من در صنعت مخ‌زدن خیلی افلیج هستم یا او خودش را تا الان به آن راه زده که مثلاً هیئت‌های مرانمی‌گیرد. ازش پرسیده بودم تو به این زیبایی، چرا دوست‌پسر نداری و توی پروفایل‌ات زده‌ای single؟ گفت که می‌ترسد. از چه می‌ترسد؟ همین برای من جای سوال بود. گفت که خیلی‌ها می‌خواهند کسی عاشق‌شان شود ولی خودش عاشق نمی‌شوند و از ابراز محبت می‌ترسند. خیلی‌های دیگر دنبال آقای خوب می‌گردند و بعدش که آقای خوب سراغ‌شان آمد، می‌روند دنبال آقای بهتر. خب این‌جا مشکل است و برای همین هانس می‌گوید که من اولویت‌هایم را می‌گذارم برای این‌که یک پزشک موفق باشم و پرستیز اجتماعی‌ام را ارتقا بدهم. هانس چشمان غمگینی دارد که دل من را به لرزه می‌اندازد و در مقابل چنین چشمانی احساس ضعف می‌کنم! می‌گوید بیست و یک سال‌اش بود که وارد اولین رابطه‌اش شد، کمی بعد رفت و به مادرش گفت که ننه جان، من از فلانی خوشم آمده و با او دوست شده‌ام. از قرار معلوم مادرش خیلی عادی برخورد کرد و شب قضیه را برای پدر مطرح کرد، پدر کمی غر زد و نکات بهداشتی را متذکر شد و بعدش زندگی مثل قبل ادامه پیدا کرد. قاعدتاً هانس هم مثل ما دوره‌ای داشته که نرمال‌های القایی جامعه‌ی پیش‌رفته - حتی از نوع اروپایی‌اش: آلمان - آنقدر رویش تاثیر گذاشته که در دوره‌ی شناخت جنسی خود و در دوره‌ی بلوغ، شب بخوابد و قبل از به خواب رفتن به خودش بگوید که چرا من؟

تبلیغات رایج در جوامع هترونرماتیو (که به‌طور پیش‌فرض الگوی رایج هترونرماتیو در آنان مسلط است)، روی انسان‌ها آنقدر تاثیر گذارند که پسر گی ماجرای ما هم ناخودآگاه به سمتی می‌رود که فکر کند ایراد از سمت خود او است. او هم دوره‌ای داشته که فکر کند جاده‌ی زندگی استریتی به اندازه‌ی چیزی که خودش در پیش دارد پر پیچ و خم نیست. در حقیقت، بعداً که دوره‌ی تین‌ایجری سپری می‌شود و طرز فکرش گسترده‌تر و به تعبیر خودش دوره‌ی ناآگاهی - هر چند کوتاه - سپری می‌شود، (که خودش تمایل دارد بگوید که گذر از این مرحله به دلیل باشعور بودن بیش از حد ذاتی‌اش چندان سخت نبوده)، می‌فهمد که در کل، زندگی آنقدرها هم ساده نیست که بخواید همانند گوسفندی که به چراگاه رفته، بچرد و به طویله برگردد و فردا، روز از نو، روزی از نو. (نقل به مضمون). پس فرقی ندارد گی باشی یا استریت، جاده مستقیم نیست و فرعی زیاد دارد. باید مقاوم بود و عبور کرد و باید زندگی را مانند خمیر بازی در دست گرفت و به شکل دلخواه در آورد. این شعار نیست



توضیح: کلیپ «بعد از تو» با صدای شاهین نجفی، اولین کلیپ موسیقی معاصر فارسی‌زبان بود که آشکارا تصویرهایی همجنس‌خواه را به بیننده‌ی خود ارائه می‌داد. البته در کلیپ، تنها نیمه‌ی دوم ترانه استفاده شده است و متن کامل ترانه، پیش از این در وبسایت «عصیان» منتشر شده بود، هرچند با این انتشار، بازتاب کافی بین بیننده‌ی همجنس‌گرا پیدا نکرده بود.

خون می‌جه از گردنت با عشق و بی‌رحمی
در من دراکولای غمگینی ست... می‌فهمی؟!
خون می‌خورم از آن کبودی‌ها که دیگر نیست
در می‌روم این خانه را... هرچند که در نیست!
عکس کسی افتاده‌ام در حوض نقاشی
محبوب من! گه می‌خوری مال کسی باشی
گه می‌خوری با او بخندی توی مهمانی
می‌خواهمت بدجور و تو بدجور می‌دانی
هدیان گرفته بالشم بس که تبم بالاست
این زوزه‌های آخرین نسل دراکولاست
از بین خواهد رفت اما نه به زودی‌ها!
از گردن و آینده‌ات جای کبودی‌ها
حل می‌شوم در استکان قرص‌ها، در سم
محبوب من! خیلی از این کابوس می‌ترسم!
زل می‌زنم با گریه در لیوان آبی که...
حل می‌شوم توی سؤال بی‌جوابی که...
می‌ترسم از این آسمان که تار خواهد شد
از پنجره که عاقبت دیوار خواهد شد
از دست‌های تو به دور گردن این مرد
که آخر قصه طناب دار خواهد شد!
از خون تو پاشیده بر آینده‌ای نزدیک
از عشق ما که سوژه‌ی اخبار خواهد شد!
می‌چسبمت مثل لب سیگار در مستی
ثابت بکن: هستم که من ثابت کنم: هستی

سرگیجه دارم مثل کابوس زمین خوردن
روزی هزاران بار مردن! واقعاً مردن!!
بعد از تو الکل خورد من را... مست خوابیدم...
بعد از تو با هر کس که بود و هست خوابیدم!
بعد از تو لای زخم‌هایم استخوان کردم
با هر که می‌شد هر چه می‌شد امتحان کردم!
خاموش کردم توی لیوانت خدایم را
شب‌ها بغل کردم به تو همجنس‌هایم را
رنگین کمان کوچکی بر روی انگشتم
در اولین بوسه، خودم را و تو را کشتم
هی گریه می‌کردم به آن مردی که زن بودم
شب‌ها دراکولای غمگینی که من بودم!
و عشق، یک بیماری بدخیم روحی بود
تنهایی‌ام محکوم به سکس گروهی بود
سیگار با مشروب با طعم هماغوشی
یعنی فراموشی... فراموشی... فراموشی...
تنهایی در جمع، در تن‌های تنهایی
با گریه و صابون و خون و تو، خودارضایی
دل‌خسته از گنجشک‌ها و حوض نقاشی
رنگ سفیدت را به روی بوم می‌پاشی!
لیوان بعدی: قرص‌های حل شده در سم
باور بکن از هیچ چی دیگر نمی‌ترسم
پشت سیاهی‌های دنیامان سیاهی بود
معشوقه‌ام بودی و هستی و... نخواهی بود



پرونده‌ای برای پیام فیلی

رمان «من سبز می‌شوم، میوه می‌دهم؛ انجیر» است که پاییز ۱۳۸۹ توسط نشر گردون در برلین چاپ و منتشر شد. پیام فیلی رمان دیگری هم با عنوان «پسر چندم سال‌های ابری» در دست دارد که رو به اتمام است و به زودی توسط نشر گردون روانه بازار خواهد شد. همچنین دفتر شعر جدید وی با عنوان «دشت سفید» توسط انتشارات گیلگمشان منتشر خواهد شد.

مصاحبه‌ها با پیام: مصاحبه با شهروند / مصاحبه با صدای آمریکا / مصاحبه‌ی ساقی قهرمان در رادیو زمانه

معرفی دفتر خاک زمانه از پیام فیلی
پیام فیلی، نویسنده‌ی رمان «من سبز می‌شوم، میوه می‌دهم؛ انجیر» در آغاز گفت‌وگویی که با او انجام دادیم می‌گوید پیش از هر چیز شاعر است. زبان و لحن شوریده و شاعرانه‌ای هم که در رمان اخیر او به چشم می‌خورد، در نوع خود از نوعی نگرش شاعرانه به هستی نشان دارد. پیام نخستین مجموعه شعرش را در سال ۱۳۸۴ با عنوان «سکوی آفتاب» به چاپ رساند و ده مجموعه شعر دیگر با عناوین: هندسه‌ی عریان — منصور؛ چوبه‌ها و بدعت‌ها — جهان قلمرو تنهایی — ترانه‌های انسانی — جنگ به روایت من — شاه بابا — حسنگ — چشم‌های تو آفتاب را به من یاد داد — مودیلیانی و به سرزمین رسولان را آماده‌ی انتشار دارد. هیچ‌یک از این آثار در ایران مجوز چاپ و نشر دریافت نکرده‌اند.

در سال ۲۰۰۶ اولین رمان پیام فیلی با عنوان «برج‌ها و برکه‌ها» در نشر الکترونیکی در آمریکا منتشر شد. سپس مجموعه داستان کوتاه «برهوت ارغوان و تکلم آب‌ها» را نوشت. آخرین کتاب منتشر شده از او همین

تولد دیگری

... جوان رمان‌نویسی مثل پیام فیلی که در ایران زندگی می‌کند و رمان سوررئالیستی کوچک خیلی خوشگلی نوشته به نام «من سبز می‌شوم». آن را باز ما منتشر کردیم. خیلی از ناشران دیگر هستند دارند کار می‌کنند. من در این چند سالی که اینجا بودم حدود ۱۳۰ کتاب چاپ کردم که می‌توانم بگویم نصف آنها نویسندگان‌شان در ایران زندگی می‌کنند. یعنی ما اینجا داریم می‌بینیم که نویسندگان عملاً آنها که حتی در ایران زندگی می‌کنند انگار به تبعید رفته‌اند و در تبعیدند. یعنی عملاً این امر نشان می‌دهد که نویسنده موجودی است تبعیدی و اثرش هم در داخل کشور نمی‌تواند منتشر شود و باید در تبعیدگاه منتشر شود و این فاجعه است.

یک جمله معروفی دارد مارکس. می‌گوید هر توفانی با خودش گل می‌آورد. هر وقت که شما می‌بینید ده تا مجله خوب در می‌آید صد تا هم مجله آشغال کنارش در می‌آید که سعی می‌کنند از آن ده مجله خوب الگوبرداری کنند. وقتی چهار تا رمان‌نویس می‌آیند و مطرح می‌شوند، ۴۰۰ تا نویسنده متوسط می‌آیند و می‌خواهند جا پای آنها بگذارند. خوب طبیعی است وقتی کتاب در خارج از کشور منتشر می‌شود، کتاب‌های بسیار ارزشمندی هم اینجا در می‌آید. یعنی رمان‌های بسیار ارزشمندی در خارج از کشور در می‌آید.

مثلاً به عنوان نمونه رمان «عارفی در پاریس» از کامران به‌نیا یکی از آثار برجسته این سی سال اخیر است. من به عنوان رمان‌نویس این حرف را می‌زنم. حالا ناشر این کتاب هم هستم. ولی... این ممکن است برود به ایران به شکل زیرزمینی و با چاپ قاچاق آن جا هم دربیاید. یعنی این اتفاق می‌افتد. همچنان که مثلاً رمان تازه من یا کتاب «ذوب‌شده» که پارسال در ایران اجازه گرفت و سه روز بعد ریختند دفتر ناشر همه را جمع کردند و گفتند ما اشتباه کردیم اجازه دادیم... اینها به صورت قاچاق دارد در ایران در می‌آید. یعنی کتاب‌ها زیرزمینی شده و منتشر می‌شود.

پس بحث بر سر این نیست که کتاب در ایران خوانده می‌شود یا نمی‌شود. بحث بر سر این است که رژیم می‌خواهد اصلاً ادبیات را به رسمیت نشناسد. به ادبیات خلاقه‌ای که در این سال‌ها نوشته می‌شود تاییدیه ندهد و آن را رسماً رد کند و ندیده بگیرد. ما اینجا عملاً داریم تبدیل می‌شویم به ناشران و نویسندگان داخل کشور. یعنی من الان در وضعیتی هستم که به شما آمار بدهم از هر ده کتابی که من برای چاپ دریافت می‌کنم هفت یا هشت تایی آنها از داخل ایران به دست می‌رسد. نویسندگانی از اصفهان، شیراز، مشهد، کرمان، اهواز و جاهای مختلف مدام دارند تماس می‌گیرند که آقا ما این رمان را دادیم سه سال است یا چهارسال است دادیم ارشاد جواب درست هم به ما نمی‌دهند و اصلاً جواب به ما نمی‌دهند، چه کار کنیم؟ من

کار را می‌خوانم و می‌بینم این کار بسیار زیباست و این کار باید در ایران در می‌آمده.

از آن طرف هم در ایران یک سری کارهای متوسط در می‌آید همچنان که یک ناشر صد تا کار درآورده در طول دو سه سال گذشته ده تایش کار برجسته و خوب است. ولی ۹۰ تایش به در نمی‌خورد. کارهای متوسط است و آدم می‌خواند و می‌گذارد کنار و بعد که به آن رجوع می‌کند در کتابخانه می‌بیند اصلاً یادش نمی‌آید این رمان یا داستان اصلاً چه بود.

هر کتابی به نظر من موتورش رویش هست و نه نیاز به تبلیغ دارد و نه چیزی. دهن به دهن می‌گردد و خود به خود سینه به سینه نقل می‌شود و به هر حال ما داریم به عنوان ناشرانی که اینجا کار می‌کنیم می‌خواهیم بگویم که نشر نمی‌میرد هر قدر هم دیوار بکشند و هر قدر هم ادبیات را در محاق و سانسور قرار دهند. این طرف آب یک سری آدم‌ها هستند که دغدغه دارند و برای نشر تلاش می‌کنند و من هم مثل یک مورچه دارم آرام آرام چهار تا کار انجام می‌دهم.



یک

من بیست و یک سال دارم. من همچسگرا هستم. من آفتاب بعد از ظهر را دوست دارم.

آپارتمان من در حومه‌ی شهر است. نزدیک به اسکله. جایی که در تسلط گوش ماهی‌هاست. در تسلط مرجان‌هاست؛ مشرف به اندوه ابدی لاک‌پشت‌ها.

مادرم در آب‌ها زندگی می‌کند. در بقایای یک کشتی قدیمی. روی بستری از خزه؛ با موهایش که مثل تاجی نقره‌ای بر فراز سرش شعله‌ور است. مادرم همیشه برهنه است. او چند وقت یک‌بار به دیدن من می‌آید. به آپارتمان‌ام در حومه‌ی شهر. اول از اسکله می‌گذرد. در عطرها پراکنده‌ی بازار شناور می‌شود. بعد سری به اجتماع ماهیگیرها در کافه‌های ساحلی می‌زند. در بساط هر کدام مروریدی پنهان و آنجا را به مقصد تختخواب من ترک می‌کند. در طی تمام این مسیر - البته چیزی از برهنگی او کم نمی‌شود.

«پُکر». من او را این‌طور صدا می‌کنم. او تنها دوست من است. در دوره‌ی آموزشی ارتش با هم آشنا شدیم. بیست و یک ساله است. آفتاب بعد از ظهر را دوست دارد و همچسگرا نیست.

این مسئله برای من یک تهدید محسوب می‌شود. من هرگز از گرایش جنسی‌ام با کسی حرفی نزده‌ام. در واقع آن را پنهان می‌کنم. حتی از معدود شرکای جنسی‌ام با آنها وانمود می‌کنم که برای اولین بار است چنین چیزی را تجربه می‌کنم.

شرکای جنسی من شبگردها هستند. شبگردهای ناشناس. پُکر شبگرد نیست. پُکر ناشناس نیست. و این دارد مرا از درون می‌تراشد!

دو

می‌دانم که در صحراهای آفریقا کشته خواهم شد. در صحراها دور از چشم همه. این را پُکر به من گفته. او از مرگ من چیزهایی می‌داند. از تولدم حتا... او یک فلوت دارد و هر بار که به دیدن من می‌آید نشئه است. او راجع به گیاهان چیزهای زیادی می‌داند و من فکر می‌کنم این را مدیون «مباشر افغان» باشد. این اسمی است که پُکر برای او گذاشته.

مباشر افغان در همین طبقه زندگی می‌کند. درست روبروی آپارتمان من. جوانی سی



و چند ساله با چشم‌ها و موی سیاه. لب‌های درشت و پُرخون و پوستی آفتاب‌سوخته که سراسر اندام چابک و نیرومنداش را پوشانده است.

من برای آمیختن با او میلی ندارم. او را خودی احساس می‌کنم و این رغبت‌ام را برای آمیزش با او از بین می‌برد. همیشه همین‌طور است. همیشه همین‌طور بوده؛ خودی‌ها رقت‌انگیزند. او تقریباً در تمام روز تنهاست. اما معمولاً چند ساعتی از نیمه‌شب را با هم می‌گذرانیم و این تنها وقتی است که از آپارتمان او صدای تراشیدن چیزی به گوش نمی‌رسد. تنها صدای شناور در آن ساعات شب، صدای پیچچه‌ی ماست. پیچچه‌ای بریده و کُند با ضرباهنگی مایوس و مشتاق.

آپارتمان او به قلمرو یک امپراتوری شبیه است. در آنجا همه چیز توسط مباشر افغان هدایت می‌شود؛ پنجره‌ها... تکه‌های کوچک نور... تراشه‌های چوب و حتا خود «ملکه». مباشر افغان او را به سمت جنگل‌ها هدایت می‌کند. با کاردک‌ها و تیغه‌های فلزی.

ملکه هنوز یک نیم‌تنه است. نیم‌تنه‌ای ساخته از چوب درختان مدیترانه. مباشر افغان او را از جنبش فصل‌ها می‌تراشد. با تنی بی‌گناه و برهنه. تمام روز... در تاریکی. او را می‌تراشد... می‌تراشد... می‌تراشد.

سه

— شاید او یکی از پادشاهان اسرائیل باشد!

این را پُکر می‌گوید. من حرف‌اش را باور می‌کنم. مباشر افغان در آپارتمان‌اش زندگی نمی‌کند؛ فرمانروایی می‌کند. حتی از آنجا به جنگل‌های مدیترانه فرمانروایی می‌کند. پُکر می‌گوید اتاق او پایتخت جهان است. پایتختی در تصرف هوش گیاهان. عمارتی که ساقه‌های و هم از آن بالا خزیده‌اند و ملکه‌ای باستانی با ردایش که از آواز پرنده‌های نایاب بافته شده - روی چمن‌های آن به خواب رفته است.

پُکر به سلطنت مباشر افغان تسلیم شده. او بی‌صبرانه منتظر است که دست‌های ملکه از جنگل‌های مدیترانه بروید تا به او نشان صلحی اهدا کند. نشان ستاره‌ی داوود را... ستاره‌ای در منظومه‌ی دست‌های ملکه. ستاره‌ای کوچک که هنوز آسمان گمشده‌ی «بین‌الانهرین» را روشن می‌کند.

من فکر می‌کنم پُکر لیاقت دریافت چنین نشانی را داشته باشد. نه به‌خاطر آن جنجالی که در بحبوحه‌ی جنگ به پا کرد و دست آخر هم به‌عنوان یک خائن معرفی، و از تمام حقوق طبیعی‌اش محروم شد و حتی چیزی نمانده بود که در جریان

محاكمه‌ی صحرائی جان‌اش را هم از دست بدهد. حتی نه به خاطر انتشار بوی بادام تلخ در عصب‌هایش که هنوز هم گاهی او را دیوانه می‌کند.

این را هم می‌دانم که اگر کسی با به خطر انداختن جان‌اش، شبانه به اردوگاه دشمن (!) برود و برای سربازهای زخمی، توتون، دارو و کاغذ ببرد، باز هم نمی‌تواند - تنها به این دلیل - استحقاق دریافت چنین نشانی را داشته باشد. حتی اگر پیش از ترک‌شان برای ملحق شدن به جبهه‌ی خودی، با **the show must go on** گلوی فشرده از بغض، همصدا با آن‌ها ترانه‌ی زمزمه کرده باشد.

نه، این‌ها برای ملکه‌ی اسرائیل دلایل قانع‌کننده‌ای نیستند. او بیش از این‌ها می‌خواهد. چیزی بیش از این‌ها. چیزی که بتواند انگیزه‌ای ارزشمند باشد برای رویدن دست‌هایش در جنگل‌های مدیترانه.

... این را خود پُکر هم می‌داند. او می‌داند امتیازی غیر از همه‌ی این‌هاست که او را مستحق دریافت چنین نشانی می‌کند. امتیازی که به خاطر اتفاقی که سال‌ها پیش در یکی از کوچه‌های شهر برایش افتاده، به او داده شده است. شهر تصرف شده به دست ارتش «لیتوانی». شهر خالی... شهر بی‌لبخند.

۱
<http://radiozamaneh.com/culture/khaak/2011/04/17/3301>

پیام فیلی و ادبیاتش حسن زرهی^۱

حسن زرهی / از مقدمه‌ی مصاحبه‌ی مریم رئیس دانا با پیام فیلی در «شهروند»

از خواندن رمان «من سبز می‌شوم میوه می‌دهم انجیر» پیام فیلی که یکی از صمیمانه‌ترین کارهائی‌ست که این روزها خواننده‌ام فارغ نمی‌شوم. فکر می‌کنم در جهان ادبیات به زبان فارسی دارد وقایع خوبی رخ می‌دهد. پیام فیلی را نمی‌شناختم، اما حالا می‌شناسم. به زبان زیادی شاعرانه‌اش در رمان روی خوش نشان نمی‌دهم.

اگر توان او در داستان‌نویسی نبود بی‌گمان مزاحمت‌های ادبی زبان را طاقت نمی‌آورد، اما پیام نویسنده است؛ همه‌ی حسن و عیب‌های نویسندگان را هم دارد. حسن بزرگش اما صمیمیتی است که در کارش موج می‌زند و حتی مانع می‌شود که تو از زبان شاعرانه او دلگیر شوی و نثری را که قصوی نیست اما ازش قصه خلق می‌شود عیب کار او بدانی. انگار او خود از اندوه ابدی لاک‌پشت‌ها بهره‌ها دارد و علاقه‌اش به آفتاب بعدازظهر از همانجا سرچشمه می‌گیرد.

۱
<http://www.shahrvand.com/archives/17798>

مدتی است نقد بر قصه نمی‌نویسم، اما دیروز کتابی به دستم رسید با عنوان «من سبز می‌شوم، میوه می‌دهم، انجیر» نوشته پیام فیلی. همین طوری آن را باز کردم و بعد تا ته خواندم. جمله نخست کتاب چنین است: «من بیست و یک سال دارم. من همجنس‌گرا هستم. من آفتاب بعد از ظهر را دوست دارم.» واقعیتش را بگویم جمله کنجکاویم را برانگیخت تا ببینم یک همجنس‌گرا جهان خود را چگونه توصیف می‌کند. ابن البته در شرایط ایرانی زندگی شجاعتیست که شخص بتواند اعتراف کند که همجنس‌گراست. این مسئله تا همین اواخر در سطح جهانی به صورت یک تابو بوده است و همجنس‌گرایان خود را پنهان می‌کردند. این مسئله صدمه بسیار زیادی به جامعه بشری وارد کرده است. حقیقتیست که جنایت‌های زیادی صورت گرفته تا مسئله همجنس‌گرایی پنهان باقی بماند. چقدر که سازمان‌های جاسوسی جهان از افراد باج گرفته‌اند تا راز آن‌ها را به عنوان همجنس‌گرا برملا نکنند.

دیشب هم یک رادیو امریکایی داشت در زمینه همجنس‌گرایی گفت می‌کرد، و چنین گفته شد که عمر همجنس‌گرایی به اندازه عمر انسان غار است. این هم واقعیتیست و همجنس‌گرایی میان حیوانات نیز دیده می‌شود. پس در اینجا آنچه که گفته خواهد شد با هدف موافقت یا مخالفت با همجنس‌گرایی نیست، چون شخص من این واقعیت را پذیرفته‌ام که برخی از مردم، اعم از زن و مرد همجنس‌گرا هستند. اما جالب است وقتی ببینم مرد همجنس‌گرا دچار احساس و حالت بارداریست. دچار میل به زایش است و این را صراحتاً اعتراف می‌کند.

پیام فیلی در صفحه ۳۹ کتابش می‌نویسد: «من باردار هستم؛ نوزادی از اخناتون و پرنده‌ای از پکر. شکمم بالا آمده و دهانم نمناک است.»

مسئله بارداری به کرات و هر بار در قالبی بر زبان آورده می‌شود، اما این واقعیتیست که مرد همجنس‌گرا قادر به بچه‌دار شدن نیست. در نتیجه مسئله بارداری باید بسیار قابل تأمل و بسیار قابل بررسی باشد.

اخناتون، فرعون مصر که برای نخستین بار در تاریخ مشوق تک‌خدایی بود، یکی از شخصیت‌های این داستان بلند (نول) را تشکیل می‌دهد. او گاهی مرده است و گاهی زنده و حالتی به شدت اروتیک میان راوی داستان و این فرعون مرده وجود دارد. شاید پیام فیلی این نکته ساده را کشف کرده باشد که میان آئین‌های تک‌خدایی و تأیید همجنس‌گرایی رابطه‌ای هست. نخستین در میان ادبیاتی که به ما ارث رسیده گیل‌گمش است که در کنار زوج وحشی‌اش، انکیدو، آنقدر احساس کمال می‌کند که به اتفاق دست به کار حذف زنانگی هستی می‌شوند. در حقیقت گویا مسئله چنین بررسی می‌شود: اگر که دو مرد

می‌توانند با یکدیگر ارتباط داشته باشند پس حضور زن و تحمل زن و زنانگی‌اش دیگر لزومی ندارد. در این حالت زن را می‌توان به ابزار ساده‌ای برای بارداری و انجام کارهای خانه تقلیل داد. در این حالت خدای تنها قادر است با شریک مردانه‌اش نقش درجه یک و درجه دو را بازی کنند. اما از آنجایی که زنان، به رغم به صفر تقلیل داده شدن اما صفر کامل نیستند، می‌توان از آن‌ها به عنوان ابواب جمعی شیطان بهره‌برداری کرد. یعنی مسئله این است که زن یا کاملاً بی‌عمل و ابزار ناطق است، که در این حالت خوب است، و یا بی‌عمل نیست و قصد نقش بازی کردن دارد، که در این حال همان شیطان است و شرور. در کتاب پیام فیلی، گرچه از الاهی زنانه‌ای گفتار در میان می‌آید، اما روشن است که راوی همجنس‌گرا خود را با او هم‌هویت می‌داند. از یک مادر کاملاً برهنه نیز سخن در میان می‌آید که بایستی همین حالت مادینه‌وار زمین و آسمان باشد. اما باز تا اینجا مشکل باروری دوست همجنس‌گرای ما روشن نمی‌شود. او برای تشریح و تبیین باروری خود ادبیات زیادی را به کار می‌گیرد.

این مسئله نیاز به چند خورشید نیز به کرات تکرار می‌شود. البته می‌دانیم که در بعد داستانی ممکن است منظور حضور چند مذهب در آن واحد در اسرائیل باشد، اما مسئله چند خورشید چون در جاهای دیگر کتاب نیز می‌آید بیشتر جنبه نیاز شدید به «داغ شدن شدید» را به ذهن متبادر می‌کند. من در اینجا علاقمندم به این نکته اشاره کنم که وجود یک خورشید به طور کلی برای دنیا کافیست و اگر مثلاً دو خورشید داشته باشیم که در دو طرف آسمان قرار داشته باشند وضعیت وحشتناکی ایجاد خواهد شد. یعنی هیچگاه شب نخواهیم داشت و هیچگاه نخواهیم توانست بخوابیم و هرگز از خنکای یک غروب لذت نخواهیم برد، و به زبان ساده‌تر گویا ما در مرحله‌ای هستیم که ضرورت وجودی و لازم شب را در نیافته‌ایم.

اما بازگشت می‌کنم به این میل تند به بارور شدن که در برخی جاها منجر به تقلید از شعر فروغ فرخزاد نیز شده است. باروری برای یک زن حالتی خود به خودی و طبیعیست. در موارد محدودیست که زنان دچار میل شدید باروری می‌شوند، و این هنگامیست که یک زن عقیم به دنیا می‌آید و یا با مردی عقیم زندگی می‌کند. اما زنان عقیم نیز، چون به طور خود به خودی دارای زهدان هستند به نحوی باروری را حس می‌کنند. گرچه که گاهی حوادث ترسناکی رخ می‌دهد.

حادثه‌ای را به خاطر می‌آورم که زن عقیمی سه بچه زن همسایه را در چاه انداخت و کشت، چون تحمل نداشت آن‌ها را ببیند. اما از این حالت افراطی که بگذریم زن چون خود به خود می‌زاید این همه از زایش گفت‌وگو نمی‌کند. چنانکه مرد

کشتزار نیز چون کشت می‌کند دائم از کشت گفتار در میان نمی‌آورد. به طور کلی هر انسان مولدی که چیزی تولید می‌کند کم کم با محصول کار خود یک حالت سازوار و زیبا به وجود می‌آورد. پیام فیلی اما در اینجا نشان می‌دهد که به عنوان یک همجنس‌گرا از صرف روابط جنسی داشتن خسته شده است، که به راستی هم باید همین‌طور باشد. یک زن و مرد که باهم جفت می‌شوند در جوار این جفت شدن هزار و یک رابطه می‌سازند که زایش در رأس آن‌ها قرار دارد. آنان تقسیم کار می‌کنند و رابطه‌شان حالت خود به خودی می‌گیرد. اما گویا در ارتباط همجنس‌گرایانه، چون مبنای رابطه صرفاً و صرفاً رفتار جنسیست شخص همجنس‌گرا در جایی از زندگی‌اش به شدت خسته می‌شود. او خسته می‌شود از این همه به سکس فکر کردن. حالا می‌خواهد بزیاید، اما بدبختانه زایش امکان ندارد. اینک این پرسش پیش می‌آید که در غیاب زایش حقیقی یک همجنس‌گرا جهان را چگونه تحمل می‌کند؟ در کار پیام فیلی این حالت، این نیاز شدید به زایش به صورت یک حالت گنگ و وهمی در می‌آید. او از «پکر» دوستش حرف می‌زند که هر همجنس‌گرا نیست. تمایلی مخفی در راوی دیده می‌شود که هر طور ممکن باشد پکر را وابدارد به همجنس‌گرایی.

در خواندن این داستان بلند (نول) اغلب از اینکه به عنوان زن دچار حالت خود به خودی زایش هستم دچار اضطراب می‌شدم. این پرسش ساده در ذهنم شکل می‌گرفت که آیا با زائیدن حقیقی را از مردی گرفته‌ام که به جای بازی کردن نقش خودش دوست دارد در نقش زنانه من ظاهر شود؟ و بعد این پرسش در ذهنم بالا و پائین می‌رفت که این میل به زائیدن در این دوست همجنس‌گرای ما تا کجا پیش می‌رود؟ آیا در آخر کار و در عاقبت تمامی این چیزها این او نیست که قفر بودن طبیعی خود را، و میل به بارور شدن را با نفرت از زن، این «هیولای زاینده»، جبران می‌کند؟



... در ادبیات گذشته‌ی ما، سرودن منظومه در چنین ساختاری به‌منظور قصه‌گویی و روایت‌گری، سابقه داشته است، ولی در میان شاعران معاصر، شعرهایی از «سیاوش کسرای»، «فروغ فرخزاد» و «احمد شاملو» را سراغ داریم که در همین قالب سروده شده و توانسته‌اند با خواننده‌ی خود ارتباط بگیرند. از این میانه شاید «پریا»ی احمد شاملو نمونه‌ی بی‌مانندی باشد که بی‌تردید به گوش بسیاری رسیده است.

شاید ویژگی این سبک نوشتاری، نظم آوایی آن است، این نظم که شعر بلند «حسنک» هم از آن بهره دارد و گاهی در سطرهای هم‌تراز و گاهی هم در سطرهایی شبیه شعر نیمایی به کار می‌رود، با وزن عروضی متفاوت است و پیشینه‌اش به سال‌ها پیش برمی‌گردد. وزنی که در این گونه به چشم می‌خورد، وزن هجایی و شنیداری است که در منظومه‌های عامیانه و فولکلور ایرانی بسیار به گوش آشناست. شاعران نوپرداز ما از آن سود جستند و بنا بر خاصیت آهنگین آن و تاثیرگذاری روایت در این قالب خاص، آن را برای پیش کشیدن پاره‌ای مسایل مناسب یافته‌اند.

اکنون ما منظومه‌ی «حسنک» را پیش رو داریم که از همین قالب، برای بازگویی ماجرای دیگرگونه سود برده است، ماجرای که اغلب دوست نداریم در مورد آن سخن بگوییم و اگر هم چنین کنیم، به نیکی نخواهد بود. یکی از مشخصه‌های گسترش دنیای مجازی و نشرهای الکترونیکی، گسترش و ظهور ادبیات و زیست حاشیه‌نشین‌های فرهنگی و اجتماعی است. در فضای اینترنت، مجالی فراهم می‌شود تا هرکس بتواند خود واقعی‌اش را بدون نقاب‌های مرسوم و حساب‌گری‌های جامعه‌ای چون ایران نشان دهد. اگرچه پیام فیلی هراسی از بودن و چگونگی بودن خود ندارد و انعکاس آن را می‌توان در آثار متفاوت او دید، ولی باید پذیرفت که در جستار کنونی تاریخ ما، مانند دیگران نبودن، غیرخودی بودن است و باید برای حفظ تفاوت‌ها در چنین اجتماعی، بهای زیادی پرداخت.

منظومه‌ی «حسنک» در فاصله‌ی اردیبهشت تا تیرماه ۱۳۸۸، توسط پیام فیلی سروده شده است و چاپ نخست آن، در زمستان ۱۳۹۰ در حالی توسط نشر «گیلگمشیان» به دست خواننده‌ی خود رسیده است که نقاشی‌های «امیدرضا سرشار» را نیز در بر گرفته است.

اگرچه پیام فیلی پیش از هرچیز خود را شاعر می‌داند و نخستین کتاب او، مجموعه‌ی شعری با نام «سکوی آفتاب» نام دارد که در سال ۱۳۸۴ توسط نشر «آرویچ» به چاپ رسیده است، ولی پیش از مجموعه‌ی «حسنک»، فیلی با «من سبز می‌شوم... میوه می‌دهم، انجیر» چاپ‌شده به سال ۱۳۸۹ توسط نشر «گردون» و «برج‌ها و برکه‌ها» در سال ۲۰۰۶، در عرصه‌ی رمان دست به

قلم برده است. اگرچه این رمان‌ها به‌ویژه «من سبز می‌شوم...» مایه‌هایی از شاعرانگی را با خود دارند، ولی اگر به عنوان‌های کتاب‌های چاپ‌نشده‌ی فیلی نگاهی بیندازیم، شاید او را بتوان شاعرتر نامید، آن‌طور که خود دوست‌تر می‌دارد. مجموعه‌ای که به «گم‌نامی حسنک» تقدیم شده است، می‌تواند به گم‌نامی و بی‌پناهی هزاران انسانی تقدیم شود که چون او بوده‌اند و لبخند را چنان فتح کردند که هیچ‌کس گویی تا آن زمان نخندیده بود.

در دیار و دور از دیار، دست کم دهه‌ای است که به عنوان یکی از عاشقان ادبیات و شعر پارسی، نومید بوده‌ام. از بردمیدن نه خورشید- که شیدی- تازه. به نوری بسنده کرده بودم، چون از آفتاب عالم‌تاب، مایوس شده بودم. آفتابی چون آثار بزرگانی که روزی بر تارک ادبیات ایران درخشیدند. اغلب اشعار، این روزها، معجونی گاه بی معناست از مفاهیم عینی و انتزاعی و عاریتی، و استعاره‌های گاه نامفهوم. از تصانیف ترانه‌های امروزین گرفته تا آثار ادبی، به موازات از رده خارج شدن کلاسیسیزم ادب فارسی، گویی دوران وزن هم به سرآمده و قافیه به تنگ.

در این میان، نور امیدی درخشیدن گرفته؛ منظومه‌ای بلند که به تازگی در کانادا انتشار یافته است؛ منظومه‌ی حسنک، که روایت موزون و خوش آهنگ پیام فیلی است از گوشه‌ای از دردهای معاصر جامعه‌ی ایران؛ روایتی با وقار نوشتار و صلابت ساختار. شعر بلندی که اگر زمزمه‌اش کنی، درمکتب «هنر برای هنر» قرارش می‌دهی، و اگر به غورش بروی، جای تازیانه‌ی تنگنا را در روایتش از جامعه‌ی ایران می‌بینی.

تا آنجا که می‌دانم، فیلی- که او را شخصاً نمی‌شناسم و تاکنون با وی سخن نگفته‌ام- جوان است و منظومه‌اش- که در پی چند اثر داستانی وی انتشار می‌یابد، به گمانم ستاره‌ای است که با درخشش خود، ماه آثار منظوم مجلس نوشتار نسل نوری ایران شده و با خلق این اثر برتر، جایگاهی درخور اعتنا برای خود ساخته. کار پیام فیلی، اگرچه به سبب محدودیت‌های جامعه‌ی خود، نمی‌تواند در آن کشور سربرآورد - و افسوس از این بابت - قطعاً ماهی نیست که زیر میغ پنهان بماند. نمی‌دانم عنایت منتقدان ادبی فارسی زبان تاکنون به فعالیت ادبی وی تا چه حد بوده، اما بی‌تردید، شایستگی وی، شایان تحسین است و ترغیب برای قلمی کردن آثاری بیشتر و بهتر.



فیلی، پیام.

۲۰۱۲ - حسنک / پیام فیلی. تورنتو: نشر گیلگمشیان ۱۳۹۰

۶۰ ص. شعر بلند

طرح جلد: امیدرضا سرشار

۹۷۸-۰-۲۰۹۸۶۹۰۲-۲ کتابخانه ملی کانادا. شماره ثبت



نگاهی کوتاه به فرآیند پناهنجوبی در ترکیه تهیه و تنظیم چراغ و سازمان ایرکو

چراغ/نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۱/بهمن ۱۳۹۱

پناهنجوبی با مشکلات مرتبط به اقلیت‌های جنسی هستید. ترکیه یک کشور مسلمان است و اگرچه همجنسگرایی در قوانین ترکیه مجازات کیفری ندارد اما فرهنگ حاکم در این کشور همجنسگرایی را نمی‌پذیرد و در طول اقامت شما در این کشور، ممکن است با شماری از رفتارهای همجنسگراستیز مواجه شوید. ترکیه تنها به پناهندگان اروپایی اجازه‌ی اقامت دائم در کشور ترکیه را اعطا می‌کند و تمامی پناهندگان غیراروپایی پس از دریافت قبولی از UNHCR به یک کشور دیگر منتقل می‌شوند اما موضوع مهم این است: شما یک فرآیند حقوقی و با مراحل اداری مشخص را طی می‌کنید. این واقعیت را هیچ‌وقت فراموش نکنید و صبر داشته باشید.

۱ - پناهجو و پناهنده یعنی چه و چه تفاوت‌هایی با همدیگر دارند؟

پناهجو (Asylum Seeker) برچسب حقوقی شما بعد از ورود به ترکیه و مراجعه به دفتر UNHCR خواهد بود. بعد از گرفتن پاسخ مثبت از دفتر UNHCR، رسماً پناهنده (Refugee) خوانده می‌شوید. اگر اقامت کشور سوم به شما اهدا شود، شما به‌عنوان مقیم دائم (Permanent Resident) وارد آن کشور خواهید شد. سپس در کشور سوم باید مراحل حقوقی و اداری دیگری را طی کنید تا بعد از گذر زمان از پیش تعیین شده، مثلاً در کانادا سه سال، شهروند (Citizen) بشوید، بتوانید پاسپورت آن کشور را بگیرید یا رای بدهید.

۲ - معرفی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد

The UN Refugee Agency شاخه‌ای از سازمان ملل متحد است و با همکاری کشورهای مختلف، به آوارگان جنگ‌ها و نزاع‌های قومیتی، سیاسی و نژادی و... یا هرکسی که به هر دلیل سیاسی، اجتماعی، نژادی، جنسی و... مجبور شده از کشور خود فرار کند، این امکان را می‌دهد تا شانس مجددی برای داشتن اقامت موقت و در مراحل بعدی اقامت دائم از کشورهای دیگر را داشته باشد و این امکان را می‌دهد تا امنیت، آرامش و امکان یافتن زندگی در شرایط منطقی، مجدداً در اختیار انسان پناهجو قرار بگیرد. این کمیساریا، طبق قوانین ژنو و قوانین سازمان ملل و برابر قراردادهای خود با کشورهای مختلف، عمل می‌کند و به سازمان ملل متحد به صورت مستقیم و طبق قراردادهایش به کشورهای

نگاهی کوتاه به فرآیند پناهنجوبی در ترکیه
تهیه و تنظیم چراغ و سازمان ایرکو
متن حاضر، بخشی از یک پروژه‌ی گسترده‌تر خواهد بود. در این متن، شما به‌صورت فهرست‌وار با اطلاعات مربوط به پناهنجوبی از طریق خاک ترکیه و از طریق کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل متحد آشنا می‌شوید. در شماره‌ی اسفند ماه چراغ، این متن به‌صورت جزوه‌ای ضمیمه‌ی مجله، کامل‌تر با جزئیات بیشتر در اختیار خوانندگان قرار خواهد گرفت. لطفاً هرگونه سوال و نظر در مورد این مطلب و هرگونه پیشنهاد را به آدرس مجله ایمیل کنید. برای اطلاعات بیشتر به وب‌سایت ایرکو مراجعه کنید و این موارد را بخوانید:

- ۱ - پاسخ به چند سوال در مورد پناهندگی^۱
 - ۲ - راهنمای کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل متحد برای درخواست پناهندگی براساس گرایش جنسی و هویت جنسی^۲
 - ۳ - چند نکته در مورد پناهندگی براساس دگرباشی جنسی در ترکیه^۳
 - ۴ - اطلاعات مورد نیاز پناهندگان دگرباش جنسی در ترکیه^۴
- فایل‌های دیگری به‌تدریج آماده شده و در بخش «پناهندگی^۵» در وب‌سایت قرار می‌گیرد.

بخش اول: تعاریف

برای شروع، شما به ساختمان کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) در آنکارا مراجعه می‌کنید، حضور خودتان را اعلام خواهید کرد و منتظر باقی می‌مانید. براساس اطلاعات هویتی شما، برگه‌ی پیش‌مصاحبه و برگه‌ی پلیس به‌دست شما می‌دهند. شما باید به شهر مربوطه بروید و خودتان را معرفی کنید، هرچند شما در عمل وارد یک فرآیند حقوقی شده‌اید و باید مراحل مختلف اداری را مرتبط با این موضوع طی کنید. به شما اقامت موقت ترکیه داده می‌شود تا شما ادعای خود را ثابت کنید. شما ادعا کرده‌اید در کشور خود دچار مشکلاتی بوده‌اید و مجبور به ترک کشور مادری خود شده‌اید. بعد از اثبات ادعاهای شما، کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل شما را «پناهنده» اعلام می‌کند. پس از این مرحله، شما را برای اسکان مجدد به کشور سوم معرفی می‌کنند و پروسه‌ای برای اقامت دائم شما در کشور سوم شروع می‌شود؛ البته، شما



فصل آخر

مختلف به صورت موردی، پاسخگو است.

۳- معرفی قوانین حمایتی از پناهجویان

شما در کشور ترکیه بعد از مراجعه به UNHCR و دریافت نامه از این سازمان، تحت قوانین حمایتی سازمان ملل قرار خواهید داشت. بعد از مراجعه به پلیس ترکیه و دریافت اقامت موقت (کیملیک سفید و سپس کیملیک آبی) تحت حمایت قوانین داخلی دولت ترکیه قرار خواهید داشت. دولت ترکیه برابر قرارداد خود با سازمان ملل، موظف است از حقوق شما به عنوان پناهجو/پناهنده دفاع بکند، همچنین دولت ترکیه موظف است اگر شما مرتکب جرمی شدید، با استفاده از بازوهای اجرایی خود، اقدامات قانونی علیه شما انجام بدهد.

۴- معرفی سازمان NGOهای حامی شما در این روند

شما در طول دوران اقامت موقت خود در ترکیه، می‌توانید از کمک‌های NGOهای مختلفی بهره ببرید. از جمله سازمان آسام و یا سوسیال ترکیه. همچنین برای مشاوره گرفتن و طی مراحل اداری خود از سازمان‌هایی مانند ایرکو (به مدیریت ساقی قهرمان در تورنتو، کانادا) یا سازمان کائوس (KAOS سازمان حامی دگرباشان جنسی ترکیه) یا دیگر سازمان‌های موجود کمک بگیرید. این سازمان‌ها به شما در موارد مختلف کمک می‌کنند، ولی مهم‌ترین کمک این سازمان‌ها، مشاوره‌ی حقوقی به شما است. فرم وکالت سازمان‌هایی مانند سازمان ایرکو، برای UNHCR به این معنا است که یک سازمان متخصص در وضعیت منطقه، گرایش جنسی، هویت جنسیتی و ناامنی روانی و جانی شرایط زندگی شما را بر مبنای مصاحبه و بررسی، تایید کرده است. شما باید بتوانید طی مصاحبه‌ای که با UNHCR دارید اثبات کنید همجنسگرا (یا تراجنسی) هستید و در ایران «امنیت جانی و روانی» نداشته‌اید. همچنین این سازمان می‌تواند به وکالت از شما (بعد از امضای وکالت‌نامه) تلاش کند مراحل اداری بررسی پرونده‌ی شما تسریع بشود. در نهایت این سازمان در مراحل مختلف پرونده به شما مشاوره می‌دهد و اطلاعات شما در مورد پناهجویی در ترکیه را افزایش می‌دهد و شما را از دست شایعات مختلف نجات خواهد داد.

بخش دوم: مراحل اداری مرتبط به UNHCR

۱- معرفی به دفتر UNHCR در آنکارا یا معرفی به دفاتر آسام در اسکی‌شهر و کایسری

مراحل اداری و کاری شما در ترکیه از طریق دفتر UNHCR در آنکارا انجام می‌گیرد. دفاتر آسام در اسکی‌شهر و کایسری می‌توانند ثبت نام شما را زیر نظر UNHCR در این شهر انجام بدهند و به شما برای مراحل کاری و مشکلات تان کمک ارائه بدهند. برای اطلاعات بیشتر، آدرس و شماره تلفن، به وبسایت

ایرکو مراجعه کنید.

۲- ثبت نام

اولین مرتبه شما وارد ساختمان UNHCR نخواهید شد، فقط نام و مدارک شناسایی و دلیل خروج از کشور از شما پرسیده می‌شود. شما وقت اندکی دارید. باید بگویید LGBT هستید و حتماً دقت کنید و ببیند بر برگه چنین چیزی نوشته می‌شود و شما باید اعلام بکنید به کدام شهر می‌خواهید بروید. احتمال دارد اقامت این شهر به شما داده شود. به شما دو برگه داده می‌شود: برگه‌ی معرفی به UNHCR برای زمان پیش‌مصاحبه و برگه‌ی معرفی به پلیس برای اقامت موقت در ترکیه.

۳- پیش‌مصاحبه

در زمان معین شده به دفتر UNHCR آنکارا می‌روید. در این مرحله باید دلایل خود برای خروج از ایران و درخواست پناهندگی اعلام کنید تا این دلایل به صورت مکتوب ثبت بشوند و در نهایت شماره از دفتر UNHCR دریافت کنید. این شماره به شما اجازه می‌دهد تا با مراجعه به سایت این کمیساریا، مراحل کاری خود را دنبال کنید. در پیش‌مصاحبه به جز ثبت مدارک هویتی شما، دو سوال به صورت مکتوب از شما پرسیده می‌شود: ۱- چرا از کشور خودتان فرار کرده‌اید؟ ۲- اگر به کشور خود برگردید دچار چه مشکلاتی می‌شوید؟ بعد از پایان این مرحله، برگه‌ی حاوی شماره‌ی ثبت شما و همچنین زمان مصاحبه، در اختیارتان قرار خواهد گرفت.

۴- مصاحبه

در مصاحبه‌ای که ممکن است تا ۵ ساعت طول بکشد، شما باید دلایل خود برای خروج از ایران و درخواست پناهندگی را ارائه بدهید. نتیجه‌ی مصاحبه بعداً و در فاصله‌ی زمانی چند روز تا چند ماه بعد، در وبسایت UNHCR اعلام می‌شود. این صفحه را فقط خود پناهجو با دادن شماره‌ی پرونده و تاریخ تولد خود می‌تواند باز کند. شماره پرونده و تاریخ تولد خود را در اختیار هیچ کس قرار ندهید.

۵- مصاحبه‌ی کشوری

بعد از پاسخ مثبت UNHCR، در وبسایت برای شما زمان مصاحبه‌ی کشوری تعیین می‌شود. در این مصاحبه، اطلاعات موجود شما در مورد کشور دیگر جمع‌آوری می‌شود. مثلاً آیا فامیل درجه‌ی اول در کشورهای دیگر دارید؟ و غیره. شما می‌توانید تاکید کنید که خواستار رفتن به کشور خاصی هستید و دلایل خود را بگویید. یکی از دلایلی دفتر UNHCR از پناهندگان دگرباش جنسی می‌پذیرد، حضور دوستان ایشان در یکی از سه کشوری است که طبق قرارداد با UNHCR از این سازمان پناهنده می‌پذیرند. دفتر UNHCR می‌تواند به دلایل شما در مورد حضور دوستان و اقوام در یکی از این سه کشور،



و بر همین اساس، علاقه یا ترس شما از حضور در این کشور، توجه نشان بدهد و امکان اقامت شما در این کشور را فراهم کند.

۶- مشکلات موجود در روند «سازمان ملل» / استیناف

اگر شما نتوانید در طول مصاحبه با توضیحات کافی هویت جنسی خودتان را به UNHCR اثبات کنید، پرونده‌ی شما استیناف خواهد خورد، یعنی «در مرحله‌ی اول» «رد» خواهد شد. در چنین حالتی، شما از تاریخ ابلاغ استیناف به شما، ۳۰ روز وقت دارید که در نامه‌ای به UNHCR به این تصمیم اعتراض کنید و دلایل خود را به‌طور مختصر و به صورت کتبی ارائه کنید و درخواست مصاحبه‌ی مجدد بکنید. در صورتی که به درخواست شما پاسخ مثبت داده شود (همیشه پاسخ مثبت داده می‌شود) باید دو مرتبه برای مصاحبه بروید و این بار ۱- دلایلی که قبلاً در مصاحبه به UNHCR ارائه کرده بودید را با توضیح بیشتر مطرح کنید، ۲- دلایل تازه‌ای را مطرح کنید، ۳- اتفاقاتی که از زمان مصاحبه‌ی اصلی تا آن تاریخ افتاده است و به وضعیت شما به‌عنوان پناهنده و در صورت بازگشت به کشور خود آسیب جدی می‌رساند را مطرح کنید و «ترس موجه» خود از بازگشت به کشور خویش را بر اساس این دلایل

توضیح بدهید. تاکنون پرونده‌ی هیچ پناهجوی واقعی LGBT از دفتر UNHCR رد نشده است. شما همیشه باید واقعیت را بگویید، داستان ساختگی نگویند و طوری حرف زنید که انگار دروغ می‌گویید، یا درحقیقت «کیس فرار» نسازید. صرف بیان واقعیت تجربه‌ی زیسته‌ی شما در کشور خود، و به عنوان یک دگرباش جنسی برای قبول شما کافی است و صرفاً کافی است فقط خودتان باشید و خودتان را در مصاحبه ارائه بدهید. پرونده‌ی پناهندگی می‌تواند تا سه بار به UNHCR باز-ارجاع شود و در مرحله‌ی سوم، اگر دلایل مطرح شده (این مرتبه باید این دلایل قطعاً از سوی یک «وکیل حقوقی با تخصص در وضعیت پناهندگی» به UNHCR داده شود) مورد قبول قرار نگرفت، پرونده بسته می‌شود.

۷- قوانین مرتبط به پناهجو برابر توافق‌نامه‌ی بین سازمان ملل و کشور ترکیه

دولت ترکیه به شما اجازه‌ی اقامت در شهرهای خود (شهرهای پناهنده‌پذیر که از سوی دولت ترکیه تعیین شده و به UNHCR ابلاغ می‌شوند) را می‌دهد. پناهندگان در ترکیه در کمپ اسکان ندارند و می‌بایست هزینه مسکن، غذا و دیگر مایحتاج خود از جمله درمان را خودشان تامین کنند. شما می‌توانید علاوه بر

۲ - شهرهای پناهجوپذیر و ویژگی‌های مرتبط با زندگی در ترکیه

در ترکیه شهرهای مختلفی پناهجو می‌پذیرند اما شهرهای محدودتری پناهنده‌ی دگرباش جنسی قبول می‌کنند. در انتخاب شهر خود دقت کنید و قبل از مراجعه به دفتر UNHCR در آنکارا، سعی کنید شهری را برای اقامت خود انتخاب کرده باشید. شما می‌توانید به این دفتر تاکید کنید دوستان شما در شهر مزبور از شما حمایت می‌کنند و به شما در تهیه‌ی مسکن و بقیه‌ی نیازهای اولیه راهنمایی می‌دهند و یا شما را در خانه‌ی خود جا می‌دهند و شما با توجه به وضعیت روحی و هویت خود، الزاماً و قطعاً نیازمند حضور در جامعه‌ی خود و حمایت دوستان خودتان هستید. دفتر UNHCR سعی می‌کند به حرف شما توجه نشان بدهد و احتمال زیادی دارد شما را به همین شهر بفرستد. از اینترنت نیز برای یافتن اطلاعات برای شهرهای مختلف ترکیه استفاده کنید. سعی کنید از دوستان خود در این شهرها، کمک بگیرید. اگر آشنایی در ترکیه ندارید، سعی کنید پیش از مراجعه به دفتر UNHCR، با سازمانی مانند ایرکو تماس برقرار کنید و اطلاعات مناسب را در مورد اقامت خودتان کسب کنید. ایرکو به شما راهنمایی می‌کند کدام شهر می‌تواند برای وضعیت کنونی شما بهتر باشد.



کیملیک سفید، اقامت موقت شش ماهه یا یک ساله (کیملیک آبی) دریافت کنید و این اقامت را تمدید کنید. شما با دریافت شماره‌ی TC (تی جی) خود می‌توانید از سوسیال ترکیه کمک دریافت کنید. همچنین با شما تحت قوانین جاری ترکیه در چارچوب قوانین پناهندگی رفتار یا برخورد خواهد شد.

بخش سوم: پلیس ترکیه

۱ - اقامت در شهر، موارد مرتبط، نکته‌ها و هشدارها
معمولاً به پناهجو اجازه نمی‌دهند شهر خود را انتخاب کند اما چون شما پناهجو براساس هویت جنسی هستید می‌توانید برای اقامت در یک شهر مشخص با این توضیح که در شهر مزبور از حمایت دوستان دیگر پناهنده‌ی خود برخوردار هستید، پافشاری کنید، چون با توجه به هویت جنسی شما، امکان برخورد‌های هموفوبیک در شهرهای مذهبی‌تر یا کوچک‌تر ترکیه برایتان وجود دارد. توجه داشته باشید تنها سازمان امنیت ترکیه می‌تواند اجازه بدهد شهر خود را تغییر بدهید. پلیس هر شهر، در جزئیات کاری خود متفاوت عمل می‌کند اما فرآیند کلی به این شکل است:

حضور شما در دفتر پلیس اتباع خارجی شهر ثبت می‌شود. به شما وقت مصاحبه داده می‌شود. در مصاحبه‌ی پلیس سوالاتی مشابه سوالات مصاحبه‌ی UNHCR پرسیده می‌شود، شما نمی‌بایست مواردی را مطرح کنید که مغایر با حرف‌هایتان در UNHCR باشد اما می‌توانید در برخی موارد خاص، جواب‌های گنگ یا مختصر بدهید و در UNHCR توضیح کامل‌تری ارائه دهید. پلیس پاسپورت شما را به امانت نگه می‌دارد و به‌جایش به شما کیملیک سفید می‌دهد. شما با کیملیک سفید می‌توانید درخواست‌های لازم برای دریافت کیملیک آبی را پر کنید. شما با پاسپورت یا کیملیک آبی می‌توانید خانه اجاره کنید، خط تلفن همراه بگیرید، حساب بانکی باز کنید و موارد دیگر مرتبط به زندگی روزمره‌ی خود را انجام بدهید. توجه داشته باشید با توجه به تشدید پی‌درپی تحریم‌ها علیه ایران، امکانات شما با پاسپورت هر روز محدودتر می‌شود و دریافت کیملیک آبی، برای شما اهمیت بیشتری خواهد داشت. همچنین با توجه به پلیس هر شهر، دفعات مشخصی با بازه‌های زمانی مشخص، مثلاً هفتگی یا دو بار در هفته باید به پلیس اتباع خارجی رفته و با امضا، حضور خود در شهر را تایید کنید.

در هر شهر، موارد مربوط به اجاره‌ی خانه، احتمال یافتن کار و موارد دیگر مرتبط به زندگی روزمره، متفاوت است و باید از ساکنین قدیمی‌تر هر شهر، برای رسیدن به اطلاعات به‌روز و معتبر استفاده کرد اما همیشه مراقب شایعات باشید و از صحت هر گفته‌ای، اطمینان کامل پیدا نکنید.

۳ - مصاحبه‌ی پلیس

پلیس از شما انگشت‌نگاری می‌کند، عکس شما را ثبت می‌کند و پرونده به نام‌تان باز می‌کند. این مراحل به شما اجازه می‌دهد تا اقامت موقت ترکیه را کسب کنید. اگر کیملیک آبی دریافت کرده باشید مطابق قانون ۴۸۱۷ ترکیه می‌توانید کارفرمایی پیدا کنید که برای شما درخواست اجازه‌ی کار بدهد اما یافتن چنین کارفرمایی قطعاً ساده نخواهد بود. طبق قوانین پناهندگی، کارفرما می‌تواند برای کارگر / کارمند خود از وزارت کشور ترکیه مجوز کار دریافت کند. در این صورت می‌بایست بیمه‌ی کارگر / کارمند خود را طبق قوانین کشوری ترکیه بپردازد. این مجوز فقط برای کارفرما و کارگر مشخص قابل استفاده است و در صورت تغییر کارفرما یا کارگر، می‌بایست دوباره این مجوز درخواست و اجازه‌ی کار مجدداً دریافت شود. معمولاً پناهجویان و پناهندگان اقدام به کار بدون مجوز، یا کار سیاه می‌کنند و در مواردی، موفق به دریافت دستمزد خود از کارفرما نمی‌شوند و یا در شرایط سخت و دشوار وادار به کار می‌شوند. همچنین طبق قانون بسته به سن‌تان، می‌توانید از امکانات تحصیلی احتمالی برای پناهندگان استفاده کنید. شما طبق قانون اگر در کنکور ترکیه (YOS) قبول بشوید، می‌توانید در دانشگاه درس بخوانید اما این موارد نیازمند اجازه‌ی پلیس نیز خواهد بود و پلیس می‌تواند با توجه به دلایل خود، چنین اجازه‌ای به شما ندهد.

۴ - معنای کیملیک سفید و کیملیک آبی و تفاوت‌های این دو، ویژگی‌ها و نکته‌ها
کیملیک سفید، کارتی است حاوی اطلاعات شناسایی شما، مذهب و عکس شما. در پاسخ سوال مربوط به مذهب، مذهبی که در شناسنامه‌ی شما ثبت شده است را عنوان کنید تا در این کارت ثبت شود. سوال مربوط به مذهب، به مذهبی که در شناسنامه‌ی شما درج شده اشاره دارد و نه اعتقادات قلبی شما در خصوص مذهب. این کارت شناسایی به پلیس اتباع خارجی و پلیس ترکیه، همچنین به دفتر UNHCR می‌گوید شما به پلیس خودتان را معرفی کرده و مراحل اداری را انجام داده‌اید. کیملیک آبی، دفترچه‌ی اقامت موقت شما است. این دفترچه، با دفترچه‌ی اقامت توریستی یا دانشجویی تفاوتی نمی‌کند هرچند برای شما احتمالاً یکساله صادر می‌شود و برای موارد دیگر شش ماهه. شما با کیملیک آبی می‌توانید سفر کنید، دنبال کار بگردید، خانه اجاره کنید یا حساب بانکی باز کنید و موارد اداری مرتبط به زندگی روزمره‌ی خود را انجام بدهید. این دو سند، به‌جای پاسپورت شما خواهند بود و به شما هویت حقیقی و حقوقی می‌بخشند.

۵ - موضوع مالیات پناهجو به دولت ترکیه

۶ - موضوع امضای پناهجو در دفتر پلیس اتباع خارجی ترکیه
پلیس شهرهای مختلف اغلب یک یا دو مرتبه در هفته از پناهجوها می‌خواهند در ساختمان پلیس اتباع خارجی حاضر بشوند. این حضور به‌معنای تایید حضور در شهر است. عدم حضور پناهجو در ساختمان پلیس و عدم امضا، می‌تواند تبعات کوتاه‌مدت و یا بلندمدت، بسته به شهر و مدیریت شهری برای شما داشته باشد و در نهایت حتی شامل بر حضور در دادگاه و پرداخت جریمه‌ی نقدی نیز بشود.

۷ - معنای «ایدین»

شما برای خروج از شهر خود و مسافرت، باید از پلیس اتباع خارجی اجازه (ایدین) دریافت کنید. هنگام مراجعه به UNHCR برای طی مراحل اداری خود، می‌بایست ایدین داشته باشید. در صورتی که پلیس شما را در شهری دیگر دستگیر کند و شما ایدین نداشته باشید و در صورتی که شما جرمی مشخص مرتکب شده باشید، پلیس در دادگاه می‌تواند برای حضور غیرقانونی شما در آن مکان، جریمه‌ای جدا از جریمه‌ی جرم شما درخواست کند.

۸ - معنای اجازه‌ی خروج «چیکیش»
پناهنده نباید با پلیس شهر خود شخصاً درگیر بشود و اگر شکایتی دارد شخصاً یا از طریق سازمان‌های حمایت‌کننده، مثل ایرکو یا UNHCR و در مسیر مشخص اداری خود طی نکند و پناهنده نباید مشکلات حقوقی داشته باشد. بعد از اتمام کارهای شما در UNHCR و اتمام کارهای سفارت، وقت پرواز شما مشخص می‌شود و شما باید درخواست «چیکیش» به پلیس اتباع خارجی بدهید. پلیس می‌تواند بسته به مشکلاتی که شما درست کرده باشید، مراحل کاری شما را کند انجام بدهد و باعث سوختن پرواز شما بشود. بعد از مراجعه UNHCR، از لحاظ حقوقی اجازه داده‌اید نام‌تان در سیستم سراسری ترکیه ثبت شود و بدون اجازه‌ی پلیس، نمی‌توانید از این کشور خارج

بشوید. برخی از دوستان فکر می‌کنند اگر مالیات یا پرداخت‌های مالی پلیس را انجام ندهند مشکلی پیش نخواهد آمد اما پلیس تا هزینه‌هایش را کامل دریافت نکند، به شما چیکیش نخواهد داد. اگر توانایی مالی پرداخت این هزینه را ندارید، باید به صورت کتبی درخواستی را به پلیس اتباع خارجی بدهید و تقاضای بخشودگی این مبلغ را بکنید. فرم این درخواست روی سایت UNHCR موجود است.^۱

۹- موانع پلیس / جرم‌ها و دادگاه

اگر شما جرمی مرتکب باشید یا طبق قواعد با پلیس رفتار نکنید (دعوا راه بیاندازید یا از رفتن و امضا امتناع بورزید) پلیس می‌تواند طبق قوانین با شما برخورد کند و حتی شما را به دادگاه بفرستد. چنین مواردی می‌تواند باعث بشود مراحل اداری شما طولانی بشود یا حتی بر تصمیم کشور سوم برای دادن اقامت به شما، تاثیر منفی بگذارد. همچنین اگر شما در زمان تعیین شده (حداکثر ۹۰ روز بعد از ورود به خاک ترکیه) به پلیس مراجعه نکنید و نامه‌ی UNHCR را تحویل نداده و حضور خود را ثبت نکنید یا کلاً خود را به پلیس معرفی نکنید، دفتر UNHCR می‌تواند از بررسی پرونده‌ی شما امتناع بورزد. همچنین، اگر مامور پلیسی با شما بدرفتاری کند، توهین کند، و یا خشونت زبانی و فیزیکی نشان بدهد می‌توانید مورد را شخصاً و یا از طریق سازمان ایرکو و یا سازمان کائوس به UNHCR گزارش بکنید تا با مامور مربوطه برخورد بشود.

بخش چهارم: سفارت‌خانه

۱- معرفی سه کشور اصلی پناهنده‌پذیر و همچنین نگاهی اجمالی به پناهنده‌پذیری کشورهای دیگر، مخصوصاً کشورهای اروپایی

کشورهای آمریکا، کانادا و استرالیا سه کشوری هستند که مطابق یک توافقنامه، پناهنده‌های معرفی شده از طرف UNHCR را برای اسکان مجدد مصاحبه و بررسی می‌کنند. بعد از اینکه یکی از این سه کشور، پرونده‌ی شما را قبول کند، مراحل اداری مختلفی بسته به قوانین داخلی هر کشور طی می‌شود. کشورهای اروپایی، در فاصله‌های زمانی دو ساله و یا طولانی‌تر، و یا به دلیل شرایط اجتماعی و سیاسی، در فاصله‌های زمانی کمتر و یا در یک مقطع زمانی ویژه، تیمی را به کشور ترکیه می‌فرستند و از UNHCR می‌خواهند تعداد محدودی پناهنده را به ایشان برای اسکان مجدد معرفی کند. روند اسکان مجدد، بین شش ماه تا دو سال طول می‌کشد. معمولاً آمریکا و کانادا کوتاه‌ترین زمان و استرالیا طولانی‌ترین زمان انتظار از تاریخ مصاحبه‌ی اول با سفارت تا خروج از ترکیه را دارد، هرچند این زمان‌ها میانگین است و بسته به پرونده و مسائل گوناگون اداری، این زمان‌ها بسته به مورد می‌تواند کوتاه‌تر یا طولانی‌تر بشوند. اسکان

پناهنده‌ها در کشورهای اروپایی از طریق UNHCR ترکیه شامل دوره‌های زمانی متفاوتی است که دائماً تغییر می‌کند.

۲- مراحل کلی سفارت‌خانه‌ها

بلافاصله بعد از مصاحبه با UNHCR به شما تاریخی برای مصاحبه تعیین کشور سوم اعلام می‌شود. در این مصاحبه شما می‌توانید توضیح بدهید که به چه دلیل می‌خواهید در یکی از این سه کشور مقیم بشوید. معمولاً پناهنده‌های دگرباش جنسی در صورتی که در یکی از این کشورها، به دلیل وجود دوستان حامی و یا اقوام، احساس امنیت بیشتری از دو کشور دیگر بکنند، UNHCR ایشان را به کشور مزبور معرفی می‌کند. دیگر پناهندگان اجازه‌ی انتخاب کشور ندارند و این امکان فقط به صورت غیررسمی و به دلیل کاستن از ناامنی‌های موجود در محیط زندگی دگرباشان، به پناهندگان دگرباش داده می‌شود. سپس از طریق وب‌سایت UNHCR به شما اطلاع داده می‌شود که کدام کشور درخواست شما برای اقامت را قبول کرده است. به شما وقت مصاحبه با سفارت مزبور داده می‌شود یا برای شما فرم ارسال می‌شود. مراحل مصاحبه بسته به قوانین هر کشور متفاوت است. همچنین شما فرم‌ها و مدارک متفاوتی به هر کشور ارائه می‌دهید. بعد از ثبت درخواست شما و مصاحبه، شما دو مرحله‌ی کلی را طی می‌کنید: از لحاظ پزشکی بررسی می‌شوید تا حامل ویروس‌ها یا بیماری‌های خطرناک جسمی، و نیز بیماری‌های غیرقابل علاج روانی نباشید، همچنین از لحاظ امنیتی بررسی می‌شوید تا برابر قوانین کشور جدید خود، مشکلی نداشته باشید. در کنار این، شما به یک ورک‌شاپ (جلسات توضیحی) دعوت می‌شوید و در مورد کشور جدید خود، اطلاعات دریافت می‌کنید. در نهایت برای شما ویزای ورود به کشور جدید صادر می‌شود. سپس پرونده‌ی شما برای بررسی عدم سوءسابقه (وجود نام شخص در لیست تروریست‌ها و لیست‌های سیاه نظیر آن) فرستاده می‌شود. بعد از این مرحله، پرونده به شرکتی به نام IOM منتقل می‌شود که با شرکت‌های هواپیمایی قرارداد دارد و بلیط هواپیما را در اختیار پناهندگان قرار می‌دهد. هزینه‌ی این بلیط چند ماه پس از اسکان در کشور سوم، در اقساط ماهانه از پناهنده پس گرفته می‌شود. در این مرحله، پرونده از دست سفارت خارج می‌شود و تاریخ پرواز از سوی IOM و با مشورت والی (شهردار) شهر تعیین می‌شود. تنها در موقعیت‌های بسیار حساس، مثل نیاز حیاتی به درمان‌های پزشکی، UNHCR به IOM توصیه می‌کند تا تاریخ پرواز را به صورت اضطراری و بدون در نظر گرفتن لیست نوبت پرواز، تعیین کند. شما در زمان مشخص همراه با چیکیش (اجازه خروج) پلیس ترکیه در فرودگاه حاضر می‌شوید و از ترکیه به سمت کشور جدید خود پرواز می‌کنید. هر کشور

این مدت مهم‌ترین مساله است. فریب اتفاق‌های کوتاه‌مدت و دوره‌ای را نخورید، امیدوار باشید و به بقیه امیدواری بدهید. در تمام این مراحل، شما فقط خودتان را دارید و دوستان‌تان را. قطعاً مسیر ساده و راحتی نیست اما به شما نوید یک آینده‌ی مطمئن‌تر را خواهد داد.

امکانات مختلفی به پناهنده‌های خود می‌دهد و بسته به کشور، روندهای حقوقی متفاوتی مشخص می‌شود که پناهجو باید از این مرحله به بعد، طی کند.

بخش پنجم: ورود به یک کشور جدید

شما در کشور جدید خود، باید مراحل مختلفی را طی کنید. ابتدا باید مراحل اداری ورود خود را طی کنید و برگه‌های اقامت دائم را بگیرید. بسته به کشور جدید شما، این قوانین متفاوت هستند ولی در نهایت با چنین مراحل شما می‌توانید هویت جدید خود را دریافت کنید و برای تحصیل یا کار اقدام کنید. هر کشور بسته به قوانین داخلی خود کمک به شما می‌کند. این کمک‌ها می‌توانند شامل بر اقامت موقت در پانسیون تا حقوق ماهیانه از سه ماه تا یک سال بشوند. هر کشور همچنین نوع متفاوتی از اقامت را به پناهنده می‌دهد و شما برای رسیدن به اقامت دائمی، دریافت پاسپورت و همچنین حق رای، باید بسته به قوانین داخلی، مراحل مختلفی را طی کنید و زمان‌بندی مشخصی را طی کنید.

بخش ششم: جمع‌بندی

در نهایت شما سه مرحله‌ی اداری و حقوقی را طی می‌کنید. ابتدا مراحل مرتبط به UNHCR است. سپس دومین مرحله، مراحل سفارت‌خانه را طی می‌کنید. در نهایت بعد از ورود به کشور جدید خود، مراحل اداری این کشور را طی می‌کنید و می‌توانید زندگی جدید خود را در فضایی معقول‌تر شروع کنید. اما فراموش نکنید که در تمامی این مراحل، شما باید مراقب و محتاط باشید. هم‌فویا همیشه در کنار شما است. فویاهای دیگر نیز همیشه وجود دارند. شما در کشوری دیگر هستید و باید به قوانین این کشور و همچنین عرف جامعه احترام بگذارید. هیچ‌وقت عجله نکنید، محتاط باشید و سعی کنید با دستیابی به اطلاعات کافی و مناسب، برای زندگی خودتان تصمیم بگیرید و تصمیم‌هایتان را اجرا کنید. شما باید صبور باشید.

اقامت موقت شما در ترکیه یک تعطیلات طولانی نیست، بلکه یک فرصت استثنایی است که در کشور جدید خود، به راحتی آن را نخواهید داشت. مثلاً برای یادگیری زبان. از امکانات موجود خودتان استفاده کنید و سعی کنید برای آینده آماده بشوید. همیشه در ذهن‌تان باشد: شما یک فرآیند حقوقی و اداری را طی می‌کنید و همیشه به مشاوره‌ی وکیل یا افراد صاحب تجربه احتیاج دارید. همیشه در ذهن‌تان باشد: بین حقیقت و شایعه مرز باریکی وجود دارد. فریب شایعات را نخورید. همیشه در ذهن‌تان باشد: اگر دچار مشکلی شدید، درخواست کمک کنید. احتمال اینکه به شما کمک بشود، وجود خواهد داشت. همچنین مراقب خودتان باشید: سلامت فیزیکی و روانی شما، در تمام

1 <http://www.irqo.org/?lan=fa&page=posts&id=191>

2 <http://www.irqo.org/?lan=fa&page=posts&id=221>

3 <http://www.irqo.org/?lan=fa&page=posts&id=224>

4 <http://www.irqo.org/?lan=fa&page=posts&id=233>

5 <http://www.irqo.org/?lan=fa&page=categories&sub=post&id=69>

6 <http://www.irqo.org>

7 <http://www.unhcr.org.tr/home.php?page=41>

در شماره‌ی اسفند ماه

نگاهی به تاریخچه‌ی مجلات و گروه‌های همجنس‌گرا

مصاحبه با ساقی قهرمان

بای پولار بودن

پرونده: سارا کین

در شماره‌ی فروردین ماه

چراغ همراه با شعر و داستان‌های شما